سلمه چون دران نگریست بگریست گفت بار خدایا برکت کن فرزندی را که بیشتر زنان آنها ایشانست بار خدایا برکت کن آن فرزند را در جهان
پس باقی دردهم را بام سلمه داد و فرمود نگاه دار تا وقت حاجت پس امیرالمؤمنین بنگاه توقف کرد و شرم میداشت که اظهار فاقه کند خدمت رسول الله فرستاد
خاتون بدی گفتی یا علی بهترین زنان جهان را بشوهر دادم چه نیکو زنیست وجه تو بعد از نگاه عقیل گفت ای برادر چرا طلب فاقه نمیکنی تا با جتماع شما
چشم ما روشن شود گفت ای برادر والله که خجلت بنهایت رسیده لیکن حیا مانع میشود گفت بیا تا برویم و من آنچه دارم بر رسول عرض کنم پس برخاستند
و روان شدند در خانه ام ایمن خانه رسول بایشان رسید گفت کجا میروید گفت نزد رسول خدا جهت فاقه فاطمه گفت شما باز گردید که اینکار تعلق بزنان دارد
و من ایشان را بگویم تعیین وقت نمایم پس نزد ام سلمه آمد و ایشان باز گشتند ام سلمه فرستاد و زنان رسول را حاضر کرد چون رسول خدا آمد گفت
اجتماع شما چیست گفتند برای کار نیکو اگر خدیجه بودی چشم ما روشن شدی رسول خدا چون نام خدیجه بشنید بگریست گفت مانند خدیجه کجا یافت
شود صدیق من که دوست قوم لکن بیشک که خدا نیکو من بود زمانیکه مردم مرا تکذیب میکردند و قوه دادم مرا در دین خدا و مواسات کرد با من
نفس و مال و خانمان و حکما مرا امر کرد تا بشارت دادم او را بخانه در بهشت زنی مرسوس زنان گفتند یا رسول الله هر چه تو از خدیجه گوئی بیش از آن
باشد خدا تعالی حشر با او کناد یا رسول الله برای تو الله تا زنی فاطمه و منتظر است چه حال ایکه حیا مانع او میشود که خود بعرض شما رساند
گفت ای ام ایمن و برای طلبیدن زنی من حاضر کن چون حاضر شد پس علی نزد رسول خدا بنشست شرم زده و منفعل که در پیش او فکند پس ام سلمه را گفت
در میان فاطمه را که بتو دادم بیاد ام سلمه را حاضر کن یا بنده حضرت از آنجا مشتی بر گرفت و با امیرالمؤمنین داد و گفت بر دو رو عن و خرما بخر و
آنچه رسول خدا فرمود بتو بخر بدو مشتی بگر بسلمان داد و گفت با او طیب بخر بیاور بخر بیاور سفره معا بیاورد و گوسفند کاو و شتر بیاورد
همچنین سعد بن ربیع و ابو ایوب انصاری و عبدالرحمن بن عوف و یک یک از آنان میآمد و شتر و گاو و گوسفند و گندم میآوردند تا همه آنها جمع شد
پس رسول خدا فرمود تا گندم را در کردند نان بپختند امیرالمؤمنین را گفت گوسفند کاو میباید کشت پس امیرالمؤمنین میکشت و پوست
میکند رسول خدا پاره پاره میکرد و چون روز شد تمام را کشته بود پس [illegible] فرمود امروز روز خرمیست [illegible] میدهند و اولیه علی بنام
صحابه بر هم شدند دیگها بر بار کردند رسول خدا چون خواست ایشان را بدهد [illegible] ایشان تقدیم ساختند چون رسول از روز برآمد مهاجر
را بخبر بودند پس امیرالمؤمنین با پیغمبر با جمله مهاجر انصار از دکور و اناث و خورد و بزرگ حاضر کرد پس همه حاضر شدند و طعام میکشید
و همه اهل مدینه از آن طعام بخوردند و سیر شدند هر چه خواستند بخانه خود بردند هنوز طعام بسیار ماند پس رسول و اهلبیت و دیگر نیز
آنچه شرم داشتند از آن طعام بخوردند و سیر شدند تا همه خواستند بخانه خود بردند هنوز طعام بسیار ماند پس رسول و اهلبیت و دیگر نیز
تا بکشد جبرئیل گفت او را در خوردن مجبور کن که دنیا از آن جیب [illegible] پس جبرئیل را امر کرد تا آنرا بکشت و پوست بکند بپخت پس فرمود که آنچه
مشکن و چنانکه کرد پس بگر پاره اصحاب را جمع کرد و همه را سیر شدند پس امر کرد تا استخوانهایش جمع کردند همه را در پوست و نهادند پس رسول
دعا کرد تا حضرت آنرا زنده ساخت و آنرا با ابو ایوب داد و حضرت از نسل آن گوسفند بر کرد بسیار و چون مردم متفرق شدند ام سلمه و ام ایمن و حضرت
رسول و سایر زنان همه را جمع کرد و فرمود بکار ساختن فاطمه مشغول شوید تا تمام نمایید پس حضرت فاطمه را آرایش کردند زینت دادند رسول خدا بدیدار
فاطمه مسرور شد فرمود که فاطمه را از میوه بهشت فرستاده شده روح جبرئیل بر آمد سیبی از بهشت بیاورد و گفت این سیب را بخورد و با اهلبیت خود
ملاقات کن که حضرت بر این روی کرد اند خبر بگیرید تا از اولین و آخرین باشد پس چنانکه کردم فاطمه از آن بوی خورد آنرا نسل آن اهل
و اصل او از بهشت مرجع او بهشت خواهد بود پس امیرالمؤمنین را فرمود که یا علی ما را باش که اهل را امشب خانه تو میآورند امیرالمؤمنین فرمایند
که من نیز بخواستم و فرمود تا خانه را بخرم و طعام بدهد بدار بند کردم تا جامه زنان افکنند پوست گوسفند بیفکندم و با شیر ذلیفه خرما و آنچه خرید
بودند از جهاز فاطمه خانه من نقل کردند پس دختر عبدالمطلب زنان حضرت رسول با زنان مهاجر انصار فاطمه را از آنجا بر آنچه خار عصمه بر سرش
افکندند و تکبیر و تحمید گویان او را از آنجا بر آوردند فضه خورد بر آورد و میگفتند لا اله الا الله ما اکرم محمد و اهلبیت علی الله چه کرامت
اند محمد و آل و اهلبیت و بر جمله و جابر بن عبدالله انصاری روایت کند که رسول فرمود تا انس شجاعی که دلدل نام داشت زین کردند فاطمه را بر آن سوار کردند
و سلمان را امر کرد تا عنان آنرا بگرفت و رسول با زنان و اهلبیت از حمزه و عقیل و جعفر و غیر آن سلاح بسته پیش و پس بر فتند و در مناقب ابن عباس نقل
که جبرئیل با هفتاد هزار فرشته از پیش و پس پیش ایشان میرفتند و در کشف الغمه آورده که جبرئیل لجام دلدل داشت و اسرافیل رکاب و میکائیل با دم فاطمه بر
بالای آن با سایش و زنان دیگر گویان در عقب میرفتند و گوئی خدا تعالی و حمد و میکردند تا بدر سرای امیرالمؤمنین علی رسیدند مردم ایستادند چون حضرت فاطمه را
باندرون بردند حضرت رسول در معارفت علی در مسجد بود کس بطلب او فرستاد حضرت امیر حاضر کردند حضرت او را نزد خود بنشاند ام ایمن را بفرمود تا حضرت
فاطمه را بیارد و دست او را بدست امیرالمؤمنین داد و فرمود که بگیر تو نیز دار بوی نیکو داماد و مصاحب را بعد از آن فرمود مرحبا بهترین بانوان بهشت
البتول بانوی بهشت مرحبا بدختر پاک کریم و سید و مرحبا بدست آکرم پوشند پس فاطمه را گفت پیش او مانند کنیزان باش تا او چون بنده باشد علی را گفت
نیکو زیست تو و فاطمه را گفت نیکو شوهریست شوهر تو انکه بر تو نامد غضب در دست گرفت و گفت خدا تعالی پاک کرد ما را و شما را من بصلح با انکه با شما
بصلح و بجنگم با انکه با شما بجنگد شما را بخدا میسپارم پس زنان را امر کرد تا باز گشتند هر یک بخانه خود رفتند پس امیرالمؤمنین بحضرت فاطمه گفت
این خانه رسول خدا دستور باشد تا داد و ورزیم گفت صواب باشد او نیز [illegible] خواست در عقب بایستاد و نماز میگذارد تا صبح بر آمد رسول بیامد

و ایشان بعد از نماز بامداد در زیر کلیم خواب بودند چون رسول بیامد خواستند که برخیزند رسول ایشان را سوگند داد که بر نماز خود باشید پس بیامد
بر سر بالین ایشان بنشست و پاهای مبارک خود را در اندرون کلیم کرد یک پای او را امیرالمؤمنین در بر گرفت و پای دیگر فاطمه حضرت امیرالمؤمنین را گفت
نیکو باد نیست فاطمه را و فاطمه نیز همین گفت پس کوزه آب طلبید باقی از قرآن بر او خواند باد در او دمید و امیرالمؤمنین را گفت باز خود
بنهار بر کنار دو همچنان کرد رسول آن بقیه را بر روی نیست امیرالمؤمنین دیگر گفت سبحان الله عنک الرجس و طهرک تطهیرا و بعد از آن قدحی آب طلبید
و باقی چند از قرآن بر او خواند فاطمه را گفت از خود و نیز روی بکنار فاطمه نیز چنان کرد رسول آن را بر روی فاطمه ریخت گفت اذهب الله عنک الرجس و طهرک
تطهیرا پس ما خبر در حق ایشان بشنیدیم سایه کان نزد که ایشان همین طریقه همه شب یکدیگر خسبیده بودند جبرئیل بیامد رسول را از احیا ایشان خبر داد
این آیه آورد که تتجافی جنوبهم عن المضاجع تا آخر زنده بکر رسول اهل ایشان آمد هر یک را دید که گوشه با فکر نظاره مشغول بودند سایه
را بگفت در نظر که از حد بیرون نشاید فرمود که باید که یکدیگر در یکجا باشید پس طعامی مهیا ساختند یکجا با هم بخوردند رسول ایشان را بعد
سپرد و بمسجد آمد هر شب بنماز مشغول شد ایشان را دعا میکرد روز سیم پیش از نماز صبح بخانه آمد ایشان در زیر عبا بودند حضرت امیرالمؤمنین را گفت
که یکساعت بمسجد رو و بعد از آن فاطمه را گفت ای دختر من آگاه باش که من ترا بمردی داده ام که با اسلام از همه زیادتر و علم او از همه بیشتر است و حلم او بیشتر
و سایر اخلاق حسنه او از همه زیادتر است بدانکه خدای تعالی ترا در آسمان بعلی داد و من ترا در زمین با او دادم و او سبحان بر زمین نظر فرمود و مرا
از اهل آن برگزید یکی پلید شد یکی شوهر باید که در باره او عصیان و نافرمانی نکنی و اینچه فرماید با او مخالفت نکنی پس دست بر داشت و گفت
بار خدایا ایشان را الفت ده و فرزندان ایشان را از آن جهت گردان و نسل ایشان را امامان بندگان خود گردان پس بمسجد آمد گفت یا
الحسن نیکو زنیست زن تو و او را از خود آن جهت بتو دادم که او پاره ایست از من هر که او را برنجاند مرا رنجانیده هر که او را شاد گرداند مرا شاد گردانیده
خدای تعالی از خشم او خشم گیرد و از رضای او راضی شود امیرالمؤمنین فرمود بخدا سوگند که چون این سخن از پیغمبر شنیدم هرگز فاطمه را بغضب نیاوردم و هیچ چیز
که موجب کراهت او باشد از من صادر نشد تا که رحمت خدا انتقال یافت و دیگر هرگز مرا بغضب نیاورد و هیچ کار نافرمانی من نکرد و من هرگاه نظر بروی
او میکردم غم و اندوه من زایل میشد بعد از آن فرمود که چون پیغمبر خواست که از نزد ما برخیزد فاطمه گفت ای پدر بزرگوار خادمی از برای من بخواه تا مرا یاری دهد
فرمود یا چیزی بتو دهم که بهتر از خادم باشد گفت بلی ای رسول الله فرمود که چیزی که بهتر از خادم باشد آنست که هر روز سی و چهار بار تکبیر گوی خدا را و سی و سه
بار حمد او گوی و سی و سه بار تسبیح او و چهار و هفتاد بار زبان و مزار خود بدیوان اعمال ایما مدار که تو در هر صبح این را بگوی جمیع حاجتهای دنیا و آخرت را روا کرده
القصه فاطمه فرمود بر زکوات تسبیحات مذکوره مداومت نمود و عمل خاتمه خود میکرد که تا امام حسن بوجود آمد و فاطمه بواسطه تسبیحات
ثابت شد امیرالمؤمنین در زمان جوانی شنید اما او از انبیا میآمد که میگرید گهوارهٔ امام حسن جنبید از شکاف زمین که فاطمه را دید
خضوع میکرد و گهوارهٔ میجنبید از آن منقلب شد باز گشت این صورت بحضرت رسالت فرمود و فرمود علی فرمود ندانستم که خدا را در زمین فرشتگانی
اند که موکل و مقرر باشند بحمد الله باقی تفاصیل کرامات و معجزات اهل البیت صلوات الله علیهم اجمعین در کتب مطولهٔ مذکور است بعضی دیگر از آن
بطریق تمام در منهج الصادقین مسطور و مرقوم و بدانکه حضرت در این سوره بیان تعداد نعمت خود کرده بر بندگان ناشکر گذار آن کند کفار کفران نعمت
منعم حقیقی خود مشغول نشدند از اینجهت در صدد مذمت ایشان در آمده اظهار عجز الهه ایشان نموده میفرماید وَيَعْبُدُونَ وَيَعْبُدُونَ و میپرستند مشرکان بجز
اللهِ بجز از خدا مَا لَا يَنْفَعُهُمْ آنچیز را که نفع نمیرساند بایشان چون پرستش آن کنند بطاعت او قیام نمایند وَلَا يَضُرُّهُمْ و زیان نکند بایشان
اگر او را نپرستند مرا بدانند یا هر چیز که بدو از آن و سجاده پرستش میکنند چه هیچ مخلوق مستقل نیست در نفع و ضرر وَكَانَ الْكَافِرُ و هست کافر
بتوحید خدا عَلَىٰ رَبِّهِ بر نافرمانی پروردگار خود ظَهِيرًا پشت شیطان و معاون در عداوت و طغیان وَمَا أَرْسَلْنَاكَ و نفرستادیم ترا
بکافه خلق إِلَّا مُبَشِّرًا مگر در حالتیکه مژده دهنده مؤمنان را بثواب الهی و تنبیه کننده کافران را بعقوبات نامتناهی قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ
بگو ای محمد کوی بکافران که نمیخواهم از شما عَلَيْهِ بر تبلیغ رسالت مِنْ أَجْرٍ هیچ مزد إِلَّا مَنْ شَاءَ مگر کسی را که خواهد أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ
آنکه فرا گیرد بسوی پروردگار خود وقرب و سبیلا راهی بقرب من ایمان و اطاعت مؤمنان است زیرا که مرا بر آنچه خدا اجر مقرر است بتبلیغ
که هر پیغمبر را بر عامه و صالحان اجر و ثواب خواهد بود پس طاعت ایشان اجر پیغمبر است از حیثیت ثواب بدان و چون که مدد طاعت ایشان بالله
اوست و الدال علی الخیر کفاعله وَتَوَكَّلْ و توکل کن در دفع شر کفار از خود عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ بر زنده که هرگز نمیرد چه توکل بر زندگان
نیکو نمود ایشان مسایح بحمد همانند و سبحی و بیا و پاکی یاد کن خدا را از صفات نقصان بِحَمْدِهِ در حالتیکه ثنا بحمد او باشد
ثنا و ستایش او و بر ستایش کمال و جلال کمال شاکر و کَفَىٰ بِهِ و بسنده است خدا بِذُنُوبِ عِبَادِهِ بگناهان بندگان
خبیر آگاه و مطلع بر پس ایشان را جزا و سزا خواهد داد و ترا بر عدم ایشان مؤاخذه نماید الَّذِي خدائیکه خَلَقَ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضَ آفرید آسمانها و زمینها را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه در میان آنها است از ارکان و موالید فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در مقدار شش روز از ایام دنیا
ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس مستوی شد بر او و استوا کرد عَلَى الْعَرْشِ بر عرش مجید که بر تخت مخلوقات تحقیق معنی استوا در ما سبق مذکور شد
و ذکر این کلام در این مقام بجهت زیادتی تقریر است بر وجوب توکل بر او و غیر او چه این دانستن که خالق همه اوست توکل بر او باید کرد و افریدن آسمان
و زمین در شش روز که روز آخرت است که هر روزی هزار سال دنیا است یا از روزهای دنیا یا وجود قدرت او بر آن بکلمه کن بجهت آنست که تا بندگان نظر کنند
در اینکه حضرت یا وجود قدرت و سعت خاطر او در هر چیز خلق اشیا نموده بر سبیل تدریج بواسطه این بکارها تعجیل ننموده تا فی الحال نموده اند

کلام

كالتاتى من الرحمن والفطر من الشيطان الرَّحْمٰنُ او آنكسيكه خالق همه اشياء است در جميع ممكنات خداوند بخشنده است فَسْئَلْ بِهٖ خَبِيْرًا پس
سؤال كن بحقيقت آنچه مذكور شد از خلق نمودن او حق را سبحانه از برهان ثانى را كه خبر ميدهد مر ترا بحقيقت آن حضرت است جبرئيل يا كسى را كه
است آنرا از كتب متقدمه از علما و انبيا يعنى تا تصديق كند ترا بقول و مرويست كه مؤمنان كه ميدانند اسم خالق اشيا بخلاق آنچه حضرت از آن خبر داده بود
و حق تعالى جيب خود را فرمود فَسْئَلْ بِهٖ خَبِيْرًا وَاِذَا قِيْلَ لَهُمُ و چون گفته شود مر مشركان را كه اُسْجُدُوْا لِلرَّحْمٰنِ سجده كنيد مر خداى را قَالُوْا وَمَا الرَّحْمٰنُ گويند چه چيز است رحمن يعنى معلوم نيست كه مسمى او معلوم نيست او را نميشناسيم چگونه اطلاق ميكنى
بر او سجده ما را و كشتند كفتند ما رحمن را نميشناسيم نميدانيم پس چه انكار كنند آنسجُدُ لِمَا تَاْمُرُنَا آيا سجده بكنيم لِمَا تَاْمُرُنَا مر آنچه را كه مر ما را بفرمائى
ما را بكن مر ترا بسجده آن وَزَادَهُمْ و زياده كرداند رحمن ما امر بسجود او مشركان را نُفُوْرًا رميدن از ايمان و روى از حق يعنى اين حال نفور
ايشان از حق زياده كشت كه نفور ايشان از سجده نفور و انكار ميكنند مفهوم ميشود كه چون مؤمن تلاوت اين آيه سجده كند مشاركت از اهل انكار و
پس اين را سجده امتثال توان كفت سفيان ثورى چون اين آيه خواندى سر بر آسمان برداشتى و كفتى بار خدايا آنچه ثنا نمودى مرا فزونى و خضوع
بر تو و اين سجده مشتمل است بر سجدات قرآن كه سجده سنت است ما باتفاق و واجب تَبَارَكَ الَّذِيْ بركت و كثير الخير كرد آنكه خدائيكه
كامل جَعَلَ فِي السَّمَآءِ بُرُوْجًا كردانيد يعنى بيافريد در آسمان برجها دوازده كانه كه آن حمل و ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبله و ميزان و عقرب
و قوس و جدى و دلو و حوت و اينها منازل كواكب سيار است كه آن زحل است و مريخ و مشترى و زهره و عطارد و آفتاب و ماه چه حمل و عقرب خانه مريخ است
و ثور و ميزان خانه زهره است و جوزا و سنبله از آن عطارد و قوس و حوت خانه مشترى و دلو خانه زحل و سرطان خانه قمر است و عطيه عوفى كفته كه مراد
بروج كوشكهاى بلند است كه حفظ آن جز از نماند نگهبانان و حافظان ملائكه دور باشند و ابو صالح و مجاهد و حسن و قتاده و ضحاك آن بر كنند
وَجَعَلَ فِيْهَا و بيافريد در آسمان يا بروج سِرٰجًا چراغها كه آفتاب است بقوله وجعل الشمس سراجا وَقَمَرًا مُّنِيْرًا و ماهى تابان روشن و باز روشن
شاننده و چون روشنى سراج از نور بيشتر است آنرا بشمس ذكر كرد و اينرا از براى قمر و هُوَ الَّذِيْ و اوست آنكس كه بحكمت خود جَعَلَ الَّيْلَ
وَالنَّهَارَ خِلْفَةً كردانيد شب و روز را خلف يكديگر يعنى مخالف يكديگر در صفتها و احوال و بامتعاقب يكديگر در رفتن و آمدن چنانچه از
ابن عباس مرويست كه هر يك را خليفه ديگرى كردانيد يعنى روز را خليفه شب و شب را خليفه روز تا هر كس كه كار دينى و دنيوى از او فوت شود از روز تلافى
كند اگر بروز فوت شود قضا نمايد آنرا در شب و شقيق فرمود كه مردى بنزديك يكى از اصحاب رفت كفت ديشب نماز از من فوت شد كفت امروز قضا كن چه
حق تعالى ميفرمايد كه جعل الليل والنهار خلفة يعنى حق تعالى شب و روز را خليفه يكديگر كردانيد لِمَنْ اَرَادَ اَنْ يَّذَّكَّرَ مر كسيكه خواهد تذكر يابد
كند امر و نهى خود را اَوْ اَرَادَ شُكُوْرًا يا خواهد كه سپاس دارى نمايد نعمت خود را يعنى تا بر وقت مذكور بود باشد قضا نمايند كان از فوت شده
مر آنرا دانستكه هر كه روزى يا شكر يا از او فوت شود در يكى از وقت شب و روز تدارك آن نمايد در وقت ديگر آنها را و اين معنى از ابن عباس و حسن منقولست
و از ابو عبد الله ماتوريدى نيز بمعنى معنى آنست كه اختلاف ليل و نهار نمود متعاقب يكديگر براى كسيكه خواهد تذكر كند بدائع قدرت و صنايع
نظر زاده را بجاى ليل و نهار و بيان عاجز شود بر آنكه عالم را ناچار است از صانع حكيم و واجب الذات رحيم بر بندگان يا خواهد سپاس دارى نمايد بر نعمتهاى
بارى كه در تعاقب روز از آنجمله است خير روز سبب معاش است و شب سبب راحت و آسايش بعد از آن در صفت بندگان متقى خود ميفرمايد كه وَعِبَادُ
الرَّحْمٰنِ و بندگان پرستندگان خداى تعالى اعطاء رحمت كننده است بر تفضيل بتخصيص يعنى بندگان مخصوص خدا بخشاينده الَّذِيْنَ يَمْشُوْنَ
آنانكه ميروند عَلَى الْاَرْضِ بر روى زمين هَوْنًا از روى تواضع و آهسته و وقار و خوارى وَاِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُوْنَ و چون خطاب
كنند مر ايشان را نادانان يعنى سفيهان و ادبا بايشان گويند قَالُوْا گويند در جواب سَلٰمًا تو را سلام يعنى سخنى كه سالم باشد از ضرر و ايذاء
ايشان را و ترك تعرض است بسفها و اعراض از مجادله ايشان و تجاهل از قول ايشان و امر از سلام ترك است و وداع يعنى ما شما را با شما كذاشتيم
معرض جواب شما نميشويم و گويند مراد قول سلام عليكم است يعنى چون جاهلان و سفيهان را ببينند بر ايشان سلام كنند تا از شر ايشان ايمن شوند و بزرگ
سلمى روايت كرده كه رسول صلعم فرمود كه از امت من جمعى باشند كه من ايشان را دوست ميدارم و ايشان مرا دوست ميدارند ايشان مؤمنان بودند بسنت
و حلم آراسته باشند بر اصاغر رحيم باشند با بزرگان با حرمت و تواضع ايشان را در رويشان اخت كنند اقربا على يقا بر ضعفا شفقت ورزند عبادت
بجا آورند كنند و تشبيه جنا كنند بر طريقه رفق و مدارا سلوك نمايند كفتند يا رسول الله با بندگان رفق نمايند فرمود نمايند ايشان را بنده نباشد بلكه
خود بنده نفس خود كنند با جاهلان رفق و مدارا نمايند بعد از آن اين آيه فرمود وَعِبَادُ الرَّحْمٰنِ الَّذِيْنَ يَمْشُوْنَ عَلَى الْاَرْضِ هَوْنًا وَاِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُوْنَ قَالُوْا
سَلٰمًا وَالَّذِيْنَ و نيكوئى بندگان خداى تعالى آنانكه با وجود حسن خلق با خلق و با حق و زمانه و با خود جبر باشند كه يَبِيْتُوْنَ شب و زمان بيتوته
لِرَبِّهِمْ بر رضاى پروردگار خود سُجَّدًا سجده كنندگان در وقتى از اوقات آن وَّقِيَامًا و بر پاى ايستادگان در وقتى ديگر مراد بسجود قيام تمام شب است تخصيص
بعضى شب بجهت آنكه طاعت در آن شاق است ابن زيد و ابو عبد الله صيدلانى فرمود كه هر كه در شب در كشد نماز را بيشتر بكذارد از اينجا معلوم باشد الَّذِيْنَ
و نيكوئى ايشان آنانند كه با وجود اجتهاد در طاعت و اتيان بخضوع و خشوع تكبر نمايند خود نكرده يَقُوْلُوْنَ ميكويند در حيثيت از خدا كه رَبَّنَا
اصْرِفْ عَنَّا اى پروردگار ما بكردان از ما عَذَابَ جَهَنَّمَ عذاب دوزخ را اِنَّ عَذَابَهَا بدستيكه عذاب دوزخ كَانَ غَرَامًا هست لازم و ثابت
جاويد از حسن بصرى مرويست كه غرام آن چيزى است كه ملازم و ملازم و ملازم باشد و مفارقت نمايد بخلاف دوزخ كه هرگز مفارقت نميكند و هيچ وقت
خود مفارقت نكند اِنَّهَا بدستيكه دوزخ سَآءَتْ مُسْتَقَرًّا بد است قرار كاه و مُقَامًا و جايكاه وَالَّذِيْنَ و نيكوئى آنانند

إِذَا أَنْفَقُوا چون نفقه کردند لَمْ يُسْرِفُوا اسراف نکردند از حد شرع در نگذشتند یعنی در مباح اسراف نکردند وَلَمْ يَقْتُرُوا و تنگ
گیری نکردند مانند تنگ گیری بخیلان یعنی بخل نورزیدند و حق الله را از مستحق باز نداشتند پس اسراف نفاق در خارج نفقه منع حق واجب وَكَانَ بَيْنَ
ذَٰلِكَ نفاق ایشان میان اسراف و اقتار قَوَامًا راست ایستادن یعنی طریقه اعتدال که بنا احکام شرعست مرعی داشتند از طرفین افراط و تفریط که مذموم است
در عقل و شرع اخرا ذکر میفرماید مقاتل گفته که اینجا ضرار آنانند که کسب حلال کنند نفقه میان نمایند و عیال و آنچه فضل باشد در راه خدا بمستحق رسانند
ابو عبد الله مرد بنشکه دعا چها کسی را اجابت نکند یکی مردیکه در خانه خود بنشیند دهن بکشاید گوید خداوندا مرا روزی ده حق تعالی گوید یا من امر نکردم
ترا بطلب معیشت دویم مردیکه زن خود را دعا بد کند گوید خدایا مرا زن خود روزی کن حق تعالی فرماید که ترا امر و زایدت تو نکردم اگر او را نمیخواهی طلاق
دهی سیم آنکه مال خود را در غیر مصرف صرف کند گوید خدایا مرا روزی ده حق تعالی فرماید ترا امر نکرده بودم باقتار و ترک اسراف چهارم شخصیکه مال را بقرض
دهد و گواهی بر آن نگیرد و منکر آن انکار کند و دعا بد کند او را حق تعالی گوید یا مرا بشهادت امر نکرده بودم وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ و دیگر عباد الرحمن
آنانند که نخوانند و نپرستند مَعَ اللَّهِ با خدا بحق إِلَٰهًا آخَرَ خدایان دیگر را وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي و نکشند آن نفسی را که حَرَّمَ اللَّهُ
حرام کرده است خدا آن نفس را یعنی نفس مؤمن و معاهد إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحق یعنی بموجب قتل که آن رده است و زنا و قتل ناحق و سعی کردن
زمین بفساد که دزدی وَلَا يَزْنُونَ و زنا نکنند چه رسول صلی الله علیه و سلم ابن مسعود گناه اعظم ذنوب بعد از شرک قتل و زنا است بخاری و مسلم در صحیح
خود از عبد الله مسعود روایت کرده که گفت از پیغمبر خدا پرسیدم که ای النبی اعظم کدام گناه بزرگتر است فرمود آنکه با خدا شریکی پیدا کنی
و حال آنکه او ترا آفریده گفتم بعد از آن کدام گناه است فرمود آنکه فرزند خود را بکشی که طعام تو خورد گفتم دیگر کدام فرمود آنکه زنا کنی بزن همسایه خود
پس حق تعالی بر تصدیق پیغمبر خود این آیه فرستاد بعد از آن فرمود وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ و هر که بکند این چه مذکور شد از این کبائر ثلثه يَلْقَ أَثَامًا
برسد بسزای جزا که گناه خود را و گویند که اثام نام وادیست در جهنم يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ دو چند کرده شود او را عذاب يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز وَيَخْلُدْ فِيهِ و جاوید بماند
در آن عذاب مُهَانًا در حالتیکه خوار و بیمقدار باشد ذلیل و اغلب بر روز قیامت مراد بمضاعفت عذاب دنیا است عذاب آخرت و اکثر مفسرین گفته اند که
مضاعفت عذاب در آخرت خواهد بود یکی از برای کفر و دیگری برای معصیتی که در کفر کرده إِلَّا مَنْ تَابَ مگر آنکه توبه کند از شرک وَآمَنَ و بگرود بخدا و
رسول وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا و بکند کارهای شایسته یعنی بعد از اسلام عمل کند فَأُولَٰئِكَ پس آنگروه يُبَدِّلُ اللَّهُ بدل کند خدا سَيِّئَاتِهِمْ
حَسَنَاتٍ بدیهای ایشان را که کرده اند بنیکوئیها یعنی معاصی سابقه را محو کند در موضع آن طاعات لاحقه را ثبت نماید یا توفیق دهد او را بانجام اعمال
ماسلف از این عباد و مجاهد نقلست که حق تعالی مفاتیح اعمال ایشان را از شرک تبدیل نماید بمحاسن اعمال که اسلام یا شرک را باسلام و قتل مؤمنین
بقتل مشرکین و زنا را بعفت و احسان بدل فرماید گویند محو سیئات کرده اسلام کرده بحسنات در آورد چنانکه مسلم در صحیح خود آورده مرفوع بابی ذر که
حضرت رسالت فرمود که در روز قیامت بنده را در عرصه گاه حاضر کنند و صحیفه اعمال او را بدست او دهند در آن صحیفه گناهان صغیره باشد و خواند از گناهان
کبیره خائف چون همه بخواند کبائر را نه بیند گوید من گناهان کبیره کرده ام چون است که آنرا در صحیفه نمی بینم و مرا گویند که آنرا بحسنات بدل کرده اند و رسول
خدا صلی الله علیه و سلم تبسم کرده از خنده می خندید چنانکه دندانهای مبارک او را میدیدند عبد الرحمن جبیر گفته که مردی بنزدیک رسول خدا
آمد گفت یا رسول الله چه میفرمائی در حق مردی که هیچ گناهی نماند که نکرده باشد باین دلیل که خلایق میرند زنا کند یا او را توبه باشد یا نه فرمود که
مؤمن بود گفت بلی او را توبه باشد بعد از توبه گناهان بحسنات بدل کنند و شاه آن گفت و مکرر میگفت الله اکبر الله
اکبر تا آفتاب فرو شد و حال ده که روزی سائلی نزد رسول خدا آمد چیزی از وی خواست فرمود بنشین تا خدا چیزی برساند و ایشان را بیاید که
نزد آنحضرت بنهاد و گفت چهار صد درهم است مستحق رسانید آنحضرت سائل را گفت برگیر که چهار صد دینار است مرد گفت یا رسول الله این درهم است دینار
حضرت فرمود ترا نگفتم که خدا ترا روزی کرد پس سر کیسه بگشاد و بنهیت چهار صد دینار بود مرد متعجب شد و گفت یا رسول الله تا اینکه
ترا بحق بخلق فرستاد که من چهار صد درهم در این کیسه کرده بودم فرمود راست گفتی چون بزبان من چهار صد دینار جاری شد حق تعالی بدل درهم
بدینار کرد و در این حدیث اشارت عجیب است و غریب است تا بدانکه فرمان خدا تعالی بجهت گفتار رسول صلی الله علیه و سلم درهم را بدینار تبدیل نمود عجب نیست که بر امر
گفتار خود که وَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ سیئات عباد را بحسنات بدل فرماید وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا و هست خدا آمرزنده گناهان گناه
بنده را چنانکه مهربانی بر ایشان تبدیل سیئات بحسنات بمنت و مهربانی ایشان از این تمام و نیست که گفت و شاد در عهد حضرت رسول صلی الله علیه و سلم والذین لا یدعون
مع الله میخواندم تا بقوله و یخلد فیه مهانا و بعد از دو سال این آیه مذکوره الا من تاب و آمن و عمل عملا صالحا تا آخر و رسول صلی الله علیه و سلم هیچ چیز چنان خرم نشد که باین آیه
و آیه انا فتحنا لک فتحا مبینا و آیه و من تاب و عمل صالحا فانه یتوب الی الله متاب یعنی هر که توبه کند از معاصی و بازآید از آن پشیمان گردد و عزم کرده دیگر آنرا نکند و عمل صالحا
و بکند کارهای شایسته بجهت تدارک ما فات و تلافی تقصیر که از او واقع شده باشد فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ پس بدرستیکه او توبه کرده بسوی خدا متابا
بازگشتنی نیکو و باید دیگر رجوع کرده بطاعات و مرضات الهی رجوعی که قبول کنند و عفو باشد و مقصود ثواب و خیر است که حق تعالی فرماید و
توبه بنده که از گناهی بر آید باید تشنه که باب سد نازیده که فرزند دارد و نیز در صفت عباد الرحمن میفرماید که وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ
و دیگر بندگان رحمن که حاضر نشوند در مجالس مشاهده باطل مانند مجلس اهل شرک و عناد و ملاهی و سایر لهو و لعب و شایع گواهی ندهند
باطل را یعنی تا شهادت کاذبه نکنند ابو العالیه و ابو عبد الله منقولست که گفته اند که نظر کنند کان بهر چیز که بیهوده و بی نکوه

شریکانند با کنندگان چه حضرت ایشان دلیل رسانیدن بآن حاصل که حضرت عباد الرحمن منتفرند از مجالس مخاصمه اهل کذب و خطا و عصیان و مساهر
نشوند بطلان وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ و چون بگذرند از بندگان حمیده الخصال بچیزی که نا پسند اعتقاد و شرع مَرُّوا كِرَامًا بگذرند در حالتیکه کریم
و بزرگواران باشند یعنی مکرم نفس خود باشند از آنکه بایستند بر او شروع کنند در آن و از آن بجمله خیر فرو پوشیده نشاند از قول حق و اعراض از ذنوب
کنایه از آنچه قبیح باشد تصریح بآن و امثال آن از ابو جعفر مرویست که مراد بلغو معاصیست یعنی چون باهل لغو بگذرند و دو کام برگیرند بیرون نفس
خود را بزرگ دارند از آنکه توقف نمایند وَالَّذِينَ و دیگر بندگان حق آنانند که اگر ذُكِّرُوا و چون پند داده شوند بآیات پروردگار
یعنی مواعظ قرآنی لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا بر وی نیفتند صُمًّا در حالتیکه کران باشند نشنوند آنرا بسمع قبول وَعُمْيَانًا و کور باشند که نبینند
انوار آنرا یعنی مانند کسی نباشد که نبیند نشنود آنرا و بآن کار نکند بلکه روی دل افتند بر آن بجهت کمال حرص بر استماع آن در حالتیکه گوش
کرده باشند آنرا و ببینند بر وجه حفظ و نگرد شب خلاف اهل کفر و نفاق که بر روی در افتند مانند کوران و کران در نشنوند و ندیدن بر وجه
قبول و اعتنا حاصل که ایشان از آیات الهی غافل نورزند و بسمع قبول آنرا شنیدند بدیده بصیرت دیدند و از آن اعتبار گرفتند بر وفق آن عمل
نمودند وَالَّذِينَ و دیگر عباد الرحمن آنانند که از روی نیاز يَقُولُونَ رَبَّنَا میگویند ای پروردگار ما هَبْ لَنَا بخش ما مِنْ أَزْوَاجِنَا
از زنان ما وَذُرِّيَّاتِنَا و فرزندان ما قُرَّةَ أَعْيُنٍ کسیکه روشنی دیده ما بود یعنی ما از ایشان خوشدل و شادمان باشیم مراد اهل و اولاد صالحند
زیرا که مؤمن چون ایشان را صالح و متقی بیند دل او شاد و چشم او روشن گردد پس مراد ایشان از آن قول آنست که ازواج و اولاد را توفیق طاعت و تقوی
صلاحیت ارزانی فرما و ابن عباس فرموده که مراد از ذریه فرزندانیست که مؤمن آنرا بیند که کتاب علم حفظ کند وَاجْعَلْنَا و گردان ما را لِلْمُتَّقِينَ
إِمَامًا برای پرهیزکاران پیشوا یعنی ما را چنان توفیق بر پرهیزکاری ده که شایسته امامت متقیان باشیم تا اهل تقوی بما اقتدا کنند نماز و سایر اهل
دین بآن منه علم و توفیق عمل و ابو بصیر از ابو جعفر نقل کرده که معنی آنست که بگردان ما را از متقیان و پرهیزکاران امامی و پیشوائی که ما بوی
اقتدا کنیم و بنا بر این روایت از باب قلب است و مجاهد در تفسیر این گفته که توفیق ده ما را که اقتدا کنیم بکسانیکه پیش از ما بوده اند از صلحا و اتقیا
تا اقتدا کنند بما آنانیکه بعد از ما باشند أُولَئِكَ آنگروه که مذکور شدند يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ پاداش داده شوند بغرفه بهشت یعنی بلندترین
موضعی در آن و مراد بآن غرفه است کما قوله تعالی الغرفات آمنون و در تفسیر آورده که غرفه کوشکها است بر چهار ستون از زبرجد و لؤلؤ و مرجان و بالای آن دو جا
رفیعه و در آن غایت بندگانست و حضرت عزت واضح است که مراد مثال عالیست زیرا که علی این نوع منازل بایشان دهند بِمَا صَبَرُوا بآنچه
صبر کردند بر مشقت دنیا و ایذای کفار و ترک شهوات و تحمل مجاهدات و بآنچه فرایض و انواع طاعات وَيُلَقَّوْنَ و دریابند یعنی
بیابند حفص یلقون بتشدید قاف و بضم یا خوانده یعنی عطا داده شوند فِيهَا در بهشت ندائی باقی که هر کس فردا در عقبی نباشد تَحِيَّةً
وَسَلَامًا و تحیت یعنی از آفات و بادعا زندگانی و سلامت شنوند از جانب ملائکه و یا تحیت از ملائکه باشد و سلام از جانب خدا شنوند و یا هر یک
بر دیگری تحیت و سلام کنند خَالِدِينَ در حالتیکه جاوید باشند در آن فِيهَا در غرفه بهشت یعنی در انجام که نمیرند و بیرون نیایند حَسُنَتْ
نیکوست آن غرفه بهشت مُسْتَقَرًّا از روی قرار گاه وَمُقَامًا و جای بودن و بعد از وصف عطا و عنایت خود وعده داد ایشان را برفع درجات ایشان و جنابت
میکند که نعم عظمی در جنات علیا که موعد شده اند بآنها در عقبی بجهت عبادت ایشانست نه غیر آن از اغراض دیگر و میفرماید که قُلْ بگو ای محمد بندگان را
مَا يَعْبَأُ بِكُمْ چه ارزش دارد چه باک داشته باشد شما را رَبِّي پروردگار من یعنی چه قدر باشد شما را نزد او لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ اگر نه خواندن
و پرستیدن شما باشد او را چه قدر است و کرامت او بمرتبه طاعت شما و باسم خواندن بر او است پس آنچه شما را از ریاضت و جهاد و مرتبه
داده دعای شما است و عبادت شما او را و گویند معنی آنست که چه خدا بعذاب شما اگر نه خداوند شما را میپرستید خدایان دیگر را یا او شریک نمیگرفتید
خدا شما را عذاب نمیکرد عیاشی باسناد خود از ابو جعفر روایت کرده که پرسیدم که قرائت افضل است یا کثرت دعا فرمود کثرت دعا افضل است و بعد
از آن این آیه را خواند که قُلْ مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ پس بدرستیکه شما ای اهل مکه تکذیب کردید خدا نیت را که موجب نجات
و نجات شما است در دنیا و عقبی و قبول نکردید دعوت اسلام را فَسَوْفَ يَكُونُ پس زود باشد که باشد تکذیب شما لِزَامًا ملازم شما که لامحاله
شما رسد یا آنرا این تکذیب لازم شما باشد تا آنکه شما بآتش دوزخ در آورد و گویند لزام قتل بدر است چه آن لازم کفار بود تا آنکه هر کشته شدند و بعذاب
ابدی پیوستند سُورَةُ الشُّعَرَاءِ مائتان و سبع عشرة آیة و هی مکیة ابی بن کعب از رسول خدا روایت کرده که هر که سورة الشعراء بخواند پاداده
حسنه باشد بعدد هر که تصدیق نوح نمود و تکذیب هود و صالح و شعیب و صالح و ابراهیم کرد و با تصدیق لوط و هر که تکذیب عیسی و تصدیق محمد نمود
ابن عباس از آنحضرت روایت کرده که خدا تعالی مرا مفضل سوره در از داد بجای توریة که آن بقره است و آل عمران و نساء و مائده و انعام و اعراف
و انفال و طه و طواسین بجای زبور و نوائح قرآن و خوانیم سوره البقره از تحت عرش بن فرستاد و خوانیم را نیز بمن عطا فرمود که هیچ پیغمبری را نداده و سوره
مفصل را بر آن زیاده از زائی فرموده طبی بعد از این عبد الله روایت کرده که هر که قرائت طواسین تلاوت نماید در شب جمعه از اولیاء الله باشد و در جوار
رکنف او باشد در دنیا هرگز در دنیا نشود و در آخرت چنانکه خلیل او را دهند که فوق و مثل او باشد و او را حور تزویج نمایند و بدانکه چون ختم سوره
الفرقان نمود بذکر تکذیب کفار بقرآن افتتاح این سوره که بوصف قرآن مجید فرمود بقوله بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ طسم از مثاد و متعالک تعالی است
که حروف مقطعه را آنرا نداند لهذا اغلب آنست که بعد از این حروف که قرآن میکند در روایت ابی از ابن عباس و ابن مسعود آنست که آن اسمی است از اسماء الهی است
و گویند هر حرفی از آن اشارت باسمی چنانچه طسم بطاهر و سائر و مجید از امام جعفر صادق روایت کرده که این اشاره بطوی و سنا و مجد است و در طی گفته اند

قرائت بطوسینا است ملاک سبحانه و محمد حنفیه از امیر المؤمنین روایت کرده که چون قسم نازل شد پیغمبر فرمود که الظالمون سینا والسین لا سکندیه
والیم مکه و بر هر تقدیر معنی آیه که تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ اینها کتابیست هویدا یعنی قرآن که روشنست حلال و حرام او و با
ظاهر است اعجاز او یا ظاهر سازنده حقانیت باطل و چون قریش بچنین کتابی را تکذیب کردند نگرویدند بآنحضرت و حضرت در مقام بیان ایشان بسیار
حریص بود این صورت بخاطر او شان ما مذبیا ملول خواطر گشت حق تعالی جهت تسلیت خواطر عالم بیان فرمود که اگر تو بخدا ایمان کافران بشد و خاطر ایشان
ناراحت باشد که لَعَلَّكَ شاید که تو باخِعٌ نَفْسَكَ ملال کننده و کشنده نفس خود یعنی هم انست تو بیان باز رسید که ملال کنی نفس خود را بهلاکت
أَلَّا يَكُونُوا بجهت آنکه نمیباشند ایشان مُؤْمِنِينَ گروندگان بقرآن إِنْ نَشَأْ اگر ما خواهیم نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ فرو فرستیم بر ایشان مِنَ السَّمَاءِ آيَةً
از آسمان از آیات ملجیه یا آیه از عذاب ایشان را بالجاء و اکراه بایمان آرد فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ پس گردد گردنهای ایشان لَهَا مر آن آیات را خَاضِعِينَ فرو
شکسته و تسلیم کننده کان ابو حمزه ثمالی روایت کند که این آیه را و اگر باشد که مذبیه و مار مضمار از آسمان شنیده شود و بجهت آن همه خاضع خاشع منقاد شوند و مدد
تفسیر اهل البیت شد که ایشان باشد در آخر الزمان که از آسمان ندا کند که الا ان الحق مع علی و شیعته بدانید که حق با علیست و شیعیان او از ابن عباس
روایت کرده که آیه در حق ما آل بنی امیه بعد از آن گفت که زود باشد که دولت با بنی امیه باشد پس خضوع از ایشان نشاید و بجهت آنکه نهای
ایشان ذلیل خاضع گردد ما را بعد از آن در صفت منکران قرآن میفرماید که وَمَا يَأْتِيهِمْ و نمیآید بدیشان مِنْ ذِكْرٍ هیچ موعظه و پند مِنَ الرَّحْمَٰنِ
از جانب خدا بخشنده مُحْدَثٍ که نو فرستاده شده است یعنی هیچ آیه و سوره از قرآن مجید نمیآید یکی بعد از دیگری إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ مگر
که باشند از آن روگردانندگان و احتراز کنندگان برابر هستند بر آن از شک و حقیقت و عصیان فَقَدْ كَذَّبُوا پس بدرستیکه تکذیب کردند قرآن را
بعد از اعراض کردن ایشان از آن بر وجهیکه در استهزا آن کوشیدند و بآن سخریه کردند فَسَيَأْتِيهِمْ پس زود باشد که بیاید بدیشان زیادت بر آن بوقت
بعث یا روز بدر أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ خبرهای آنچه بودند که بآن یستهزئون استهزا میکردند یا در دنیا داشتند از بعث و نشور و عقاب یعنی در وقت
حقیقت این امور موعود بر ایشان ظاهر شود و بر همه آن عارف گردند لیکن آن خبر و ندامت و پشیمانی ایشان را نفع ندهد نعم ما قیل امروز بدار عمل
خویش کرد فردا ندامت و پشیمانی سود ندارد بعد از آن بر سبیل تذکیر نعمت میفرماید که أَوَلَمْ يَرَوْا آیا در نمیبینند مکذبان بعث و نشور و نگاه
کنند إِلَى الْأَرْضِ بسوی زمین که بعضی تذکر أَنْبَتْنَا فِيهَا چند گیاه رویانیدیم در آن بعد از مرگ و افسردگی مِنْ كُلِّ زَوْجٍ از هر صنف گیاه کریم
که نیکو و پسندیده است یا منفعت چه هیچ نباتی نیست الا که در آن فایده مندرج است یا انها و با باغیر و چه فعل حکیم نیست مگر بر غرض صحیح
فائده بلیغ اگرچه بندگان از آن غافل باشند شعر از اینها بپرسید فرمود از نباتات زمین اند زیرا که اصل ایشان از زمینست کقوله تعالی والله انبتکم
من الارض نباتا و در آیه ایشان نیز و کریم هست هر که بایمان و عمل صالح بهشت و دوزخ رفت لیلم ست اِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه
در رویانیدن هر نباتی از نباتات لَآيَةً هر آینه دلیلست بر کمال قدرت حکیم دوباره آن وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ و نیستند بیشتر از ایشان مُؤْمِنِينَ گروندگان
با وجود مشاهده چنین آیات عظیمه علامات دالّه بر توحید تا حضرت عزه بجهت عنا و تعذیب ایشان و فرار از مشقت تکلیف وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستیکه
پروردگار تو هُوَ الْعَزِيزُ هر آینه اوست غالب توانا بر انتقام کشیدن از کفار و بانزال عذاب بر ایشان الرَّحِيمُ مهربان بمهلت دادن ایشان و بسیار
بسیار عطا بر ایشان مؤمنان و با منعم بانواع نعم و جمیع بندگان بعد از آن بیان قصص انبیا و امم میفرماید که تسلیة لدل الحضرت و تحریض و تصبیر دامید
و اوی از نزول نصرت پس ابتدا بقصه موسی و فرعون نمود که اعظم و اکثر قصص او میفرماید که وَإِذْ نَادَىٰ رَبُّكَ مُوسَىٰ و یاد کن چون ندا کرد پروردگار
تو موسی را و تمیکر نزدیک بطور رسید نور از آن لامع گشت از آنجا با او ندا کرد که يَا مُوسَىٰ أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ و بعد از آن ندا کرد با او که آن ائت
الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ آنکه بیا بگروه ستمکاران بجهت کفر و ستم بر بنی اسرائیل و کشتن اولاد ایشان یعنی توجه کن قَوْمَ فِرْعَوْنَ بگروه فرعون که بر خود
ستم کردند بکفر و شرک و بر بنی اسرائیل بود أَلَا يَتَّقُونَ آیا نمیترسند یعنی قتال نیامد که از خدا و عذاب او حذر کنند و اوامر او نظر داشته باشند
بترسند از عذاب الهی و دست از کفر بدارند و بنی اسرائیل را بگذارند قَالَ گفت موسی در جواب این ندا رَبِّ ای پروردگار من إِنِّي أَخَافُ بدرستیکه من
میترسم أَنْ يُكَذِّبُونِ آنکه تکذیب کنند مرا و ندا دهند وَيَضِيقُ صَدْرِي و تنگ شود سینه من از تکذیب ایشان وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي
و نگشاید زبان من در عقده که دارد زبان شود ایلیص قبل از زوال که زبان او بود پیش از دعا و ازاله آن فَأَرْسِلْ پس بفرست جبرئیل را إِلَىٰ هَارُونَ
بسوی برادر من هارون و او را شریک من گردان در رسالت تا با عامه او فرعون بیاید وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ و مر ایشان را است بر من دعوی گناهی
مراد قتل قبطی است که بنی اسرائیل او را بذنب و جرم ایشان نسبت یعنی چنانکه ایشان کشتن من قبطی را گناه میدانند فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ پس میترسم از آنکه
بکشند مرا بعوض قبطی قبل از آنکه ادای رسالت کنم مرا و اسمعیل است و استظهار در دفع بلیه و امر فرعون تعلل قَالَ گفت كَلَّا نه چنان است که ایشان
بتو دست یابند فَاذْهَبَا پس بروید شما یعنی تو و برادرت هارون بِآيَاتِنَا با نشانهای ما یعنی معجزات یکه دلیل قدرت ما و حجت نبوت تو باشد إِنَّا مَعَكُمْ
بدرستیکه ما با شما ایم مراد معونت هارون است که با فرعون مناظره کند مُسْتَمِعُونَ شنوندگانیم آنچه را که میان شما و فرعون رود یعنی هرچه شما گویید
و کنید ما بشنویم نیست پس شما مرد و را بر او غالب سازیم فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ پس بیایید بفرعون فَقُولَا پس بگویید باو که إِنَّا رَسُولُ رَبِّ
الْعَالَمِينَ بدرستیکه ما فرستادگان پروردگار عالمیانیم أَنْ أَرْسِلْ آنکه بفرستی مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ با ما بنی اسرائیل را یعنی دست از ایشان
بدار تا با ما بزمین شام آیند و در فلسطین توطن نمایند که مسکن آبای ایشان بود و گویند شش چهار صد سال بود که فرعون بنی اسرائیل را که سیصد هزار بودند
بیست کرفته بود پس موسی بفرمان الهی با برادر خود هارون بدر کاه فرعون آمد و مدت یکسال در آنجا مقام کردند بجهت عدم اعتبار بیکس سخن ایشان بفرعون

نرسید

نرسانید تا آخر نزد مسخره نزد فرعون مسخره میکردند میان سخن گفت و گرم شدند که از من دیوانه تر نباشد چون تکلم کرد بود این سخن را دعوت پیغمبر
میکنند چون فرعون این را بشنید فرمود تا ایشان را در آرید تا با ایشان مزاح و نظر نکنیم چون ایشان را در آوردند فرعون موسی را بشناخت در سبیل عرض منت
بر او و قال گفت فرعون موسی الم نربک آیا ما تو را پرورید فینا در میان خویش ولیدا در حالیکه طفل بودی در زمان ولادت ولبثت فینا و
در آن که درنگ کردی در میان ما من عمرک از زندگانی خود سنین سالها یعنی چند سال با ما زندگانی کردی و آن وقت که زاینده کودک بود دوازده سال در میان
ایشان بزرگ شد و دوازده سال کبطی را بکشت بعد از آن بمدین رفت و بیست سال آنجا ماند و باز مراجعت بمصر فرمود و سی سال دیگر فرعون با
دعوت کرد و بعد از دعوت شدن ایشان بنجات از دیگر نیست و بود ایشان را ابن عباس میگوید که ایشان را در فرعون بسر برده بود و در تربیت او بافتند و فرعون بعد از عرض
منت نعمت خود بر او در سبیل عتاب و سرزنش او گفت و فعلت فعلتک التی فعلت آن کردی که کردی یعنی قبطی را که خبا من تو کشتی و انت
من الکافرین و تو از ناسپاسان نعمت مرا که قصد بکشتن من خواستی پس تو کافر نعمتی و با از ناکردنیکانی بالهم من قال گفت موسی در جواب فرعون
فعلتها آن را که کردم آن کردی را که قتل قبطی بود اذا و هنگام وانا من الضالین و من بودم از غافلان یعنی بقصد تادیب مشت بر او زدم و
ندانستم که بمشت زدن من کشته گردد مرا دانستم که من قصد کشتن او نکردم عمدا و قصد کشتن او نبودم چه غرض من از آن مشت زدن خلاصی بنی اسرائیل
بود نه کشتن قبطی لیکن اتفاق در آن وقت اجل در رسید فوت شد پس مستوجب خطاب ملامت نباشم و جبا فرمود که معنی آنست که من گریزان بودم
از ترسیدن اینکه این فعل موجب قتل او شود یا فعل من نزد شما همچون فعل جاهلان بود و در نظر شما مانند عمل سفها و جهال و اگر چه در نفس الامر آن فعل
بر صواب بودم ففررت منکم پس بگریختم از شما لما خفتکم هنگام که ترسیدم که مرا بکشید بمدین رفتم فوهب لی پس بخشید مرا ربی پروردگار
من بوقت خروج از مدین بوادی ایمن حکما و علما آن بود از نزد تو نبوت و دانستن حلال و حرام و سایر حدود و احکام وجعلنی من المرسلین
و گردانید مرا از فرستادگان خود یعنی داخل ساخت مرا در زمره پیغمبران خود که بخلق فرستادی بوقت رسالت نامزد کرد خلاصه معنی آنست که چون فرعون
تحقیر آن نمود که تو کودک بودی در میان ما تربیت کردیم چند سال و در سرای ما بودی امروز کار تو بجائی رسید که میگوئی که من پیغمبر موسی گفت چه جای انکار و تعجب
از اینکه حق تعالی مرا علم و حکمت داد و در رسالت فرستاد بعد از آن قدح در تربیت نمود و فرمود که و تلک نعمة آن تربیت نعمتی بحسب ظاهر که تمنها علی
منت مینهی تو من اما بحقیقت آن نعمت سبب آن ان عبدت بنی اسرائیل که بنی اسرائیل را در زندان بعذاب و ایشان را ذلیل و خوار
گردانیدی یعنی در نفس الامر بندگی کردن تو بنی اسرائیل را و قتل اولاد ایشان سبب آن شد که در سرای تو افتادم و در تربیت تو واقع شدم چه اگر تو چنین
نمیکردی مادر مرا در دریا نمیافکند و قوم من مرا تربیت میکردند بتو محتاج نمیشدم پس این تربیت و انعام منت نیست که تعبید و ذبح بنی اسرائیل
است که موجب بلیه و مصیبت من است چه هر چیز با قوم کسی کند همانست که با او کرده اند پس اگر منت تو بر من بعبید قوم من باشد تذلیل و تذبیح ایشان که محض
اهانت و تحقیر منست مبطل انعام تو بر من و چون فرعون جواب پیغمبران طعن مینمود نبوت از موسی بشنید دانست که اعتراض بر نبوت و رسالت
او نتوانند کرد ابتدا نمود باستفسار از حقیقت فرستنده او قال فرعون وما رب العالمین گفت فرعون چیست پروردگار عالمیان که تو میگوئی
اما رب العالمین میگوئی یعنی حقیقت ماهیت او چیست چون ذات ذوالجلال لوجود و هیچکس معلوم نیست از اینجهت موسی جواب از آن نداد و تعریف
او بشناختن بظاهر بر آن خواص آثار قدرت او و حکمت او در جواب فرعون قال گفت پروردگار عالمیان رب السموات والارض آفریدگار آسمانها و
زمینها است وما بینهما و آنچه در میان آنها است از حیوانات و نباتات و جمادات ان کنتم موقنین اگر هستید شما بیگمان
یا انکار پروردگار باید که باین صفت موصوف باشد یا اگر یقین علم باشیا پیدا کرده اید تحقیق آن نموده اید ظاهر میدانید که این اجرام محسوسه
ممکن اند بجهت تبدل احوال آنها پس آن بسبب موجد و خالق خود احتیاج دارند و باید که واجب الوجود لذاته باشد چون موسی تعریف و شناخت فرعون باظهر بلا
قدرت و آثار حکمت قال لمن حوله گفت فرعون مر آنانرا که گرد او نشسته بودند از اشراف اکابر قبط و ایشان را گفت که بشنوید و بدانید
و گریزیها از دین و سیمین نشنه الا تستمعون آیا نمیشنوید آیا نمیدانید که من از حقیقت پروردگار او میپرسم و او از آنها خبر میدهد موسی انما
بقول و نگرد بر سبیل استظهار و تکریر و تاکید آن قال گفت دیگر باره ربکم خدای شما است و رب آبائکم الاولین و پروردگار
پدران پیشین شما و این عدول است از اظهار بات با قرب و اوضح آن بر سامعان تا از دور آن را دریابند تعریض خواهد نمایند ذکر آباء اولین
بجهت آنکه تا معلوم ایشان شود که فرعون در روزگار پیشین بود تا خدای ایشان باشد قال گفت فرعون قوم خود را ان رسولکم بدرستیکه فرستاده
شما الذی ارسل الیکم آنکسیکه فرستاده است بشما لمجنون هر آینه دیوانه است که جواب بر مطابق سؤال نمیدهد یا موسی بالفعل قول
فرعون نشد که منسوب بجنون بود یا دیگر باره مشغول شد بتاکید حجت و زیادتی بصیرت قال گفت موسی پروردگار رب المشرق والمغرب پروردگار
مشرق و مغرب است وما بینهما و آنچه در میان آنها است شما مردم را مشاهده میکنید که او سبحانه آفتاب را از مشرق طالع میسازد و مرکز آن میل میدهد
که غروب دارد و زمینی که قبل از آنست در میان آنها است شما مردم را بمغرب غروب میسازد و چگونه امور کائنات باو منتظم اند ان کنتم تعقلون
اگر هستید که فهم کنید و دریابید یعنی اگر عقل دارید بفهمید که جواب سؤال شما جز این نیست زیرا که هیچکس را از حقیقت حضرت الوهیت آگاهی ممکن نیست
و هر چه در عقل و فهم و وهم و حواس و قیاس گنجد ذات بیچون خدا و نه سبحانه از آن مقدس و منزه است چون موسی جواب سؤال او سبحانه و تعالی خواند
که پس از ممنوع بودن ذات بینه بر وجود خالق جمیع عالم و دیگر را خدا خواندن و دانستن از عقل خارج باشد از خرد دور چون فرعون از جواب مفحم
فرو ماند در غضب شد و از سر تجبر و تکبر بهدید موسی در آمد قال گفت فرعون موسی را لئن اتخذت الها اگر فرا گیری معبودی غیر مرا من

لَأَجْعَلَنَّكَ مُظْهِرَ گردانم ترا مِنَ الْمَسْجُونِينَ از زندانیان یعنی ترا از جملهٔ کسانی گردانم که حال ایشان را میدانند و زندانی من در خبر آمده که سجن فرعون
از قتل بدتر بود زیرا که فرعون تا زندانیان را در حفرهٔ عمیق میانداختند که در آنجا هیچ چیز نمیشنیدند و بیرون نمیآوردند الا مرده پس موسی را تهدید نمود
باین نوع زندان و چون موسی که سحر نشنید قَالَ گفت أَوَلَوْ جِئْتُكَ آیا اگر بیارم بتو بِشَيْءٍ مُبِينٍ چیزی روشن را یعنی معجزهٔ موسی
که دلالت بر صدق موسی من چون فرعون که معجزه نشنید از روی استبعاد قَالَ فَأْتِ بِهِ گفت بیار آنچه را که میگوئی إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ
اگر هستی از راستگویان در آنکه ترا معجزه و بینه هست فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ پس بینداخت موسی عصای خود را فَإِذَا هِيَ پس آنجا آن عصا بعد از افکندن
ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ اژدهائی بود آشکارا که هر کس آنرا میدید شک نداشتند در آنکه آن عصا اژدها شده فرعون چون آنرا بدید ترسید و مانند آنکه
حاضر بودن هنر تمرکز ندید و جهیکرد در وقت فرار بیست و پنج هزار کس کشته شد و مرویست که مقدار یک میل را در هوا مرتفع شد پس آنرا فرو آورد
و رو بفرعون کرد و گفت ای موسی بفرما تا آنچه میخواهی فرو برم فرعون چون این حال را بدید اظهار عجز و تذلل کرده بموسی گفت بحق آنکس که ترا برسالت فرستاده
که آنرا بگیر فرعون آنرا بگرفت همان عصا گشت وَنَزَعَ يَدَهُ و بیرون آورد دست خود را از گریبان بعد از آنکه کندم گون بفرعون نموده بود و بگریبان فرو برده
فَإِذَا هِيَ پس آنگاه دست بیضاءُ سفید درخشنده بود لِلنَّاظِرِينَ مر نظر کنندگان را مانند آفتاب شعاع میداد و از غایت درخشندگی نزدیک بود
که دیدها را خیره سازد و نور با سرها را ببرد و روشنی آفتاب غلبه کند پس فرعون بعد از دیدن این دو معجزهٔ عظیم ترسید که مبادا از عباسان زوجه
کردان شوند پیروی موسی کند قَالَ گفت فرعون بجهت دمکر لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ مر اشراف خود را که در گرد او بودند إِنَّ هَٰذَا بدستیکه این موسی لَسَاحِرٌ
عَلِيمٌ جادوگر بسیار داناست که در فن سحر و مسلح مهارت تمام دارد يُرِيدُ أَن يُخْرِجَكُم میخواهد که بیرون کند شما را مِّنْ أَرْضِكُم از زمین شما که مصر است
بِسِحْرِهِ بجادوئی خود فَمَاذَا تَأْمُرُونَ پس شما چه میفرمائید این آیات دلالت ظاهره دارد بر آنکه معجزهٔ موسی بر فرعون غالب گشته تا آنکه او را از اوج دعوی
ربوبیت بحضیض مشاورت با قوم افکند و از مرتبهٔ انا ربکم الاعلی تنزل نموده از پرستندگان خود در کار موسی مدد طلبید و تنفیر ایشان نموده از موسی بر استیلا
او بر ملک و ملک ایشان قَالُوا أَرْجِهْ گفتند که مؤخر دار و تأخیر انداز مر او را وَأَخَاهُ و برادر او را یعنی هارون را که شریک
نامه و مادر کان بنفتند وَابْعَثْ و بفرست فِي الْمَدَائِنِ در شهرها و ملک خویش حَاشِرِينَ جمع کنندگان را یعنی تلجیان را که
بهر شهری یَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ تا بیارند بهر سحار جادوگر است عَلِيمٍ دانا و سرآمد فن سحر تا بر موسی غالب شوند و سحر او را در هم شکنند فرعون
کس را بطلب ساحران فرستاد فَجُمِعَ السَّحَرَةُ پس جمع کرده شدند جادوگران لِمِيقَاتِ يَوْمٍ برای هنگام روز مَّعْلُومٍ دانسته شده و وعده داده که وقت آن
بود از روز عید که ایشان را بود از ابن عباس مرویست که چنانکه اتفاق افتاد که از هر دو شنبه بود و اول سال روز نوروز بود و این ذهب که اجتماع
ایشان در اسکندریه بود وَقِيلَ و گفته شد یعنی فرعون گفت لِلنَّاسِ مر مردمان را یعنی اهل مصر هَلْ أَنتُم آیا هستید شما مُّجْتَمِعُونَ فراهم
آیندگان مر در غیب ذهاب است در اجتماع یعنی البته مبادرت کنید در جمع شدن در فهم آیید لَعَلَّنَا شاید که ما هم باتفاق نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ
پیروی کنیم جادوگران را در دین ایشان نه موسی را در دین او إِن كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ اگر باشند ایشان غالب کنندگان بر موسی و هرون غرض
ایشان از این کلام متابعت سحره بود بلکه غرض کلی ایشان آن بود که تابع موسی نشوند فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ پس هنگام که جادوگران آمدند بمصر فرعون ایشان را
نزد خود طلبید و انواع حرمت و اکرام و دلنوازی ایشان کرد و بجهت این کشتاخ شد قَالُوا لِفِرْعَوْنَ گفتند فرعون را أَئِنَّ لَنَا لَأَجْرًا آیا مر ما را باشد بدرستیکه
تو اجری و مزدی إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ اگر باشیم ما غالب کنندگان بسحر بر خصم تو قَالَ گفت فرعون نَعَمْ آری هر آینه باشد شما را و انکم لَّمِنَ
شما باشید در آن وقت لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ از جملهٔ نزدیکان من یعنی مقربان بارگاه و خاصان درگاه من باشید اول کسیکه بر من در آید آخر کسیکه بیرون
رود و شما باشید مرا نشستگاه همیشه جلیس و انیس من باشید نزد من معزز و مکرم باشید پس سحره باین وعده مستظهر گشتند استاد و جادوگر
خود را در میدان معین آوردند بوقت معلوم و بیل موسی سعف کشیدند گفتند ای موسی اول تو میافکنی جادوگر خود را یا ما بیفکنیم قَالَ لَهُمْ
مُّوسَىٰ گفت ایشان را موسی أَلْقُوا بیفکنید مَا أَنتُم مُّلْقُونَ آنچه شما افکنندگانید از عصی و یا بقول نهاد یا بوسیله بگیرانید بود
در تقدیم آنچه ایشان فاعل اند بود لا محاله بجهت توسل بآن برای اظهار حق فَأَلْقَوْا پس بیفکندند حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ رسنها و عصاهای
خود را که مجوف کرده بودند پر از سیماب کرده و آن هفتاد هزار رسن و هفتاد هزار عصا بود وَقَالُوا و گفتند پس از آنکه رسنها و عصاها بحرارت آفتاب
در حرکت آمده از مرتبهٔ اغراب و غوغا برخواست بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ سوگند بعزت فرعون که عزت و قوت و غالبیت فرعون که ملوک منزلت است إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ
بدستیکه ما غالب کنندگانیم بر موسی و هرون قسم یاد کردند بعزت فرعون بر آنکه غلبه ایشان را باشد بجهت غایت اعتماد ایشان بسحر فَأَلْقَىٰ موسی
عَصَاهُ پس بیفکند موسی عصای خود را فی الحال اژدها گشت فَإِذَا هِيَ پس آنجا آن عصا اژدها شده تَلْقَفُ میبلعید مَا يَأْفِكُونَ آنچه
دروغ میگویند بعوض ما از آن بمردم مینمایند و چون سحره دانستند که آنچه موسی کرد از جنس سحر نیست بجهت ایشان آشکار و قابق معجزه نیست
بودند یقین کردند که این فوق قوت بشریست از نزد حق تعالی شانه و دریافتند که مالک نفس خود شوند خود را نگرداند فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ
پس بر روی در افکنده شدند آن ساحران سَاجِدِينَ سجده کنندگان یعنی خضوع ایشان کرد باعتقاد توحید و اخلاص از روی صدق قَالُوا گفتند
آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ گرویدیم بپروردگار عالمیان رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ که آفریدگار موسی و هرون است و تصریح بربوبیت خدا نسبت بموسی
و هرون بعد از تعیین آن جهت آنست که دفع ربوبیت فرعون کنند و اشعار آنکه موجب ایمان ایشان آنچیزی بود که از موسی و هرون جاری شد چون فرعون از ایمان ساحران
باخبر شد ایشان را طلبید قَالَ آمَنتُمْ گفت آیا گرویدید او کردید خصم امنتم میخواند همزه استفهام یعنی آیا او دید که مرا قبل أَن

اذن لکم قبل از آنکه دستوری شما را دهد بایمان آوردن بموسی انه بدستیکه موسی لکبیرکم هر آینه مهتر شما است الذی علمکم السحر آنکه بیاموخت
شما را جادوئی یعنی بعضی از جادوئی خود را تعلیم شما کرده بود همچنین بر شما غالب شده اند فرعون از اینقول تلبیس اندیشید بر قوم خود تا اعتقاد
نکنند بآنکه ساحران از دو جهت و ظهور حق بموسی کرده بود و بعد از آن در هند بدایشان گفت که چون دست کشید بدا از عصیان من و تابع موسی کشید
فلسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید که چه عقوبت خواهم کرد شما را بر کردید بخدای موسی آنکه لاقطعن ایدیکم
ارجلکم هر آینه قطع کنم دستها و پایهای شما را من خلاف از خلاف یکدیگر یعنی دست راست و پای چپ یا بر عکس یا دستها و پاهای شما را بهم
مخالفت یکدیگر بامن کردید ولاصلبنکم اجمعین و هر آینه بر دار کنم همه شما را تا آنچنان عبرت بدهد و همه مخالفان عبرت گیرند قالوا گفتند ساحران
ایمان آورده لاضیر هیچ ضرری و رنجی نیست بر ما یعنی از ضرر و شدت تو و مرگ تو خوف نمیترسیم انا الی ربنا منقلبون بدستیکه ما بثواب
پروردگار خود باز گردندگانیم چه او ما را جزای عظیم خواهد داد بر ایمان و صبر ما بر عقوبت تو گمان بجنسیغم انه کم هر آینه ما طمع داریم ان یغفر لنا آنکه بیامرزد پروردگار ما
عفو نماید خطایانا گناهان ما را ان کنا بجهت آنکه بودیم اول المؤمنین اول گروندگان بوحدانیت خدا پس فرعون بفرمود
تا دست راست و پای چپ مؤمنان را قطع کردند و آنها را از دارها بلند داوینختند حضرت موسی بر ایشان مینگریست حجاب از پیش نظر او برداشتند
منازل و مقامات و قرب ایشان بنظر او در آمد تا دستی بافته دیستکه اول کسیکه بقطع دست و پا امر کرد فرعون بود پس موسی بعد از این صورت چند سال نیکو
در میان فرعونیان دعوت میکرد و معجزات بدایشان مینمود و روز بروز عناد و نسیان ایشان بیشتر میشد تا هلاک ایشان نزدیک شد حکم الهی صادر شد که موسی
با قوم خود از مصر بیرون رود چنانکه میفرماید واوحینا و وحی کردیم الی موسی بموسی ان اسر بعبادی آنکه در شب ببندگان من یعنی
بنی اسرائیل از شهر مصر که نجات شما و هلاک کفره در اینست تو نیز کن که در وقت رفتن شما کسی از فرعونیان واقف نشود همچنانکه تا ایشان خبر نشود
شما قطع مسافت بسیار کرده باشید بشما نتوانند رسید تا ضرر رسانند انکم متبعون بدستیکه شما از پی در آمدگانید یعنی فرعون و قوم او از پی
شما در آیند اما بشما نرسند بلکه ما شما را از دریا بگذرانیم و ایشان را غرق سازیم [illegible] قصص آورده که موسی قوم بنی اسرائیل را امر کرد تا پیرایها
و زیورها از قبطیان بعاریت گرفتند بهانه آنکه عید ما نزدیک است میخواهیم که آلات خود را بیاراییم [illegible] وعده فرمود که در فلان تاریخ قبیله بنی اسرائیل
طلوع قمر فلان موضع و ندا ایشان همین صورت و صفت بنی اسرائیل سفر بتقدیم رسانیدند چون وقت رحیل شد اندوه بر ایشان مشتبه گشت منتها از مغلو
کردند بجهت آن بود که یوسف صدیق دعا کرده بود که تا بنی اسرائیل تابوت مرا با خود نبرند از مصر بیرون نتوانند رفت و از آن قوم هیچکس را بهمراه یوسف اطلاع
نبود موسی خود نداند که هر که مرا بر صندوق یوسف مطلع گرداند هر مراد که خواهد بدهم از تمام قوم عجوزه بغایت پیر بشط آنکه زن موسی باشد و بشت
او را خبر داد که صندوق یوسف در فلان موضع در قعر دریا نیل است [illegible] اسرائیل رسید مهم خشک و اسباب را خشک دوشی
برافشاندند و در آخر از روز خبر خروج ایشان بقبطیان رسید قبطیان پنداشتند که منشا اینکه بنی اسرائیل پیدا نمیشوند که بتهیه اسباب
عید مشغولند و زیستن خواستند که در عقب ایشان بروند تا در خانه هر قبطی یکی از اعزه قوم او بمرد و بتعزیه او مشغول شدند بروایت ابن جریج حق
تعالی بموسی وحی کرد که بنی اسرائیل را امر کن چهار خانه بخانه روند بعد از آن در هر خانه که ایشان باشند بره بکشند و در آن خون آلود کنند که من
فرشتگان را خواهم فرستاد تا کوشک فرعونیان را هلاک کنند این علامت بر آن باشد تا بآن خانه فرو نیایند که در آن بخون آلود بود بعد از آن بمرد
تا از دو بر شتند فطیر بپزند و آنرا توشه ساخته بکنار دریا روند که آنرا آبی عجیب دیده خواهند بود ایشان چنانکه فرمودند در کنار دریا بلغادند
و چون روز شد اثری از ایشان پیدا نگشت قبطیان خبر بفرعون رسانیدند که موسی و سایر بنی اسرائیل ما را فریب دادند فرزندان ما را بکشتند
فرعون بفرمود تا تخت او را بیرون بردند بنهادند پس بر بالای آن بنشست در این روز بجمع کردن لشکر امر کرد فارسل فرعون پس فرستاد
فرعون فی المدائن حاشرین در شهرها که پیرامون تخت او بود جمع کنندگان لشکر را و همه لشکر را جمع کردند گفت فرعون ان هؤلاء
بدستیکه گروه بنی اسرائیل لشرذمة قلیلون هر آینه گروهی اند خوار اندک تعداد و حال آنکه عدد ایشان که در سن از بیست و کمتر شده بشش
نرسیده سیصد هفتاد هزار بودند و عدد مجموع قوم موسی از زنان و صبیان و کهول و شیوخ هفتاد هزار و دویست هزار بود که بیرون آمدند اما فرعونیان
بیست بلشکر خواندند شمرده در روایت آمده که فرعون هزار هزار و پانصد پادشاه داشت که در دست هر یک در بخش زرین بود و هر یکی از ایشان
هزار سوار مسلح بودند و ایشان را پیش از خود بر اثر بنی اسرائیل روانه ساخت بعد از آن بفرمود تا در شهرها ندا کردند لشکر را جمع نمودند ندا
دادند که بنی اسرائیل گروهی اند کند و انهم لنا و بدستیکه ایشان ما را لغائظون بخشم آرندگان چه از ما گریخته اند بر ایشان قوم را بر
اند و اولاد ما را کشته اند و انا لجمیع و بدستیکه ما جمعی هستیم حاذرون حذر کنندگان از ایذا و ملاحظه احتیاط نمایندگان ندا مو
و همچنین با لشکر چنین عظیم بر سر ایشان فرستادیم و اگر معلوم است که عشر از معشار ما شر ایشان را کفایت نمیتوان کرد و گویند حاذرون
سلاح دار است یعنی همه سلاح دار اینم و ایشان بی سلاح پس البته مغلوب ما خواهند شد بر روایتی فرعون با هزار هزار سوار بر سر ایشان
از طلایه بود در عقب موسی روان شدند فاخرجناهم پس بیرون آوردیم فرعونیان را یعنی در دل ایشان افکندیم تا بیرون آمدند من جنات از
بوستانها ملو از اشجار و اثمار و عیون و از چشمها آب روان و کنوز و از گنجها در دفتر و مقام کریم و از منزلهای خوش و نیکو آیند داشت
کذلک همچنین کردیم با ایشان یعنی بیرون آوردیم ایشان را از این نوع بیرون آوردن و اورثناها و میراث دادیم باغ و بوستانها و گنج خانها

ایشان بنی اسرائیل در زندان یعقوب را چه قولی است که بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعون با مصر در آمدند همه اموال قبطیان را بتصرف
در آوردند اصح آنست که در زمان دولت داود و سلیمان بهلاک مصر استیلا یافتند متصرف جهات قبطیان شدند و در بعضی تفاسیر آمده که فرعون
در حین خروج ششصد هزار سوار بر مقدمه لشکر روان کرد و ششصد هزار بر میمنه تعیین نمود و ششصد هزار بر میسره نام زد کرد و ششصد
هزار در قلب لشکر متمرد نمود و خود با خلق بیشمار در قلب قرار گرفت یکی لشکر سراپا غرق جوشن شده در موج چون دریای آهن فاتبعوهم
پس از پی در آمدند بنی اسرائیل را مشرقین در حالتیکه قصد کشتن ایشان بودند بطرف مشرق چه لشکر بنی اسرائیل بدان صوب رفته بودند و اکثر علما گفته اند
معنی آنست که هنگام طلوع آفتاب بنی اسرائیل رسیدند در آن محل لشکر موسی بکنار دریا قلزم رسیدند بهر طرف رو عبور میکردند که ناگاه فرعونیان
بدیشان رسیدند فلما تراءی الجمعان پس هنگام که دیدند آن هر دو گروه یکدیگر را قال اصحاب موسی گفتند یاران موسی را انا لمدرکون هر آینه
ما دریافته شدگانیم یعنی لشکر فرعون ما را در خواهند یافت و بدست ایشان گرفتار خواهیم شد اکنون در آن راه خلاص چگونه بیابیم و طریق گریز از آنکه
جو نیم کرد و پیش دریا است و در پس دشمن موسی چون اضطراب بغایت قال کلا گفت نه چنین است که گمان کنید شما را دریابند ان معی ربی بدرستیکه با
منست پروردگار من بحفظ و نصرت سیهدین زود باشد که راه نماید مرا در اینجا طریق بدان و روی القصه چون لشکر فرعون نزدیک بنی اسرائیل
رسیدند خضعا جایی از بحار که پشته دریا کرده بدید و در چنانکه یکدیگر را میدیدند فرعون قوم خود را گفت فرو دایید تا آفتاب بلند شود و بخار از میان
برخیزد و شتابی مکنید که راه خلاصی بر ایشان بسته است دریا در پیش و لشکر ما از عقب کجا توانند گریخت و در آنوقت که مؤمن آل فرعون در پیش موسی
ایستاده بود گفت یا موسی بکجا ما موشده که دریا در پیش است و لشکر فرعون از پس گفت موسی جواب داد که ما موشده ایم بدریا و متوقع ایم که چگونه
بگذشتن آن ما موشوم بحر و بعبور از آن بگذریم و در اثنا بنی اسرائیل اضطراب بمرتبه رسانیدند که موسی بیطاقت شد بدرگاه الهی بنالید از عبده
این سلام نقلست که موسی دست بمناجات برداشت و گفت یا کاشف قبل کل شیء و یا مکون کل شیء اجعل لنا فرجا و مخرجا خطاب بوحی فرستاد که ما دریا
را بحکم تو کردیم و ترا بکنیت بخوان و عصا بر آن زن و بر او حکم فرما تا راه در پیدا شود همچنانکه میفرماید که فاوحینا پس وحی کردیم الی موسی
که موسی ان اضرب بعصاک البحر آنکه بزن عصای خود را بدریا که ما بین آید و معه است و باید پای قلزم که میان یمن و مکه است
با بمعجزه موسی بر لب دریا آمد عصا بر دریا زد و گفت یا ابا خالد ما را راه ده فانفلق پس در هم شکافت دریا و در او دوازده راه پدید آمد فکان
کل فرق پس بود هر پاره که جدا شده بود از هم کالطود العظیم همچون کوه بزرگ یعنی مانند کوه بلند بر آمد قرار گرفت و فی الحال باد تند
در آن وزید و گل او خشک کرد و هر سبطی از دوازده سبط بنی اسرائیل از راهی بدریا در آمدند و ازلفنا ثم و نزدیک گردانیدیم پاره شکافته
شده بود از دریا الآخرین دیگران را یعنی همه قوم فرعون را بر لب دریا سیل آوردیم که شکافته شده بود و آورده اند که چون فرعون بکنار دریا رسید
و آن حال را بدید خواست که سفها قوم خود را فریب دهد گفت یا قوم چه می بینید که دریا از هیبت من شکافته شده هامان بخبیث با او گفت
تو خود میدانی که این خود بدعای موسی واقع شده زنهار که بدریا در نیایی که خود را و همه کسان خود را هلاک گردانی فرعون خواست که عنان بر تابد چه سیل بر
ما در تاخت خود را پیش فرعون بدریا افکند فرعون را بغیرت تند سوار بود و بغیر بوی ما در یافت عنان مالک از دست داد و بدریا افتاد لشکریان
چون دیدند که فرعون بدریا در آمد هر فوجی از راهی در آمدند و میکائیل بر عقب آن لشکر میآمد لشکریان را میراند تا تمامی بدریا در آمدند حکم
الهی بدریا رسید که بجان خود باز آی پس بیکبار آب دریا بهم پیوست و مجموع فرعونیان غرق شدند و بنی اسرائیل در کنار دریا قرار گرفتند کما قال
جل عظمته و قدرته و انجینا موسی نجات دادیم موسی را و من معه و هر که با او بود اجمعین همه ایشان را یعنی آب دریا از ایشان مرتفع نگذاشتیم
و قرار گرفت در آن راهها تا همه از دوازده راه بگذشتند ثم اغرقنا الآخرین پس غرق کردیم دیگران را یعنی جمیع قبطیان را با فرعون که چون بمیان
دوازده راه رسیدند آبها از هر سو بر ایشان فرو آوردیم و همه را هلاک گردانیدیم ان فی ذلک بدرستیکه در نجات دادن موسی و قوم او و غرق کردن فرعون
و اتباع او لآیة هر آینه علامتی است روشن بر قدرت الهی و ما کان اکثرهم و نبودند بیشتر ایشان قوم فرعون مؤمنین گرویدگان چه از
تمامی قبطیان از مردان غیر خفیل که مؤمن آل فرعون بود کسی ایمان نیاورده بود و او با حضرت موسی از مصر بیرون آمده بود و از زنان همین آسیه زن
فرعون و زنیکه راه نمونی کرد بر تابوت یوسف و ان ربک و بدرستیکه پروردگار تو لهو العزیز هر آینه او است غالب و هیچکس را طاقت
قوه غالبیت بر او نیست الرحیم مهربان که عقوبت نکند مگر بعد از الزام حجت باذلک اخو و اتل علیهم و بخوان ای محمد بر مشرکان عرب نبأ
ابراهیم خبر ابراهیم را که ایشان خود را بدو نسبت میکنند و بر ملت او فخر مینمایند در آنجا که بت پرستی و موعظه قوم نشست اذ قال لابیه یاد کن
چون گفت ابراهیم مر پدر خود را که عمزاده پدرش بود و در تربیت او شفقت و قومه و مر قوم خود را یعنی اهل بابل را دانستکه از عم خود پرسید
ما تعبدون چیست که می پرستید غرض او از این سؤال آن بود که بایشان نماید آنچه بعبادت آن مشغولند از آنها که مستحق عبادت نیستند قالوا
گفتند در جواب ابراهیم نعبد اصناما می پرستیم بتان را فنظل لها پس همیشه میباشیم ایشان را عاکفین ملازمان و مجاوران در روز مرا از
اصنام ضیغمانی میسازند که ساخته بودند از انواع فلزات بصورتهای مختلفه و بر عبادت آن ملازمت مینمودند قال گفت ابراهیم بر وجه الزام کنان شما
هل یسمعونکم آیا میشنوند خواندن شما را و اجابت دعای شما میکنند اذ تدعون وقتیکه بخوانید ایشان را او ینفعونکم یا سود میرسانند شما
را که پرستش ایشان میکنید او یضرون یا زیان میرسانند یکیک اعراض کرده از عبادت ایشان از جواب عاجز شده نتوانستند که هیچ جواب دهند پیش شان
تقلید پیش آورده قالوا گفتند در جواب بل بچنانست که تو گفتی از اجابت دعا و نفع و ضرر که از ایشان دیده باشیم بلکه وجدنا آباءنا یافتیم پدران

خود را که ایشان کذلک یفعلون همچنان میکردند یعنی اینان را پرستش میکردند و بر مقیم بودند ما نیز اقتدا بایشان کرده پرستش بتها فیاء منتم
بدانکه بت پرستان را هیچ دلیلی نیست بر صحت دین خود اما بجهت تعصب طاهر از صدق حق برگشتند و دیگر باد بصلالت نهاده اند یکی آنکه گفتند انا کنا واحدان
نیست که جزا نکنیم در عبادت خدا چه پرستش که لایق او باشد از ما نمیاید پس از خلوه ما او چیزی اختیار کرده ایم تا ما را بخدا نزدیک گرداند چنانکه گفتند
ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی دویم آنکه هر چیزی را خاصیتی است خاصیت این بتان آنست که شفیعان ما باشند در حق ما که هؤلاء شفعاؤنا عند الله
سیم آنکه اعظم شبهه ایشان تقلید است همچنانکه در جواب ابراهیم گفتند که بل وجدنا آباءنا کذلک یفعلون قال افرأیتم ما کنتم تعبدون
آیا دیدید آنچه را که پرستیدید استفهام برای تقریر است یعنی بدانید که ما کنتم تعبدون آنچه میپرستید که میپرستید آنتم و آباؤکم الاقدمون شما و پدران
شما نیز پرستیده اند فانهم پس بدرستیکه ایشان معبودان و آبای شما عدو لی دشمنان من اند ابراهیم از این سخن اعلام میکند که خود را بر
عبادت ایشان مقرر میشوند از جهت ایشان زیاده از آنچه کسی از عدو خود متضرر شود چه ضرر خلود عذاب الیم و عقاب جحیم که از عبادت ایشان حاصل میگردد
از هیچ دشمنی متصور نیست یا معنی آنست که من دشمنم ایشان را چه هر که را دشمن دارند او نیز دشمن است پس دشمن خود را در لباس دشمنی
ظاهر کرده پس مخالفت میکنم ایشان را الا رب العالمین لیکن دوست من پروردگار عالمیان است بعد از آن تعداد صفات کمالیت حضرت عزت میفرماید
تا قوم دست از عبادت اصنام که لا یضر و لا ینفع است باز دارند و بسوی خدا میل کنند میفرماید که الذی خلقنی
که آفرید مرا از عدم بوجود آورد فهو یهدین پس او رهنمائی میکند مرا بر اشیاء در قول و فعل و یا آنکه بدلالت بر اقامه حق و رهنمائی میکند مرا بدعوت خلق با خلاق که
مرا بجهت طاعت و هدایت بخشیده مرا بوسیله آن بجنت والذی هو یطعمنی و او آنکسی است که میخورانند مرا غذا که قوام اجزای بدن من بدانست و یسقین
و میآشامانند مرا آبی که موجب تسکین تشنگی است و سبب تبرید اعضای من در کشف الاسرار از ذو النون مصری نقل میکند که این طعام طعام معرفت
و این شراب شراب محبت که نظارگان زندگی یابند این بیت از آن منقولست شراب المحبة خیر شراب وکل شراب سواه سراب و از خوانی مینگاه
از اسرار کلام حقایق نظام ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی میتوان برخواند چنانکه در حق خواجه الثقلین فرموده اند خوان نوا بیت عند ربی
خواب تو ولا ینام قلبی خاک قدم تو اهل عالم زو علم تو نسل آدم چون نیست سیلی ز طاعت از ما کند ز تو شفاعت ایکه بزیر پای
کونین بگذشته حد قاب قوسین و اذا مرضت فهو یشفین و چون بیمار شوم از مرض شفا میدهد و از امام جعفر صادق منقولست که معنی
این آنست که چون بیمار شوم بگناه شفا میدهد مرا بتوبه و سلمی گفته که مرض بر دو قسم است شفا مشاهده انوار واحد قهار و در بحر المعانی آورده که
بیماری بتعلقات کونین است شفا بقطع تعلق و آن دانستن است بحد بی عنایت حضرت که چون در رسید سالک را از همه منقطع سازد بیکی پیوند
دهد یعنی بیشتر بخرید از مرض تعلقش باز رهاند و از اکابر دین روایت کرده که بیمار شدم رفتم طبیبی دیدم نشسته جمعی بیماران بر او جمع
گشته هر کسی شرح علت خود میداد و هر کسی دارو میخواست و او بدارو میداد و بیماران را شفا میداد و آمد کودکی را نزد وی آمد کودک را زرد گشته و اثر غبار و سبک مانده
و صلاحیت را و پیدا طبیب را گفت تو حکیم حاذقی مرا بیماری هست داروی کن گفت چه مرض داری جواب داد که علت گنا بر مزاج من مستولی گشته و بدن
من بجهت ثقل ذنوب گران گشته مرا دوا بین باب علاج فرما که موجب صحت مزاج و سبب خفت من گردد طبیب گفت هلیله صبر را بشناو با بلیله
تواضع در دهان نهم و پیشیمانی افکن و بدست تهی و انفس را بنیل صلاح کن و در تابه صحت و عزم اندازد و آب حیا شرم بر او ریزد و بانش محبت شوی و
و بکفچه عصمت بگردان تا حیات حلم بر آرد و انگاه بر صفا بیالای بمرو خرد صفا باد کن و در وقت سحر شربتی از او نوش کن تا در دکناه تو بعجز عزم
بر طاعت مبدل گردد و راحت با و جوان از این سخن وجد کرده مضمون این مقال بر زبان او جاری شد چه گویمت که چه خوش آمد مسیح صفت
بیک نفس همه درد مرا دوا کردی والذی و نیکو پروردگار مرا آنکسی است که یمیتنی میراند مرا در دنیا انفاق با نقضای اجل ثم یحیین پس زنده
گرداند مرا در آخرت برای محاسبه مجازات تعلیمی گفته که بمیراند بعد زنده گرداند بفضل و گویند بمیراند بمعصیت زنده گرداند بتوفیق در طاعت
یا بمیراند بجهل زنده گرداند بعقل و تحقیقا گفته اند که اماتت و احیا بخوف و رجا یا بغفلت و ذکر یا باشتیاق و خلق و یا باوصاف بشریت و اخلاق
روحانیت والذی و آنکسی است که اطمع ان یغفر لی طمع دارم که بیامرزد مرا من خطیئتی گناهان مرا یوم الدین روز جزا انشاء کنا
بخود یا و جود عصمت یا بجهت کسر نفس است و انقطاع تمام با و سبحانه و تعالی و یا مراد ترک اولی است نه حسنات الابرار سیئات المقربین مشعر است بر این حاصل
که صدور این کلام از حضرت خلیل جلیل بجهت احتجاج بود بر قوم و اخبار بانکه صلاحیت لو فیت ندارد مگر کسیکه فاعل این افعال است بعد از آن
او سبحانه حکایت میفرماید از ابراهیم از او سؤال نمود و میفرماید بقوله رب هب لی ای پروردگار من ببخش مرا و عطا کن حکما کمال در علم و عمل
تا بآن مستعد خلافت حق و ریاست خلق گردم و نزد کلوم مراد بحکم نبوت است والحقنی و در رسان مرا بسبب تحقیق کمال در علم و عمل بالصالحین
بشایستگان و او بر گزیدگان درگاه یعنی در عداد انبیا که کاملند در صلاحیت اصلا صلاح ایشان امیخته نیست بشائبه صغیره و کبیره واجعل
لی و گردان برای من لسان صدق زبان راست یعنی زبان ثنا گو و ثنا خوان فی الآخرین در میان پسین مدکان یعنی ثنای نیکو نامی و آوازه مرا جاری
گردان و زبان کسانیکه از پس من آیند و بجهتیکه اثر آن در دنیا تا روز قیامت بماند این دعا بمرتبه اجابت رسید جمیع امم از مجوس و یهود و نصاری
اهل اسلام ثنا خلیل الرحمن میگویند محبت او میدارند و با ظاهر کردن تجدید اصل دین من که توحید است و دانست کوئی در آخرین امتان
که آنحضرت خاتم انبیاست واجعلنی و گردان مرا من ورثة جنة النعیم از وارثان بهشت نعیم در آخرت یعنی مرا داخل در کسانی گردان که
در منازل بهشت نزول کنند واغفر لابی و بیامرز پدر مرا مراد عم او است یعنی او را بیامرز که ایمان آورد انه کان من الضالین بدرستیکه

از سنا ذکر اما یعنی نظر بحق منصرف شد و غافل از جاه و ثواب رجوع او و ذکر وصف او بضلال مشعر است از آنکه عم او از روی جهل کافر شد و بر
بر سبیل عناد و جحود بکار و جواب استغفار ابراهیم برای عم خود در منهج الصادقین در سوره التوبه بشرح مبسوط مرقوم نیاورده اند و اینجا بیک جمله کفایت کرده
شود از اینکه طلب مغفرت برای او بجهت آن بود که وعده ایمان داده بود مر او را و این ابراهیم بجهت این طمع امید داشت از برای او استغفار خواست میتواند
بود که در ابتدا منع ابراهیم منوع نشده باشد از استغفار بکفار و لا تخزنی و رسوا مساز و خوار مگردان مرا بجهت عتاب و ترک اولی و نقص مرتبه
از رتبه یعنی فدات جنت بجهت آن یوم یبعثون در روز بعث برانگیخته شوند همه مردمان در مجمع و ذکر این دعا او نیز بر وجه انقطاع بود و کسر بهتر
و تعلیم امت او که مرا بنبی اجمعین عصمت از خزی از روز مبرا اند از فضیحت آن محفوظ بعد از آن در بیان یوم یبعثون میفرماید که یوم لا ینفع روزی که
سود نکند فایده نرساند بکار نیاید مال و لا بنون مال و پسران مگر کسی که بیاید خدا را بقلب سلیم
بلکه خالص از کفر و معصیت چونکه او مال خود را صرف کرده باشد در راه حق و فرزندان را بر احقاق شاد نموده هر آینه آن مال و فرزندان او را نفع رسانند
از امام جعفر صادق مرویست که قلب سلیم آنست که سالم باشد از حب دنیا و حسن گفته که سالم باشد از کفر و نفاق بر خلاف شرک و منافق که دل او
بشرک و نفاق مبتلا است کقوله تعالی قلوبهم مرض یا سالم از فساد و معاصی یا از حسد و حیا و در تفسیر تبیان آورده که سلیم از بغض اهل البیت و بعضی
فرموده که سلیم آنست که خالی باشد از غیر خدا و سلمی گفته که سلیم آنست که دل او مرا قات دنیا کنجد و نه مطامع عقبا و با خالی از بدعت و مطمئن بسنت
و از لفظ لجنة هر دو که نزدیک گردانیده شود بهشت للمتقین از برای پرهیزکاران تا از موقف ابراهیم ببینند بمشاهده منازل خود و شود
و بردند الجحیم و ظاهر ساخته شود آتش دوزخ للغاوین برای گمراهان تا در آن نگرند مقامات خود را ببینند غم و اندوه ایشان بیفزاید و
قیل لهم و گفته شود مر ایشان را یعنی فرشتگان بحکم خدا ایشان را از ایشان پرسند بر وجه عتاب و سرزنش اینما کنتم کجا اند آنچه بودید که پرستش
میپرستیدید از من دون الله بجز از خدا ایشان را یعنی کجا اند خدایان شما که بدایشان امید داشتید و بودید هل ینصرونکم آیا چیزی یاری دهند
شما را بدفع عذاب از شما او ینتصرون یا انتقام میکشند برای شما از کسی که عذاب شما میکند میگویند مغلوب شده اند که ممتنع میشوند از عذاب خود
و دفع میکنند آنرا از خود چه در آن روز کفار با اصنام با اوثان خود در آتش دوزخ باشند کما قال فکبکبوا فیها پس بر سر افکنده شوند در آن
در دوزخ سوی آن هم و الغاوون بتان و گمراهان یعنی پرستندگان ایشان تا آنکه در قعر دوزخ قرار گیرند در آنجا باشند و جنود ابلیس و جنود
انداخته شوند لشکریان ابلیس که متابعان او اند از غصه جن و انس و یا اعوان و فرزندان او اجمعون همه ایشان قالوا گفتند کافران و هم فیها
و حال آنکه ایشان در دوزخ یختصمون دشمنی کنند با یکدیگر یعنی عبده اصنام با بتان گویند تالله بخدا سوگند ان کنا بدرستیکه ما
بودیم لفی ضلال مبین هر آینه در گمراهی هویدا و پیدا از تسویتکم و قیاس کردیم شما را در استحقاق عبادت برب العالمین پروردگار
عالمیان و ما اضلنا و گمراه نکردند ما را در ضلالت مگر المجرمون مگر بدکاران از رؤسا و پیشوایان ما که با ایشان اقتدا کردیم
و با از دیوان گمراه کنندگان فما لنا پس نیست مر ما را اکنون من شافعین از شفاعت کنندگان چنانکه مؤمنان را هستند ملائکه و انبیا و لا
صدیق و نه دوستی حمیم مهربان و با شفقت چنانکه ایشان را هست در بعضی تفاسیر مذکور است که حمیم در اصل حمیم بود ما را بجا مبتدا کرده اند از
جهت تخفیف و حمیم از اهتمام تا خواست یعنی یار یکدیگر را نوع اهتمام کند و هم کافران و شرط دوستی بجای آورد نخواهد بود چه تصادق مخصوص
خواهد بود مؤمنان چه میان اهل ایمان و تعادی و تباغض خواهد بود که الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین و با نیست ما را شفعا و صدیق حمیم
از ما نگرفتیم ایشان را شفعا و دوست مهربان چه اصنام ایشان آن بود که اصنام شفعا ایشان باشند نزد خدا و شیاطین الانس اضلونا ایشان
باشند در روز جزا بین عبد الله انصاری روایت کند که رسول صلعم فرمود که چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند بعضی از ایشان گویند که با رسول الله
من فلان چه خطاب بدیگر کند در دوزخ که ما را استجابت دعای گناه خواهی مؤمن زیان بشفاعت کشوده گوید بار خدایا چه شود اگر بکرم عمیم خود او را
بیامرزی بخشی حق تعالی فرماید او را بخشیدم پس بملائکه امر فرماید که بیرون آورند او را از دوزخ و به بهشت رسانند کفار چون ببینند که
خاصه مؤمنین بشفاعت از دوزخ خلاص شدند و به بهشت رفتند و ایشان در دوزخ مانده گویند فما لنا من شافعین و لا صدیق حمیم عباسی
باشد خواهد از حمزه ابن عبد المطلب که بعبد الله بن ابی ذکر کرد که بخدا سوگند که ما شفاعت کنیم شما را و اگر بر ما گویند بر و ابی و تمنا
گویند که ما را هیچ شفیع و شفعی و حمیمی نیست ابان بن تغلب روایت کرده از ابی عبد الله که شنیدم که میفرمود مؤمن در روز قیامت شفاعت اهل خود
کند حق تعالی شفاعت او را قبول فرماید مردی را که خود را شیاب دارد و گوید بار خدایا پروردگارا خویشان مرا بجهت حرمت و ادب بار خدایا خادمان مرا
از غذا نگاه دار که او مرا از کرم او و سوء نگاه داشته حق تعالی شفاعت او کند و از ابو جعفر نقل است که مؤمن هیچ حسنه از او ساقط نشده
باشد شفاعت کند گوید بار خدایا دفع از من ضرر از من میکرد حق تعالی شفاعت او را در باره او قبول کند بعد از آن فرماید که کسی که اهل ایمان از
شفاعت شفاعت کسی نتوانند کرد و در آثار آمده که هیچ جانب نباشد که جمعی از مؤمنان آنجا جمع شوند که در میان ایشان بنده باشد از اهل ایمان و صلاة
الا در شفاعت او و در حق همه ایشان قبول کند اهل کفر و شرک از این تعالی محروم باشند در عذاب ابدی گرفتار و از روی حسرت گویند فلو ان لنا کرة
پس کاش بودی مر ما را بازگشتی بدنیا فنکون پس میبودیم من المؤمنین از باوردارندگان تا شفاعت ما میکردند ان فی ذلک بدرستیکه
در این مذکور شده از خبر ابراهیم و اصحاب او لآیة هر آینه نشانیست که عقلا بدان عبرت کنند و حجت و موعظه مرکب کنند و اگر اراده آن نماید که بنظر
اعتبار در آن نگرند و با آن خبر پردازند و ما کان اکثرهم و نبودند بیشتر قوم ابراهیم مؤمنین گرویدگان یا چه از اهل بابل چه از قوم نمرود

ایمان نیاوردند وَإِنَّ رَبَّكَ وبدستیکه پروردگار تو هُوَ الْعَزِيزُ اوست غالب کننده بر مشرکان و غالب بر تعجیل انتقام از ایشان الرَّحِيمُ
مهربان بمهلت دادن عذاب ایشان تا ایمان آورند ایشان را یا در ذریت ایشان یا بخشاینده که توبه بندگان رد نکند و بی احتجاج بر ایشان عذاب نفرماید
كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ تکذیب کردند گروه نوح همه فرستادگان را تا آدم و گفتند هیچ پیغمبری بخلقان نیامده و یا مراد تکذیب نوح
است چه تکذیب یک پیغمبر موجب تکذیب همه است زیرا که هر یک داعی بندگانند بر توحید عدل و غیر آنها تا صواب اسلام پس تکذیب یکی تکذیب
جمیع ایشان باشد و قول اول منقول است از امام جعفر صادق ع إِذْ قَالَ لَهُمْ یاد کن چون گفت مر ایشان را أَخُوهُمْ نُوحٌ برادر ایشان نوح نه برادر
نسب است یعنی نوح که سلسله نسب او با ایشان منتهی بود گفت مر ایشان را أَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی ترسید از خدا که ترک عبادت او میکنید و تکذیب
و تکذیب من میکنید و انکار رسولی و نبوت من بدستیکه من لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ مر شما را با امانت و مشهور باین صفت در میان شما پس سخن من
حق خواهد بود و مرا از شائبه کذب فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از عقوبت خدا و ترک بت پرستی کنید وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در قبول
ایمان و اذعان توحید و طاعت و عبادات بر وجه اخلاص وَمَا أَسْأَلُكُمْ و نمیخواهم شما را عَلَيْهِ بر ادای رسالت و تبلیغ مِنْ أَجْرٍ هیچ مزد
إِنْ أَجْرِيَ نیست اجر من إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ مگر بر پروردگار عالمیان فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از عقوبت خدا و ترک بت پرستی کنید
وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا تکرار امر بتقوی و طاعت جهت تاکید مبالغه است در آن برایشان قَالُوا گفتند در جواب نوح أَنُؤْمِنُ لَكَ آیا ایمان
آوریم و تصدیق کنیم مر ترا وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ و حال آنکه پیروی کرده اند ترا سفلگان و فرومایگان و فرومایگان که بحسب رتبه نسب و در
صنعتها دنیه و خسیس اند ابن عباس گوید که ایشان اهل حیاکه بودند نزد بعضی حجام بودند حاصل که ایشان جهت قصور فهم و عقل طمع دنیوی را
منظور داشته ایمان آوردند باتباع نوح زیرا که بمال و جاه بودند مانع ایمان خود دانستند میگفتند که ایشان بجهت طمع مال و رفعت با او گرویده اند در جواب
و اخلاص و هذا نوح قَالَ فرمود در جواب ایشان وَمَا عِلْمِي و نیست دانش من بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بآنچه هستند که میکنند از روی اخلاص
یا طمع و طلب إِنْ حِسَابُهُمْ یعنی حکم بر من ظاهر است و جز این نیست عمل اهل ایمان میکنند بر من واجبست که حمل بر اخلاص کنم بحسب ظاهر و حساب ایشان
إِلَّا عَلَى رَبِّي مگر بر پروردگار من که مطلع است بر ظاهر و باطن لَوْ تَشْعُرُونَ اگر دانید که عالم الغیب است پس هرگز
قول مرا در این باب لیکن جاهلید پس میگویید آنچه نمیدانید و پیش نهید بهمین طریقه سلوک نمودند با صحابه خصوص طعن کردند باین صفت چنانکه
آورده اند که هرقل که پادشاه روم بود ابوسفیان را از اتباع رسول سؤال کرد گفت ایشان از اذل و ضعفا مردمانند گفت از اتباع الانبیاء
کذلک همیشه اتباع پیغمبران چنین بوده اند حاصل که قوم نوح گفتند بنوح که تو ایشان را از مجلس خویش براند تا ما با تو بنشینیم
و سخن تو بشنویم نوح فرمود وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ و من نیستم راننده مؤمنان از پیش خود إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ نیستم من
مگر بیم کننده آشکارا یعنی مبعوث شده ام بدعوت مکلفان خواه اغنیا و خواه فقرا پس چگونه طرد و منع نفرا کنم از خود بجهت آنکه اغنیا تابع من شوند
قَالُوا گفتند کافران لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ اگر باز نایستی ای نوح از آنچه میگویی یعنی از دعوت لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ
هر آینه باشی از کشته شدگان بسنگ یا از دشنام داده شدگان و یا راندگان یا بوحزه نمالی روایت کرده که هر موضعی از قرآن که لفظ رجم واقع
شده بمعنی قتل است مگر در سوره مریم که لئن لم تنته لارجمنک که بمعنی دشنام دادن است القصه نوح چون این کلمات شنید بلا میزد از قوم
و از تو میترسد از ایشان دست بدعا برداشت و گفت قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار إِنَّ قَوْمِي بدستیکه گروه من كَذَّبُونِ تکذیب کردند
مرا از روی عناد و مرا در دعوی با ایشان دانستند بر وجه لجاج و انکار فَافْتَحْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ پس حکم کن میان من و میان ایشان فَتْحًا و بحقیقت
حکم کردن بر نفی و باز دهان را از قصد ایشان و باز داشتن عمل ایشان وَنَجِّنِي و برهان مرا وَمَنْ مَعِيَ و هر که با من است مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان غرض
او از این مناجات آن بود که من بر ایشان دعا میکنم نه بجهت آنکه مرا بخشم داورده اند و ایذا من کرده اند بلکه بجهت نشر دین تو که تکذیب حق تو کرده اند
و انکار وحدانیت و ارسال تو پس عذاب بر ایشان باز گردان فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات دادیم او را وَمَنْ مَعَهُ و هر که با او بودند از مؤمنان فِي
الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ در کشتی پر از آدمیان و انعام و کوه و غیر آن از حیوانات ثُمَّ أَغْرَقْنَا پس غرق ساختیم بعد از رهانیدن او و اتباع
او الْبَاقِينَ باز پس ماندگان از کشتی یعنی کفار که مر ایشان مبعوث بود إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدستیکه در قصه نوح و ایشان قوم و عذاب و جواب ایشان
و غرق ایشان بجهت ایمان و نجات اهل ایمان در کشتی لَآيَةً هر آینه علامتیست شایع و متواتر بلها که بر صدق آن دلالت کند و رسالت المستهزئین
سلوک نمایند وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ و نیستند بیشتر ایشان با وجود اندکان مُؤْمِنِينَ وَإِنَّ رَبَّكَ و بدستیکه پروردگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ هر آینه اوست
توانا بر عقوبت کافران وَالرَّحِيمُ و منتقم بر ایشان الرحیم مهربان بمهلت عذاب از ایشان تا حجت بر ایشان لازم گردد یعنی قبل از الزام حجت بر طریق
و با رحم است بر مؤمنان در نجات دادن نوح و اتباع او و با بر توفیق پیغمبران در حلم و بردباری و احتجاج بر کافران كَذَّبَتْ عَادٌ بدرستیکه
تکذیب کرد عاد الْمُرْسَلِينَ فرستادگان را إِذْ قَالَ لَهُمْ چون گفت مر ایشان را أَخُوهُمْ هُودٌ برادر ایشان هود أَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی ترسید
از شرک و آیا نمی ترسید از عذاب خدا إِنِّي لَكُمْ بدستیکه من شما را رَسُولٌ أَمِينٌ فرستاده امین بر وحی و رسالت یعنی آنچه از خدا بشما
میرسانم بی زیاده و نقصان و تغییر و تبدیل یا آنکه من بصفت امانت نزد شما قول من حق و صدق است و مرا از کذب فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدا
و ترک مخالفت من نمائید وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در آنچه شما را بدان دعوت میکنم وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ و نمیطلبم از شما بر تبلیغ رسالت و ادای
دعوت مِنْ أَجْرٍ هیچ مزد از مال و منال و متاع دنیا إِنْ أَجْرِيَ نیست پاداش من بر این إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ مگر بر پروردگار عالمیان

قوم هود ایم بلهو و لعب مشغول بودند و از اینجهت هود در انکار این میفرمود أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آیا بنا میکنید بر هر موضع بلند آیة علامتی برای
تماشا اینها و روند تَعْبَثُونَ بازی میکنید بر بنای آن بی آنکه شما را احتیاجی بآن بنا باشد گویند که ایشان را مهمانخانها بلند میساختند و در آنجا
نشسته هر که را ایشان بکذشتی با او بازی کردندی و با مرادی که بوشهای آنها است بر طبلهای کبوتران بنا بر بلندی ساختندی و مقاتل گفته که ایشان مسخرگی
دفتندی و راه بنشا بودندی و در سرا هها بناها بلند میساختند مرتفع بنا کردندی بعبث کما صلا احتیاجی بآن نداشتندی و با مراد قصور رفیعه است که بنا کردندی
و آبی که از تخریب هودندی از پیغمبر پرسیدند که هر که بنا سازد آن بنا وبال او باشد آخره مگر کسی که با او احتیاجی داشته باشد التقیه هو به سبیل انکار بقول
خود گفت که بناها میسازید بر مواضع بلند بجهت لهو و لعب بدون احتیاج بآن وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ و فرا میگیرید حوضها آب یا کوشکها محکم با قلعها
استوار لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ گویا شما جاوید خواهید بود در دنیا بجهت این بناها عالیه بکی و لجزاست میکنید که مظنه خلود است و اذا بطشتم
و چون سخت گرفتید مؤاخذه کردید مردمان را بطشتم سخت گیری کردید جبارین در حالتیکه متکبرانید بر کشایندگان شفقت و مهربانی و قصد ادب
کردن و عاجز نمیشوید فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدا بترک این کارها وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در آنچه میفرمایم که انفع است شما را
در دنیا و عقبی وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ و بترسید از خدا که مدد داد شما را بِمَا تَعْلَمُونَ بآنچه میدانید و میشناسید از انواع نعمتها و بعد
از آن در مدد تفصیل از آن داده فرمود که أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ مدد کرد شما را بچهارپایان چون شتر و گاو و گوسفند تا از ایشان اخذ فواید کنید و
بَنِينَ و پسران را در همه جا بار و مددکار شما باشند وَجَنَّاتٍ و بوستانها را فرمود که از آن میخورید وَعُيُونٍ و چشمهای آب که شما بشما
و بر زراعات و اشجار میدهد و با وجود این نعمتها کفران و ناسپاسی نعم او میکنید إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ بدستیکه من میترسم بر شما که بر شما میرسد عَذَابَ
يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روز بزرگ در دنیا که با صرصر است و در آخرت که آتش دوزخ است قَالُوا گفتند عاد با او در جواب هود سَوَاءٌ عَلَيْنَا یکسانست
بر ما أَوَعَظْتَ یا پند دهی ما را أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ یا نباشی از پند دهندگان یعنی ما طریق خود را از دست نمیدهیم خواه تو
نصیحت کنی و خواه نکنی إِنْ هَذَا نیست این کار که بر آنیم از بت پرستی و تکبر و تجبر و بنا بلند إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ مگر عادت پیشینیان از ما و
اقتدا کنندگانیم بایشان با نیست بخدا و از تو حیات از امور مذکوره مگر عادت آنها که از پیش بودند از کسانیکه دعوی پیغمبری میکردند مانند
آنچه تو میگوئی میگفتند وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ و نیستیم ما عذاب کرده شدگان بر این عادتها فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند هود را
فَأَهْلَكْنَاهُمْ پس هلاک کردیم ایشان را بباد صرصر بسبب تکذیب إِنَّ فِي ذَلِكَ بدستیکه در هلاک قوم عاد لَآيَةً نشانه است دلالت کننده
بر آنکه عاقبت اهل تکذیب بعذاب استیصال و عقاب آخرت گشت وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ و نبود بیشتر ایشان مُؤْمِنِينَ گرویدگان چه از اهل
ناهوم گرویده بودند وَإِنَّ رَبَّكَ و بدستیکه پروردگار تو هُوَ الْعَزِيزُ هر آینه اوست غالب که از تعذیب کفار باز ندارد و هیچکس او را انتقام
از ایشان عاجز نسازد الرَّحِيمُ مهربان که مؤمنان را از مهلکه عقوبت باز دارد كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ بدروغ نسبت دادند قبیله ثمود فرستادگان
خدا را یعنی صالح و انبیای سابق را إِذْ قَالَ لَهُمْ یاد کن چون گفت مر ایشان را أَخُوهُمْ برادر ایشان از حیث قرابت و نسب صَالِحٌ صالح بن عبید
بقوله تعالی أَلَا تَتَّقُونَ آیا نمیترسید از خدا که بد شرک میاورید إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ بدستیکه من شما را فرستاده امینم شهور بامانت
و راستی که در فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ پس بترسید از خدا و فرمان برید مرا در آنچه وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ و نمیطلبم شما
بر نصح و وعظ و تبلیغ مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی که من دهید بآن متهم شوم نزد شما إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد من إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ مگر
بر پروردگار عالمیان و بعد از اظهار عدم طمع اجر که تهمت بآن بعضی کشوده فرمود که أَتُتْرَكُونَ آیا گذاشته خواهید شد شما استهزا از
نظر ما یعنی شما را نخواهند گذاشت فِي مَا هَاهُنَا در آنچه هستید اینجا یعنی در نعم دنیا از منازل و مساکن تازه و بهنه آمِنِينَ در حالتیکه
ایمن باشید از مات و از فوات بعد از آن تفسیر نعم میکند فِي جَنَّاتٍ در بوستانها یا از اشجار و اثمار وَعُيُونٍ و چشمهای آب که بنا
چاهها یا آب شیرین و خنک است چه قوم ثمود را چشمه و نهر نبوده وَزُرُوعٍ و کشتها و نخل و خرما بستانها طَلْعُهَا هَضِيمٌ شکوفه آن در نهایت لطف
و نازکی و نرمی بود بجهت لطافت میتوان فشار کرد که آن را بدست بجهت نکردن یکدیگر مثل میشود بر وجهیکه چون برهم افتد بعضی بعضی را بشکند
و محافظت کنند که از غایت لطافت چون مرتبه خود رسد و مرد کرد و نزد شیخ حسن حمامی استخوانش و بوالعالیه گفته که چون در دهن نهند از هم باز شود ابن عباس
هضیم تفسیر بتفتیح کرده یعنی خرما پخته حاصل که صالح فرمود که ای قوم شما مرفه اید متنعم در نعمتها و سومندان وَتَنْحِتُونَ و میتراشید که مسکن
خود مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا از کوهها خانها فَارِهِينَ در حالتیکه ماهر در تراشیدن سنگها و با ناز و بشاشت و خوشحالی از آن و چون حضرت ابن
نعم و قوه این منافع بشما داده فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدا بترک شرک و اهل ذوق و رود را وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در اوامر و نواهی الهی
وَلَا تُطِيعُوا و اطاعت مکنید أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ فرمان آن کافران را که مسرف اند در نفس خود بکفر و در دعوی ایشان که نه مطیع بودند که قصه صالح
صالح کردند الَّذِينَ يُفْسِدُونَ آنانکه تباهی میکنند فِي الْأَرْضِ در زمین حجر وَلَا يُصْلِحُونَ و بصلاح نمیآرند کار خود را قَالُوا گفتند
قوم ثمود در جواب صالح إِنَّمَا أَنْتَ جز این نیست که تو مِنَ الْمُسَحَّرِينَ از جادو کرده شدگانی یعنی جادو و تسبیب بتو کرده اند عقل تو رفته و بآن
مرتبه رسیده که از غایت بیخبری این سخنان میگوئی مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا نیستی تو مگر آدمی مانند ما بِصُورَةِ بشر بصورت قوم صالح و ابتدا
صورت بودند صالح را بصورت خود دیدند از حقیقت حال او غافل شدند بهانه پیش گرفتند گفتند که تو مثل ما بشری دعوی رسالت چرا میکنی چون ترک
این دعوی نمیکنی و نزد ما مصری فَأْتِ بِآيَةٍ پس بیار نشانه از خلاف عادت إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ اگر هستی تو از راستگویان در دعوی رسالت

خود

خود صالح فرمود که چه میطلبید تا بشما بنمایم گفتند از این سنگ ده شتر را بیرون آور که ما از حمل آن بر آمده باشد چون بیرون آمد الحال وضع
حمل کند صالح دعا کرد ناقه که مدعا ایشان بود از سنگ بیرون آمد فی الحال شتر بچه را زائید و متولد شد قال گفت صالح هٰذِهٖ ناقَةٌ این شتریست که
لَهَا شِرْبٌ مر او را نصیبی از آب وَلَكُمْ و مر شما راست شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ آب خوردن روزی دانسته شده یعنی یک روز از آب او نوشیدن
روز دیگر شما در این نوبت مزاحم او مشوید وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ و دست مکنید او را ببدی یعنی قصد زدن و کشتن او مکنید اگر چنین کنید فَيَأْخُذَكُمْ
پس بگیرد شما را عَذَابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روز بزرگ و روز بزرگی و روز با عظمت عذابست در آن ایشان نصیحت صالح ناشنیده انگاشتند گوش بر وعظ
او نکردند قصد کشتن ناقه کردند فَعَقَرُوهَا پی کردند او را فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ پس گشتند پشیمانان از این فعل از نزول عذاب فَأَخَذَهُمُ
الْعَذَابُ پس فرا گرفت ایشان را عذاب روز موعود که از صیحه جبرئیل بود و هم بسبب آن متسلسل شدند در روایت آمده که هر که کشتن ناقه را
نمودند مسطع قدار بن سالف را بر آن داشتند مسطع ناقه را بمضیق کوهی ملجا ساخت که راه گریز نداشت که از دست ایشان خلاصی یابد پس بر پای
او زدند و بعد از آن قدار شمشیر او در ساق ناقه را بکشت و بروایت حسینی غاقر آن گفت که من عقر ناقه میکنم ناقه را ذبح شوید پس همه با تیغها
دارند تحقیق نیکو کرده نشین بود بدست او آمدند گفتند صالح با این گفتند و همچنین کودکان ایشان با این صدا دادند پس غاقر عقر ناقه کرد
عذاب نازل شد همه را فرا گرفت و هلاک کرد و تفصیل این حکایت در سوره الاعراف مذکور است إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدستیکه در آنچه نازل شد بقوم ثمود
کفر و طغیان با وجود معجزه صریحه صریحه لَآيَةً هر آینه دلالتی است اهل اعتبار را بر آنکه کفر بعد از ظهور معجزه مقتضی نزول عذاب است وَمَا
كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ و نبودند قوم ثمود بیشتر ایشان گرویدگان در آیه آمده که هر قبایل ثمود با وجود کثرت شیطان از کسی ایمان آورده
بودند وَإِنَّ رَبَّكَ و بدستیکه پروردگار تو هُوَ الْعَزِيزُ هر آینه او است مالک در انتقام مهلت نکرد در الرَّحِيمُ مهربان که بدان استعجال
عذاب نفرماید كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ تکذیب کردند قوم لوط یعنی اهل سدوم فکانت المرسلین پیغمبران را چون لوط و ابراهیم و غیر ایشان از انبیا
گذشته إِذْ قَالَ لَهُمْ یاد کن چون گفت ایشان را أَخُوهُمْ لُوطٌ برادر نسبی ایشان لوط و گویند مراد باخوت شفقت است زیرا که میان لوط و اهل
سدوم تفکر علاقه نسب نبود حاصل که لوط ایشان را گفت أَلَا تَتَّقُونَ آیا نمیترسید از عذاب خدا إِنِّي لَكُمْ بتحقیق که من مر شما را
رَسُولٌ أَمِينٌ فرستاده امین که امین در نصیحت یعنی نمیکنم خیانت شما را و عرض من از این فقط شما است غیر آن فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدا
در ترک استماع نصیحت من وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در قبول وعظ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ و نمیطلبم از شما بر این نصیحت من مِنْ أَجْرٍ هیچ
مزد تا بر شما گران آید از اجابت قبول نشمید إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد من بر این پند إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ مگر بر پروردگار عالمیان بعد از آن
سبیل انکار و کراهت فرمایند که أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ آیا میآیید بمردان مِنَ الْعَالَمِينَ از عالمیان که هیچکس در این مذهب شما نیست و بجای
که با زنان باید کرد با مردان میکنید وَتَذَرُونَ و میگذارید و دست باز میدارید مَا خَلَقَ لَكُمْ آنرا که آفریده است برای شما رَبُّكُمْ
پروردگار شما مِنْ أَزْوَاجِكُمْ از زنان شما بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ بلکه شما گروهی هستید از حد در گذشتگان که با وجود زنان میباشید
مردان میل دارید و سایر ادمیان بلکه همه حیوانات باین میل نمیکنند قَالُوا گفتند قوم لوط در جواب او لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ یا لُوطُ اگر باز نایستی
ای لوط از این عمل ما لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ هر آینه باشی از بیرون کردگان از میان ما یعنی ترا از شهر خویش اخراج کنیم همچنانکه
کردند ما را بسبب اخراج از شهر بیرون کنند قَالَ گفت لوط إِنِّي لِعَمَلِكُمْ بدستیکه من مر کردار شما را مِنَ الْقَالِينَ از دشمنان بغاد یعنی
کرده وقت نمیکنم بر انکار کردن بر این تهدید شما پس لوط دعا کرد بر ایشان کرد آنچه گفت رَبِّ نَجِّنِي ای پروردگار من باز دهان
مرا وَأَهْلِي و کسان مرا که مؤمنند مِمَّا يَعْمَلُونَ از شما مرا نجات میکنند از بدی عاقبت آن نمیاندیشند فَنَجَّيْنَاهُ پس نجات دادیم او را وَأَهْلَهُ
و اهل بیت او را که مؤمن بودند أَجْمَعِينَ همه ایشان را اهل او زن و دختر او را و گویند همه را یافتند إِلَّا عَجُوزًا مگر زنی پیر یعنی زن لوط
که داخل بود فِي الْغَابِرِينَ از باقیماندگان در عذاب و نیست که در آن سکی بر او واقع شد او را هلاک کرد بجهت آنکه مایل بود بقوم و راضی بفعل
ایشان و گویند در شهر ایشان مانده بود و با لوط بیرون نیامده گفت راضی ام که من رسد آنچه بقوم خواهد رسید ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ
پس هلاک کردیم دیگران را بهمین فرو بردن با انقلاب شهر ایشان را وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ و بارانیدیم بر ایشان مَطَرًا باران را یعنی سنگها از طریق
باران بر سر ایشان باریدیم یا بعد از انقلاب بار ایشان بر آن شهر سنگ باران کردیم بروایتی عذاب سنگها از کبریت بود و آتش فَسَاءَ
پس بد است مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ باران بیم کرده شدگان که ایمان نیاوردند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدستیکه در عذاب اهل مؤتفکه لَآيَةً نشانه ایست
بر عقوبت نافرمانان مر اهل عبرت را وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ و نبودند بیشتر ایشان مُؤْمِنِينَ گروندگان چه غیر از دو دختر لوط بقول اصح یا
دو داماد او و بقول دیگر بجز لوط نگرویده بودند وَإِنَّ رَبَّكَ و بدستیکه او پروردگار تو هُوَ الْعَزِيزُ هر آینه او است در جندکه هیچکس او را
ذلیل نتواند ساخت در انتقام کفار الرَّحِيمُ مهربان که قبل از تنبیه ارشاد غفلت نکند با اهل ایمان را شریک نشاند در عذاب کافران و با شریک
در عذاب كَذَّبَ تکذیب کردند أَصْحَابُ لْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ یاران ایکه پیغمبران را یعنی شعیب را با انبیا سابقه بدو فرع داشتند ایکه
بیشه بود نزدیک مدین در آنجا و اثمار بسیار بود و در مناظر آورده که اصحاب ایکه قوم خدام بودند و بهمان دیه داشتند شعیب بدا و غروه
و خصمای شعیب بدایشان فرستاده بود چه والی مدین اخاهم شعیبا و در نسب نسبه با اهل ایکه اجنبی بود و لهذا حق تعالی
اخوت او ایشان را در همچنانکه با انبیا سابقه نسبت با امت بودند فرمود که إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ یاد کن چون گفت مر ایشان را شعیب بقوم

أَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی‌ترسید از خدا اگر بدرستی که من شما را رسولی امینم نزد خدا بسوی شما که فرستاده
شده‌ام بتبلیغ رسالت پس بترسید از خدا و اطاعت کنید مرا فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدا و از نسبت دادن بمن
دروغ وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ و نمی‌خواهم از شما بر نصح و وعظ و تبلیغ شما مِنْ أَجْرٍ
مزد و پاداش إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد من إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ مگر بر پروردگار عالمیان فَلَا تَدْعُوا
پس مخوانید با خدا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا دیگری را خدا و شریک عدل او را مگر خدا را و نهی از منکر و اعراض از خدا و اجتناب از معاصی و اطاعت و عبادت
او و اخلاص عبادت و امتناع از طمع مزد و پاداش و اعراض از ایشان بصفت مانند القصص شعیب که از ایشان اکتفا و فَأَوْفُوا الْكَيْلَ
تمام بپیمایید پیمانه را وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ و نباشید از کم‌کنندگان و کم‌پیمایندگان در کیل و وزن و زیان‌کنندگان بحقوق مردم وَزِنُوا
و بسنجید بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ بترازوی راست صد بعوض زنگ ایفا و استیفا باشد وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ و کم مکنید مردم را اشیاء
چیزها ایشان را از حقوق ایشان و ایشان را از آن منع مکنید وَلَا تَعْثَوْا و فساد نیامیزید در خرابی بنیان و قتل و اهلاک فِي الْأَرْضِ
در زمین بکفر و قطع طریق مُفْسِدِينَ در حالیکه قصد فساد دارید یعنی با وجود بنا در امر مذکور مرتکب انواع منکرات و مفاسد
مشوید و نهی از اسراف در جمیع اشیاء وَاتَّقُوا الَّذِي و حذر کنید از عقوبت آنکسیکه خَلَقَكُمْ بیافرید شما را وَالْجِبِلَّةَ الْأَوَّلِينَ
و گذشتگان پیشینیان را یعنی کسانیکه مقدم بر شما بودند از خلایق قَالُوا گفتند اهل مدین که دعوت شعیب که إِنَّمَا أَنْتَ جز این نیست که تو مِنَ الْمُسَحَّرِينَ
از جادوکردگان یعنی از آنها که ایشان را مکر و جادو کرده باشند تا بجهت عقل از ایشان خوش شده وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا و نیستی تو مگر
آدمی مانند ما در صفات بشریه پس بچه چیز بر ما تفضیل میکنی و ادعای رسالت میکنی چون مرد و صفت مخبر رسالت اند وَإِنْ نَظُنُّكَ و
بدرستیکه ما گمان میبریم ترا لَمِنَ الْكَاذِبِينَ از دروغ گویان فَأَسْقِطْ پس فرو افکن و بیفکن یعنی خدا خود را بگو تا بیفکند عَلَيْنَا
كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ پارهٔ از آسمان و ما را بآن هلاک کند إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ اگر هستی از راستگویان که عذابی بما فرو خواهد
آمد استدعا عذاب بجهت رسوخ ایشان بود در جحود و تکذیب اگر در ایشان اندک میلی میبود بتصدیق این معنی را درخواست نمیکردند چرا که طلب
نمی‌کنند قَالَ گفت شعیب رَبِّي أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ پروردگار من داناتر است باینچه میکنید از تکذیب و اختیار طغیان و کفر و شقاوت
مناسب مکافات اعمال بشما خواهد رسانید در وقت مقرر آورده اند که چون قوم شعیب از تکذیب و استکبار افزودند حق تعالی هفت سال
روزها گرم در تابستان سوزان بر ایشان گماشت بمثابه که آبها و چشمه‌های ایشان را در کرفت بدون خانها داخل شد و باد
شدید وزید و هر یک بسایه در حق افتاد از تاب گرما میگریختند که ناگاه ابری سیاه در هوا پدید آمد و نسیم خنک از آن وزید که مرغ اصحاب
آنکه خوشدل شد و یکدیگر را آواز دادند که بیایید تا در زیر سایه آن ابر آسایش کنیم همینکه مجموع ایشان در زیر او جمع شدند آتشی از آن
بیرون آمد همه را بسوختن چنانکه میفرماید فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند شعیب را فَأَخَذَهُمْ پس فرا گرفت ایشان را عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ عذاب
روز ظله بر وفق اقتراح ایشان و ظله در لغت عرب سایبانی است و آن را نیز سایبان بود بشکل سایبان بر ایشان و گویند عذاب ظله آن بود که هفت
شبانه روز حق تعالی گرما را بر ایشان برگماشت تا نفس ایشان را بگرفت پس در ولایت ایشان کوهی را امر کرد تا از جای خود برخاست چون سایه بر هوا بایستاد
زیر آن قوم خوش آنجا منک بدآمد یکی از آنها آنجا رفت و دید باد راحت و در زیر آن کوه چشمه‌ها آب سرد و درختها پر میوه است استراحت کرد
و آب میوه بخورد و آنقدر که میخواست برگرفت و بخانه خود یا آمد اهل بیت و دوستان خود را از آن خبر داد ایشان نیز رفتند و نصیبی از آن بردند
و تمام اهل شهر را این واقعه شد بهیئت مجموع از شهر بیرون آمدند و بپای آن کوه جمع شدند تا کسی از شهر و ولایت نماند الا که در زیر
آن کوه پناه آورده‌اند پس آن کوه بر ایشان فرو آمد همه را هلاک کرد و از ایشان منقولست که حق تعالی شعیب را بدو گروه فرستاد یکی اهل مدین و یکی اصحاب
ایکه اهل مدین بصیحه جبرئیل هلاک شدند و اصحاب ایکه بعذاب ظله إِنَّهُ بدرستیکه عذاب روز ظله كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روز
بزرگ بود إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستیکه در این خبر که از امت گذشتگان بیرون آمد آیه لَآيَةً هر آینه نشانه است بر کمال قدرت و علم حقیقی وَمَا
كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ و نبودند بیشتر اصحاب ایکه مؤمن از همه ایشان چه هیچکس از اهل ایکه شعیب نگرویدند بخلاف اهل مدین
که جمعی از ایشان ایمان آوردند و ذکر اکثر باعتبار این است تا بیان شاکر و ذاکر قصص انبیا مذکور شده وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستیکه پروردگار تو
لَهُوَ الْعَزِيزُ هر آینه او غالب قاهر است بر اعدا و توانا بر انتقام ایشان الرَّحِيمُ مهربان بر انبیا و متابعان ایشان و بر کافران بمهلت دادن و عدم
تعجیل در عقوبت ایشان تا حجت بر ایشان لازم گردد و این آخر قصص هفت پیغمبر است که در سبیل اختصار از انبیاء مرسلین از آدم و ادریس
مذکور شد تکذیب مکذبان قریش بر همه معلوم کند که هر امتی که تکذیب پیغمبر خود کردند معذب شدند ایشان را نیز تکذیب پیغمبر خود
خواهد سزاوار عذاب و آمد و بدرستیکه نازل شده است این قصص تو و آیات و تو را وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ هر آینه فرستاده
پروردگار عالمیان است نزول کرد فرستاد خدا تعالی به جهت آن الرُّوحُ الْأَمِينُ جبرئیل امین را عَلَى قَلْبِكَ بر دل تو یعنی جبرئیل
آن کتاب را بر تو بیاموخت که بآن مأمور بود بتبلیغ تو آن را از آن که تو از دل تو نگاه داشتی و ذکر جبرئیل روح الامین بجهت آنکه وحی
بر دل او وارد شده است و بعضی بخصوص نزول بخصوص خواندند زیرا که روح الامین است یعنی فرشته و دل را جبرئیل بر دل تو نازل کرد
تا باشی مِنَ الْمُنْذِرِينَ از بیم کنندگان بعذاب خلق را از آنچه قوم تو و بعد از ضلال و ترک پیغمبر بر ایشان واقع شد این کلام نمونه است بحضرت

قصص مذکوره و تنبیه بر اعجاز قرآن و نبوت محمد صلعم چه خبر این قصص از کسی که متعلم نیست نمیشد مگر بوحی از حضرت حاصل آنکه حق تعالی
میفرماید که فرستاد این را بر دل تو بواسطه جبرئیل بلسان عربی مبین بزبان عربی مؤید او واضح المعنی تا فهمش کنند که ما سخن تو را
فهم میکنیم و نمیدانیم که پیغمبر بی زبان خود تبلیغ رسالت میکرد و آنه و بدرستیکه ذکر قرآن و یا صفت آن و یا معنی آن و ذکر پیغمبر
و نعت او مکتوب لفی زبر الاولین در کتب پیشینیان پس حق و صدق باشد و بعضی تفاسیر دارند که مشرکان عرب از بعضی از یهود که
متکلم بودند با خبار بنی اسرائیل کردند و سخن ایشان را که در آن باب گفتند قبول کردند و حجت را نشناختند حق تعالی بر سبیل تقریر فرمود اولم
یکن لهم ایة آیا نیست مشرکان مکه را آیت نشانه بر صحت قرآن یا نبوت پیغمبر و یا قصص مذکوره و سایر آنچه مذکور شد ان یعلمه
آن بدانند که آنکه میدانند آنرا بعلت یا پیغمبر را بصفت علماء بنی اسرائیل دانایان بنی اسرائیل که بر کتب شما که شنیده اند شهادت مردم دانا
بر چیزی موجب تیقن و تحقق است و علما بنی اسرائیل عبد الله بن سلام بود و اصحاب او و بروایت عطیه نجرانی بود عبد الله بن سلام و ابنیا
و ثعلبه و اسد و اسید از ابن عباس مرویست که سبب نزول آیه مذکوره آنکه مشرکان مکه شخصی را بیهود مدینه فرستادند که چه میگویند در باره محمد
که دعوی نبوت میکند ایشان گفتند که ما در توریة نعت صفت او را خوانده ایم و در انجا یافته ایم که اکنون وقت بعثت اوست حق تعالی فرمود که نزول
آیتی و دلالتیست بر صدق نبوت و دعوی رسالت وی و سبب اسلام اوس و خزرج همین بود که علما ایشان خبر دادند ایشان را بوجود ذکر قرآن و نعت محمد در
کتب ایشان و بعد از رسوخ کفر و جحود ایشان خبر میدهد که ولو نزلناه و اگر فرو فرستادیم قرآن را علی بعض الاعجمین بر برخی از آنها که عرب
نیستند هم بلغت عرب فقرأه پس بخواند آن را عجمی قرآن را علیهم بر ایشان بلغت ایشان با آنکه این دلیل زیادتی اعجاز قرآن بود که اعجمی کلام عربی
را در غایت فصاحت و نهایت بلاغت بخواند ما کانوا به مؤمنین نبودند ایشان باین قرآن منزل ایمان آورندگان چه از روی استکبار و کفر
کفر و فرط عناد و استکبار و حمیت جاهلیت کفتند که عرب با ما متابعت عجم عار است و اصلا نظر در این معجزه تمام نکردند که مرد عجمی قرآن عربی
فصیح بلیغ که ایشان با آنکه عرب فصیح بلیغ اند از آوردن مثل آن عاجزند بخواند میگویند معنی ایمان نیاوردن کافران بقرآن
کافران نمی گویند که ما فهم نمیکنیم و معنی آن را در نمیابیم پس بجهت این بلسان عربی انزال فرمودیم بر افصح مردم از ایشان که از اشراف خاندان
ایشانست تا تامل کنند و تصدیق آن نمایند در تفسیر اهل البیت از ابی عبد الله ع نقل میکنند که اگر قرآن بلغت عجم نازل میشد عرب باو ایمان
نمیآوردند و چون بلغت عرب فرستاد عجم باو ایمان آوردند و این دلالت بر فضیلت عجم بر عرب در تفسیر جوهر عبد الله بن مطیع چنین گفته که اگر
قرآن را بر حیوانات عجم القا میکردیم و آن حیوانات آن را بر وجه فصیح بر ایشان میخواندند ایشان بآن نمیگرویدند با انکار آن از زیادتی تعجب و صدق
ابن مسعود از معنی این آیه پرسیدند و اشارت کرد بر شتری که بآن سوار بود گفت هذا من الاعجمین یعنی این شتر از عجمیست و عجم کیست که فصیح نباشد
و در لسان از عجمیت لکنت باشد اعجمی نیز مثل آنست و یا در او عجمه باشد مبالغه است یعنی بغایت عجم و بسته زبان و غیر فصیح کذلک همچنانکه
قرآن را بلغت عرب فرستادیم سلکناه فی قلوب المجرمین در میان آوردیم آن را در دلهای مشرکان یعنی پیغمبر خود را میفرماییم که بواسطه تلاوت
ایشان آن را در قلوب ایشان داخل میگردانند تا بشناسند معانی و اعجاز آن را اما بجهت عناد و لجاج استکبار لا یؤمنون به نمیگروند بآن
حتی یروا العذاب الالیم تا ببینند عذاب دردناک را در دنیا که تلخی ایشان باشد یا بمرگ فیجیء بغتة ناگهان و هم لا یشعرون حال ایشان
نمیدانند فیقولوا پس گویند از روی حسرت و ندامت هل نحن منظرون آیا ما هستیم مهلت داده شدگان
یعنی آیا مهلت خواهد بود و تصدیق کنیم از مقاتل روایت کرده که حق تعالی ایشان را نشانید از وقوع عذاب بر ایشان بر سبیل تکذیب و استهزا استعجال
آن کردند فرمود که افبعذابنا یستعجلون آیا بعذاب ما استعجال میکنند حال آنکه در وقت یک مهلت طلبند چون فرود آید عذاب
آنها بود بحطام دنیا و امید طول عمر و امل دراز و کثرت نعم و بواسطه آن از عاقبت کار خود غافل بودند و از اینجهت میفرماید که افرأیت آیا دیدی
و دانستی ان متعناهم اگر برخوردار کردیم ایشان را سنین سلناهم سالها بسیار ثم جاءهم پس آمد بایشان ما کانوا یوعدون آنچه بودند
که وعده میشدند بعذاب ما اغنی عنهم دفع نکند از ایشان عذاب ما کانوا یمتعون آنچه بودند که برخوردار میشدند یعنی تطاول
و تمتع در دنیا و نعیم آن مانع عذاب ایشان نشود چه آن موجب زیادتی اثم و عصیان ایشان بود پس چرا اعتماد بر آن کرده از عاقبت کار خود میگردند
مرویست که میمون بن مهران که صاحب مال دنیا بود و از دنیا تا شیخ حسن بصری بود تا روزی او در طواف خانه کعبه دید که شیخ
مرد غفلی کوری را بر او خواند که ما اغنی عنهم ما کانوا یمتعون میدوخت بتحقیق که مرا بیدار کرد سخن او تمام کرد و ما اهلکنا
و ما هلاک نکردیم من قریة هیچ دیهی را الا لها منذرون مگر که اهل آن را پیغمبران بیم کننده بودند ذکری بجهت پند دادن و الزام حجت کردن
سوی رسل پیغمبران فرستادیم تا ایشان را بحق دعوت کردند و از عذاب الهی ترسانیدند و بتصدیق نکردند و عناد جحود ورزیدند مستحق عقوبت گشتند
و ما کنا ظالمین و ما نیستیم ستمکاران که قبل از ایذا و الزام حجت کسی را هلاک کنیم و تعجیل عقوبت فرمایم و در آورده اند که مشرکان قریش گفتند
که محمد را دیوی منتکی میآید و قرآن را میخواند حق تعالی نفی سخن ایشان کرده فرمود که و ما تنزلت به الشیاطین و فرود نیاوردند
قرآن را دیوان و ما ینبغی لهم و نشاید مر ایشان را و نباشد مر ایشان را فرود آوردن قرآن و ما یستطیعون و نتوانند و نباشند بر آن
شیاطین ملائکه مانع اند از دمن آنها باسمان لانهم بدرستیکه ایشان عن السمع از شنیدن کلام ملائکه لمعزولون دور کرده شدگان

و با بکار کرده شده کانند بجهت آنکه نفوس انها خبیث و ظلمانیست و شریر بالذات پس چگونه قبول نمیکنند حق نمایند از ملتکه کریمه طاهر
و دوکال نورانیت اند خیر بالذات پس مناسبتی میان انها نباشد فلا تدع پس بخوان و مپرست مع الله با خدا بجز انها احدا دیگر را
فتکون پس باشی بسبب من المعذبین از عذاب کرده شدگان خصوصا با انکه میدانست که حضرت رسالتمآب که مشتاق این خواهد که دعوت
خلق دیگر را شرف شاد و قصد بهتر او کند اما بجهت اعلام و بروز باد اخلاص و لطف تهیا مکلفا نزد ابن خاطب که اینده از قبیل وارکت
فی شک مما انزلنا الیک لو اشرکت لیحبطن عملک کوینده خطا بالحضرت اما مکلفا نشد تا دانسته شود که مرتکاه شخص عظیم الشان و رفیع المکان
است بجهت شرک معذب خواهد شد پس کسیکه دون او باشد حال او چگونه باشد و انذر و بیم کن عشیرتک الاقربین خویشان نزدیک خود را
یعنی دور اندار ابتدا کن بالاقرب فالاقرب بعد از ان بابعد الابعد و اهتمام الی قبلا قربا قسمت دیگر تحقیق تبلیغ است بر انکه مرتکاه او
بجهت فرا بردن را انذار مداهنه نکند پس در اجانب بطریق اولی و ایضا موجب قطع طمع اجانب است بهذا هنه بودن و احکام او در اندکه حضرت رسالتمآب
بعد از نزول این آیه همه اقارب را جمع فرمود و انذار کرد و این خبر نیست متواتر نزد خاص و عام از انجمله در خبر ثور از ابن عباس روایت شده که چون
این آیه وارد شد پیغمبر کس فرستاد و همه فرزندان عبد المطلب را جمع کرد در سرای ابو طالب و ایشان چهل کس بودند پس امیر المؤمنین را فرمود تا برای
ایشان گوسفندی بیاورد و بکشت و از ان گوسفند با مدی کندم طعام ساخت و نزد ایشان حاضر نمود با ایشان از شیر و هر یکی از ایشان مقدار یک
تنها بخوردی که انرا جذع خوانند ان شیر نیج لبا است بروایتی یکی هستند انرا تمام اکل کردی و قدحی بزرگ از شیر بر سر انها شامیدی و مجموع انچه پیغمبر
برای ایشان اورده بود شصت صاع بود چون ایشان انرا بدیدند بخندیدند گفتند ایجماعه اینکه تو اورده یک کس را کفایت نکند سوم فرمود که بخورید
بنام خدا یعنی نام خدا ببرید شروع کنید در خوردن و اشامیدن کرده کرد میامدند و از ان میخوردند سیر میشدند تا همه سیر گشتند پس فرمود اشربوا
بسم الله بیاشامید بنام خدا ایشان انکاسه را بر سر انها شامیدند و سیراب گشتند حضرت ابن را اینی و معجزه کفایت بدیدند دعوت رسول ابو لهب
گفت یقوم شما را عجب باین سحر کرد پیغمبر از فرزند خاموش شدند هیچ سخن نگفتند و در دیگر ایشان را حاضر ساخت مثل این طعام و شیر ایشان را اطعام
فاذ و بعد از ان برخواست و گفت ای پسران عبد المطلب بدانید که خدا تعالی مرا بجمله خلق فرستاده است عموم بر شما بخصوص و این ایه انزال فرمود
کرد اند عشیرتک الاقربین و من شما را بدو کلمه دعوت میکنم که زبان سبک است در ترازو گران و شما باین هر دو کلمه بر عرب
و عجم مالک شوید ایشان شما را منقاد کنند باین دو کلمه بهشت را بیابید از دوزخ نجات یابید از انست که گواهی دهید که خدا بحق یکیست من
رسول او هم و هر که مرا در این دو کار یاری دهد و معاونت نماید برادر من باشد و وزیر و صی من و خلیفه من باشد از پس من بعد از ان هیچکس جواب
نداد مگر علی بن ابی طالب که بر پا خواست گفت یا رسول الله من مرا در این دو کار یاری دهم و کمک کنم و در انوقت او سن از همه کمتر بود و بسال از همه خفیف
تر و بجثه از همه نزار تر رسول فرمود یا علی بنشین بنشست یکبار دیگر حضرت این سخن را فرمود کسی جواب نداد مگر علی که دیگر بار برخواست گفت یا رسول الله
من ترا در این کار معاونت کنم حضرت فرمود بنشین بنشست باز سیم همین سخن را اعاده فرمود و کسی اجابت نکرد مگر علی یکبار برخواست گفت یا رسول
الله انا انصرک من بادر همه ترا فرمود اجلس یا علی تو ای علی برادر و وصی و وزیر و وارث و خلیفه من نیک بنشین ای علی که تو برادر منی و وصی و وزیر
وارث و خلیفه منی از پس من قوم از انجا برخواستند گفتند یا ابا طالب هذا ابنک فقد امر علیک فاسمع لابنک و اطع پسر خود کن که او را بر
تو امیر ساخت این روایت را ثعلبی که امام صحاح الحدیث و مقتدای اهل سنت است در تفسیر خود و این بلاذری و ابو نعیم از ابی رافع باین وجه که
که پیغمبر بنی عبد المطلب را جمع کرد در شعب گوسفندی برای ایشان بپاز و طعامی پخت و ایشان انرا بخوردند سیر شدند قدحی بزرگ از شیر برای ایشان
تا اشامیدند و سیراب شدند پس فرمود که یا قوم بدانید که حضرت خدا مرا امر کرده که ترسانم خویشان نزدیک خود را و شما خویشان نزدیک من و مرا امر کرده
حضرت خدا مرا بر پیغمبری و انذار شما مگر که از اهل او برادر و وصی و وزیر و وارث و خلیفه من باشد او تعیین فرمود پس کدام از شما برخیزد تا مبایعت کند با
من بر انکه برادر و وزیر و وصی و خلیفه من باشد از من بمنزله هرون باشد از موسی الا انکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود یعنی در جمیع امور
قائم مقام من باشد الا در رتبه نبوت چه من خود پیغمبرانم و خاتم ایشان بعد از ان فرمود که بر بخیزید از میان شما ایشان و انکار از ایشان از عمر شما
باشد این کلام را سه بار اعاده فرمود پس امیر المؤمنین بر پای خواست با انحضرت مبایعت کرد پس حضرت جانب کرد فرمود که ان تو یک من ای علی
امیر المؤمنین نزدیک و کرفت انحضرت دهان مبارک خود را در دهن او کرد و هر دو دست مبارک خود را در دوش او انداخت فرمود ابو
لهب گفت بد چیزی بدین عم خود بخشید که جلیس تو کرد و تو بهمین دو کار او را یاری من خود بها خبر پیغمبر فرمود که هر دو کار او را بر ساختم بعلم حکمت
سعید جبیر از ابن عباس روایت کرده که بعد از نزول این آیه مذکوره رسول بر کوه صفا بر امد فرمود یا صباحا و این کلمه انست که در وقت هجوم اعدا و نزول بادی
میگویند قریش بعد از استماع این کلمه نزد او جمع امدند و گفتند چه میشود ترا فرمود ایا چه میبینید اگر خبر دهم شما را که دشمن در وقت صبح یا شام
بشما میرسد تصدیق من خواهید کرد یا نه گفتند بلی فرمود فانی انذرکم بین یدی عذاب شدید پس بتحقیق که میترسانم شما را از عذاب سخت که در پیش
قوم از استماع این سخن متفرق گشتند ابو لهب گفت تبا لک الهذا جمعتنا یا تبا مر کار باد ترا ایمحمد که ما را از برای این سخن بخواندی حق تعالی سوره تبت
یدا ابی لهب تا اخر در باره او نازل کرد ایند حضرت بعد از ان پیغمبر باندازه اقرب قریب و ادنی ادنی مهربانی نمود و تواضع با اهل ایمان مینمود و میگفت
اخفض جناحک و فرو گذار بال خود را یعنی نرم ساز جانب خود را و تواضع مهربانی نما و از فروتنی مترس و لمن اتبعک من المؤمنین
که دانسته از مؤمنین از کرویدگان و یاران بمؤمنین مشرف بر ایشان باشد یعنی با کسانیکه با ایمان نزدیک شدند و میکنند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و افراط در مدح و ذم و امثال آن از امور غیر واقعه که مؤمنان را آن اصلا نسبتی نمی‌باید وَأَنَّهُمْ وبدستیکه ایشان يَقُولُونَ مَا لَا
يَفْعَلُونَ میگویند آنچه نمیکنند یعنی بسخنان که بزبان گویند میدهند پیغامها و دیگری در سایر نظم میکنند و در ما بر بیچه نهیب
میکنند که خود نمیکنند و نمی‌آیند میکنند از چیزی که خود مرتکب آن میشوند و اگر کسی بنفع اشعار شما که در بیان از این امور مطلع شود و تفسیر
کواشی مذکور است که بعد از نزول این آیه حسان بن ثابت و ابن رواحه جمعی دیگر از صحابه بخدمت آنحضرت آمده بودند عرض نمودند که حق تعالی
میداند که ما شاعریم میترسیم که باین صفت مذمومه داخل شویم حضرت فرمود که مؤمن جهاد میکند با شمشیر خود و بزبان خود چنانچه کفار
و در آن توحید و موعظه سخن گوید و مرتبه که شما در شعر کفار میگوئید ایشان مفتخر میشوند پس این آیه نازل شد إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا یعنی
شعرا مطبوع سخنها و در مهاجات کفار و مکر ایشان آورند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته یعنی پیغمبر را ستایش
کردند و مدح کفار و مشغول شدند و غیر از اعمال صالحه وَذَكَرُوا اللَّهَ و یاد کردند خدا را در اشعار خود کثیرا یاد کردن بسیار یعنی اکثر
اشعار ایشان در تحمید و توحید است و تحریض بر طاعت و تنبیه از غفلت وَانْتَصَرُوا و انتقام کشیدند از مشرکان مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا از پس آنکه
ستم دیده شده بودند بهجو یعنی هجو ایشان را بایشان در کردند حضرت پیغمبر را مدح کردند و بر اسلام ایشان را ثنا کردند و اهل هجو را هجو نمودند
و در خبر آمده که چون کفار پیغمبر را هجو کردند فرمود چه منع میکند کسانی را که رسول خدا را بشمشیرهای خود یاری کنند از آنکه زبانهای خود او را نصرت دهند
حسان و ابن رواحه گفتند یا رسول الله ما این کار را کفایت کنیم فرمود که هجو مشرکان کنید که جبرئیل با شما است کعب مالک روایت کرده که رسول
حسان بن ثابت را گفت که هجو اهل شرک کن که تحقیق که نفس من بید قدرت اوست که آن سخنان بر ایشان از تیر ما اصل کند حق تعالی کرچه در اشعار
الشعراء یتبعهم الغاوون شعرا را در غوایت بخوانیده انداخته و ایشان را تشنه لب در وادی حیرت و ضلالت سرگردان ساخته اما بیان ایشان را بواسطه
صلاح عمل و تدارک زلات امّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ نشانده بوسیله باد باد و ذکروا الله کثیرا بسا اهل خلاص و ناجیان نجات یافته
وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا و زود باشد که بدانند آنانکه ستم کردند بکفر و افترا و هجو پیغمبر و با نسبت شعر کفار آنحضرت را و اندکه بعد از مرگ
أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ بکدام مکان باز خواهند گشت آیا آنستکه منقلب ایشان آتش دوزخ خواهد بود یعنی مآل ایشان بعد از شدت
و عقاب الیم خواهد گشت که نیرانست و جحیم که هیچ جای از آن نجات نباشد بلکه دایم در آنجا معذب باشند و هرگز از آن خلاص نشوند سورة
النمل مکیة ثلث و تسعون آیة ابی بن کعب از حضرت رسالت روایت کرده که هر که سوره طس بخواند حق تعالی او را در حسنه بنویسد بعدد هر که
تصدیق سلیمان و هود و شعیب و صالح و ابراهیم کرده و هر که تکذیب ایشان نموده و چون روز قیامت از قبر خیزد گوید لا اله الا الله و چون حق تعالی
در سوره شعرا ختم بذکر قرآن نمود در این سوره نیز افتتاح بذکر او کرده فرمود بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ طس و ابن ابی اخفش نقل کرده که
حروف مقطعه در ابتدای کلام و انتهای کلام مشعر بر دلالت بر افتتاح و اختتام سخن باشد چنانکه طس ختم سوره شعرا و فتح سوره نمل است یا اشارت
بطهارت قدس الهی سبحانه و تعالی و تنزیه از مناهی و باطل و نگاه داشتن دل از وساوس و تعلق قلوب ایشان از ماسوی الله و ابن عباس گفته است که
خدا تعالی بآن قسم یاد فرموده باینکه تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ این آیتها آیات قرآن است وَكِتَابٍ مُبِينٍ و آیتهای کتاب روشن کننده حق از باطل
و کتاب هویدا در اعجاز و عطف کتاب بر قرآن عطف صفتین است بر یکی پس قرآن بجهت آن گفت که قرائت آن میکنند و کتاب باعتبار
اینکه مکتوب است و تواند بود که کتاب مبین لوح محفوظ است که او مکتوب است و پیغمبر هست خواهد بود پس او روشن کننده است مر ملائکه را و همه
واقع است از مکونات هُدًى در حالتیکه آن آیات قرآن یا کتاب مبین راه نماینده است بصراط مستقیم که موصل است بهشت و نعیم آن و بشری
و مژده است لِلْمُؤْمِنِينَ مر گرویدگان را بنبوت که جناب علیا است الَّذِينَ آنکه يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ بپا دارند نماز را بجوارح و ارکان آن
وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و دهند صدقه اموال خود را بمستحقان وَهُمْ بِالْآخِرَةِ و حال آنکه ایشان بدار آخرت هُمْ يُوقِنُونَ ایشان بیقین میدانند که بعث و نشور و بهشت و دوزخ و حساب و جزا خواهد بود و بعد از آن در صفت مخالفان ایشان که کفار اند میفرماید إِنَّ الَّذِينَ
لَا يُؤْمِنُونَ بدستیکه آنانکه نمیگروند بدار آخرت زُيِّنَّا لَهُمْ آراستیم برای ایشان أَعْمَالَهُمْ کارهای ایشان را فَهُمْ يَعْمَهُونَ پس
ایشان سرگردان و حیران میشوند در ضلالت و خود بجا و بوسلم گفته اند که مزین کردانیدیم برای ایشان اعمال حسنه ایشان را که امر کرده
بودیم بآن باحسن وجه و زینت کردن بتها و شیطان بآن بت ایشان را تا عمل کردند بآن پس ایشان از آن داخل شده و در ضلالت و سرگردانی
حیران میشوند و بوسیله کسب اعمال ماموره خود را بطریق نجات نمیرسانند و بعضی بکرد تفسیر کرده اند که مزین اعمال ایشان را که دایم
باینکه خلق شهوت نمودیم در ایشان که داعی ایشانست بر عمل آنها تا متحمل مشقت و تکلیف شده از شهوات طبع مجتنب شوند و ایشان این معنی را کار بسته
متصور شدند و از آن مشقت و تکلیف کشیدند اندیشه نکردند و این تزیین از ما بسبب آن است که در بجهت این در طریق تمتع که شهوات و محبوب نفس
ایشانست سلوک نمودند و این وجه ظاهر است و بعضی گفته اند که مزین کردانیدیم توفیق را برای ایشان و لطف خود را از ایشان باز داشتیم بجهت اعراض
و جحود ایشان پس مزین شد اعمال قبیحه ایشان در چشم ایشان و در ضلالت ایشان عمل کنند و این آیه مثل آیه و زین لهم الشیطان اعمالهم نیست زیرا که
انسان مزین شیطان را بنا بر سبیل حقیقت و مجاز گفته اند که انسان بجهت حظ دنیا و زینت لهم اعمالهم بسبیل مجاز گفته است یعنی
چون حظ کفار در امتع ساخت بطول عمر و فراخی روزی و بسیاری نعمت و اخصاب ایشان وسیله اتباع شهوات اختیار و احتراز
نفرت از تکالیف صعبه پس گویا از سبب تزیین اعمال ایشان کرده و اگرچه بحقیقت شیطان مزین اعمال بد ایشانست و نظر بآن اولی است

انکه که متصف بصفات مذکوره اند الذین لا یؤمنون بالآخرة زین لهم سوء اعمالهم فهم یعمهون اولئک الذین لهم سوء العذاب
وانشان را بدی عذاب در دنیا چون قتل و اسیری و در روز بد و فهم فی الآخرة هم الاخسرون و ایشان در آخرت زیانکاران یعنی از ایشان زیانکارتر نیست
بدستیکه تو البته میگیری القرآن را یعنی ملقی کرده میشود قرآن بر تو یعنی جبرئیل آنرا بتو القا میکند و میرساند و تو آنرا فرا میگیری من لدن حکیم
از نزد حکیم درست کار و دانا است که تا رجعلیم بسیار دانا بجمیع معلومات و اشکارا بعد از آن شروع در بعضی قصص میکند که از مغیبات است و او قال
باز خبر از آنچه در زمان رسول و غیر آنست فرمود اذ قال موسی یاد کن چون گفت موسی بن عمران لاهله مر کسان خود را که با او بودند در وقت مراجعت
بمصر را که خود زن را در دایه بدیدند مدین را بانند و شب از فرا رسیده بود انی آنست بدستیکه من دیدم نارا آتش
از دور خدا پس بیا مکث کنید شاید که بیاورم بشما منها بخبر از آتش خبری یعنی کسیکه بر سر آن آتش باشد حال او غیر آن معلوم کنم
او آتیکم یا بیاورم بشما شهاب قبس شعله آتش را که منتشر شده یعنی پاره از آن آتش جدا کنم لعلکم تصطلون شاید شما گرم شوید بآن یعنی
بامید آنکه شما گرم شده از برودت هوا و شده سرما خلاص شوید یعنی اگر کسی نباشد که بآن خبر راه معلوم توان کرد پس لا اقل پاره از آن آتش توان آورد
که بآن گرم شوید پس موسی اهل خود را گذاشته متوجه آتش شد فلما جاءها پس آنگاه که آمد نزدیک آتش نور دید که بسوی شخص کسی زد درختی
سبز از درخت که برگ آن نمیریزد و بر زمین نمیکشد آن بسبب آن امنک که تا آتش و گرمی از درخت بیخ درخت آمده و زیر درخت آمده باز بر سر درخت
رفت تعجب او بیشتر شد در حالت نودی ندا کرده شد آن بورک آنکه برکت کرده شد خیر باشد من فی النار هر که در مکان آتش است که آن بقعه
مبارکه مذکور است و آنچه من حوالها و هر که در اطراف مکان آتش است و او آن یعنی هر که در
وادی ایمن است هر کجا باشد از زمین شام که موطن انبیا است بکثرت برکات چه آن مبعث انبیا است و مجمع اموات و احیا ایشان و مهبط وحی ایشان
و نزد بعضی مراد بمن فی النار موسی است و بمن حولها ملائکه که حاضر بودند بجا و تصدیق خطاب این کلام بشارت است بآنکه حضرت از برای موسی امر عظیم حکم
خواهد فرمود که برکات آن در اقطار شام منتشر گردد و آن سخن کردن است با موسی و نبوت دادن باو و ظاهر کردانیدن معجزات و سبحان الله
و پاک است خدا رب العالمین که پروردگار عالمیان است از تشبیه و ند و ضد و ولد زن این تنبیه از آنچه نیست که ندا کرده شد موسی بآن از استماع
کلام او توهم تشبیه نکند و در ده اند که چون موسی این ندا شنید از آن متعجب شد با خود گفت آیا این ندا کننده که باشد یا ندا آمد که یا موسی انه
ای موسی بدستیکه انا و تصدیق است که انا الله العزیز الحکیم منم خدای غالب بر همه حکم کننده بصواب و صدا از آن باو ندا رسید و ان الق عصاک
و بیفکن عصای خود را چون موسی این ندا بشنید عصا بیفکند اژدها شد و اضطراب کرد فلما رآها پس چون دید موسی عصا را تهتز جنبش میکند
بسرعت و باضطراب میرود کانها جان گویا مار است بآن چابکی تند و تیز رو و در حرکات سریع مانند جان بود و در جثه هیچ تفاوت نداشت و حکم در اینکه
انرا مار گردانید آن بود که دلیلی باشد موسی را بر آنکه این کلام که میشنود کلام خدا است که او را امر کرد باندیشه آنکه چون او را مار گرداند بر کلام شیاطین و غیر ایشان
و یا آنکه مستانس شود بدان که چون زنده گردد این حال را ببیند از آن نترسد و بر مهابت موسی چون این صورت را بدید ولی مدبرا روی بگردانید و رمانید
پشت کننده و گریزان بود از خوف آن و لم یعقب و باز نگشت بعقب خود و باز نیامد پس ندا کرده شد که یا موسی لا تخف ای موسی مترس و خوف مبر
زیرا مدانی لا یخاف بدستیکه منم که نترسد لدی المرسلون نزدیک من فرستادگان منکامیکه وحی بایشان نازل شود و یا آنکه ایشان بجهت آنکه
فعل قبیح نمیکنند ترک واجب نمیکنند نزدیک من بدی عاقبت نیست نترسند الا من ظلم لیکن هر که ستم کند بر نفس خود بفعل قبیح از غیر فرستادگان
چه انبیا بجهت عصمت از صغیره و کبیره مترسند ثم بدل پس بدل نمود آنستم و بدی را حسنا نیکوئی بعد سوء بعد از بدی یعنی توبه کرد بعد از گناه فانی
غفور پس بدستیکه من آمرزنده ام تا بیامرزم رحیم مهربانم بر ایشان و با معنی آنکه مکرم کرده او را نمود باشد تبدیل آن کرده باشد با آنچه ندامت
آن نمود از فعل حسن عزم بر ایمان نمودن باو و بر هیچ خوفی او را نخواهد بود و حق تعالی همان ثواب که مترتب بر اعمال بد ثواب او کرامت خواهد کرد بنابر
این معنی تواند بود که این تعریض باشد موسی را بمشاهده آن بر قتل کافر الله ربانی ظلمت نفسی فاغفر لی و بعد از آن بجهت اظهار معجزه دیگر باز باو
ندا رسید که و ادخل یدک و در آور دست خود را فی جیبک در گریبان پیراهن خود بر همین حضرت موسی سینه بر داشت از آنچه حکم شد که دست در
گریبان کن تخرج بیضاء تا بیرون آید سفید درخشنده من غیر سوء بی سفیدی و علت یعنی سفیدی او از امر برص نباشد پس دست در
گریبان کرده بیرون آورد چنان نور از دو بیاض گشت ظلمانی چون روز نورانی گشت و اگر در روز دست بیرون آورد نور آن بر روشنی آفتاب غلبه کرد بعد
از آن باو ندا رسید که ای موسی با این دو معجزه عظیمه فی تسع آیات که در جمله نه معجزه است در شمار آن داخل اند الی فرعون و قومه
بسوی فرعون و گروه او و هفت معجزه دیگر که تکانه زدن دریا بود و طوفان و جراد و قمل و ضفادع و دم و تحلی چنانکه تفصیل آن در سوره اعراف
گذشت و بعضی مانند کرمانی بمعنی مع است یعنی بود با نه آیه دیگر نزد فرعون و قوم او بنا بر این عصا و ید بیضا دو آیه کبری و شکافتن دریا که
بآن مبعوث شد بسوی فرعون و قومش نه باشد و این تقدیر نیز الفصه می تم موسی ندا کرده که با نه معجزه مبعوث شد بسوی فرعون انهم کانوا بدستیکه
ایشان هستند قوما فاسقین گروهی بیرون رفتگان از فرمان خدا و کفر و طغیان پس موسی اهل خود را در آن وادی گذاشته با مشاهده
امر الهی بشارت کرده شود بجمیع معجزات که بآن شاهد و بجمیع معجزات که بآن نمود ایشان بآن نگرویدند بسحر نسبت دادند چنانکه میفرماید
فلما جاءتهم پس چون آمد بفرعونیان و قوم او آیاتنا مبصرة آیات ما روشن و آشکارا و روشن قالوا گفتند فرعونیان از روی عناد و جحود و استکبار
و موسی را و مشاهده هر کس بر چیزی که از امیدی ندیده انست که از لوث بشر خارجست قالوا گفتند فرعونیان از روی عناد و جحود و استکبار

هٰذَا سِحْرٌ مُبِينٌ این جادوی آشکارست یعنی مردم گفتند این سحر و جحد و جادو و منکر شدند بآن یعنی انکار کردند و
وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ و یقین بودند بآن نفسها ایشان یعنی بیقین میدانستند که آن آیتها از نزد خدا است و سحر نیست و زبان نکردند
آن میکردند ظُلْمًا بجهت ستم کاری و عُدْوَانًا و عُلُوًّا و ترفع و سرکشی از ایمان و کلام ظلم و ستم از ظلم کنی تواند بود که متعلق بجحدوا
و مغایرت واضح از خدا و جواب مکابره و عناد را بجهت نسبت نمایند گویند هذا سحر مبین فانظر کیف کان عاقبة
و بینید که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ آخر کار فاسدان که در دنیا یا غرق شدند یا عقبا با آتش معذب شوند بعد از آن متذکر قصه
داود و سلیمان شده و منت نهاده که وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ و بدرستیکه دادیم داود و سُلَيْمَانَ و بسلیمان را عِلْمًا دانشی از احکام شرایع
و ابن عباس فرمود که مراد دانستن زبان مرغان است و سایر حیوانات و قالا و گفتند هر دو از اعطا علم یا کنا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي ستایش و ثنا خدا
را که بسبب آن فَضَّلَنَا افزونی داد ما را عَلَىٰ كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ از بندگان گرویده خود و ابن ملیکه فضل و علم
و فواصل آن و تفضیل ایشان بر غیر چیزی داده و سلیمان را از اساس فضل خود گردانیده شکر کذا کردند و نمودند تعجب از آن نظر عجب انداختند که
عظیم بود و غیر ایشان را لذا داود و وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ و میراث گرفت سلیمان داود را و گذاشت مال و ملک و پادشاهی و نبوت و گرداند و زنده
پس بود و هر یک را بعد از او وارث مال باشد و فرزندان را جمع کرد و احبا را شرافت داد و خبر کرد ایشان را و گفت ای مردم
که بگوئید که نزد ما این چیزها کدامست و دور بر ناشیا چیست و کدامست انکه بدانی بیشتر است چیست انکه و خشت افزونست کدامست که دو
و دو مخالف و دو دشمن و کدام کار راست کدام از آن متوجه است کدام امر است که عاقبت او نکوتر و بیدا و از این جواب خواهد سلیمان فرمود
که اگر اجازت باشد من جواب بگویم داود و وزیر داود سلیمان گفت اگر بشما آخرت و ابعد اشیا انچه میکند در دنیا و انس اشیا
جدا انسانست با زواج و وحش بدن خالی از روح اما آسمان و زمین و ارض و سماء و مختلف اقلیم ها و دنیا غضب و جبار و کار انکه آخرش محمود است
حلم و رحم و کار انکه عاقبتش مذموم است حدت و زود غضب چون جواب مسائل موافق گفته مرغ بود ما کار بر اهل مجلس فضل و کمال سلیمان
معترف شدند عدا و گرد پادشاهی را باو تسلیم کردند و داود و وفات نمود سلیمان بر تخت پادشاهی نشست و اعلان کرد و قال و گفت بسبیل شکر و
نعمت و کرامت و دعوت مردمان بتخت نبوت و اعزاز ایشان بفضیلت و مکانت منزلت یَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان عُلِّمْنَا آموخته شدیم ما یعنی
من و پدرم مَنْطِقَ الطَّيْرِ گفتار مرغان را نطق و منطق هر دو لفظیست که تبیین کرده میشود بآن ما فی الضمیر خواه مفرد و خواه مرکب و گاهست
که اطلاق آن بر مطلق صوت میکنند بر سبیل تشبیه چنانکه میگویند نطقت الحمامة حینئذ الحق شد کبوتر یا اطلاق منطق بر اصوات حیوانات بعد
این باشد که مرجع اذایشان را آواز نیست که بنی نوع انسان از آن فهم معانی و اغراض میکنند و یا اذا بیخبر که سلیمان را از آواز ایشان چیزی مفهوم
میشد در طریق الهام چنانچه آواز مرغان و گویند سلیمان هر گاه صوت حیوانی میشنید بقوة قدسیه میدانست تخیلات آن را که باعث صوت میشد غرضی
بجهت آن باز آمد از جمله بلبل را دید که بر شاخی نشسته و هدهد میکرد سلیمان اصحاب را گفت میگوید چنانکه جزا میدهد
میشود یعنی هر چه میکنی مکافات آن میبینی و هدهد آواز داد سلیمان گفت میگوید ای گناهکاران از خدا آمرزش طلبید و طوطی آواز داد گفت میگوید
هر زنده عاقبت بمیرد و هر نوی کهنه گردد و کهنه کشته خطاف آواز داد گفت میگوید کیست که از پیش فرستید تا بیابید آن را و صحیح بن دحمه میگوید
که سبحان ربی الاعلی و بحمده و خدا میگوید بکل شیء هالک الا وجهه هر چیز بمیرد و هالک گردد الا ذات خدا تعالی و قطا میگوید که هر که خواموش گشت
سالم شد و سلامت ماند و بیغا میگوید که هر کس که فقیر باشد بدنیا و خرس میگوید که بار خدا کنید ایشان فلان و کسی میگوید ای فرزند
آدم و فلکانی با چه خواهی و رغبت داری بکن که آخر تو مرگ است قمری میگوید دور از من ما سکون دل دارید خواهش است و صنوع میگوید سبحان
ربی الاعلی و باز میگوید سبحان ربی العظیم و بحمده و هزار دستان میگوید که سبحان الملک الدائم و غراب غربت میکند بر تاج شاخ و قمقاچی در دو سیط
نقل میکند که چکاوک در صفیر خود میگوید بار خدا با لعنت کن بر دشمن محمد و ساسا میگوید که بار خدا از تو قوت و زور میطلبم و دراج میگوید
که الرحمن علی العرش استوی کعب الاحبار روایت کرده که دو دراج نزد سلیمان آمد و آواز داد سلیمان گفت میگوید بزاید بمردن و بنا کنید برای خراب
کردن هدهد آواز داد گفت که میگوید هر که رحم نکند بر او رحم نکنند حاصل که سلیمان گفت ما را زبان مرغان آموخته شده ایم و اوتینا من
کل شیء و داده شدیم یعنی مراد بکل را داده اند از هر چیز که در کار ما است همه آن و با ما داده اند هر چیز را که انبیا و ملوک بنی آدم
و ملکت ما از علم و تسخیر جن و ساخیوانات و گویند مراد سلیمان از علمنا و اوتینا نفس خویش و جمع آن بنا بر عادت ملوک جمع تعظیم و تواضع
و اعلام شوکت که مناط مصالح مملکت است إِنَّ هٰذَا بدرستیکه این عطا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ هر آینه فزونی آشکارا و تفضل هویدا بر
همه بخشی نماند داستان خواندن جعفر بن محمد روایت کرده که گفت بدرم فرمود که پادشاهی خیر شباب و مشارق زمین را بسلیمان داد
پس متعرض مقصد شد و شش ماه پادشاهی کرد بر همه میان پرندگان و طیور و وحوش داد اند بلوم هر چیز که گفتند هر چه خواهد در زمان او
عجائب غریب عجیب که اند که بتوابع امتناع آدمیان میدانند و زمانه که سلیمان را تخت و کرسی که از سلطنت نبود و در موضع دور که در یمن بود
او و بیست هزار کرسی بود که اکابر انس و پریان او در دست هر دیگر بودند و از جن و پریان است سلیمان سی هزار منزل داشت و اصحاب
بران نشستند و بر جا چیلان نهبر ها بهمین عدد بود و اصحاب جنیان بران قرار گرفتند و در هوا بآسمان بر پرواز داشتند و اصحاب

وجن وانس وکرمیها استماع کردند وسلیمان بر بالای تخت بود پس میفرماید وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ وجمع کرده شد برای سلیمان جُنُودُهُ لشکرهای او
مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ از میان جن وانس وطیر فَهُمْ يُوزَعُونَ پس ایشان باز داشته شده بودند در مقدمه ومرکب بمرتبه خود فرار کرفته
بعضی پیوسته از اول تا آخر وجود کرده عدد مهمل وپریشان نبودند ضبط وربط ایشان بمرتبه بود که میکرد از لشکر باز از مقدمه خود پیش وپس
نتوانستی رفت کویند که از لشکر اول لشکر نکرداشته میشد تا آخر بایشان ملحق میشد تا متفرق نکردند در اکثر تفاسیر مذکور است که لشکر او صد
فرسخ در صد فرسخ بود بنج فرسخ بر لشکر جن ومثل آن بر انس ومانند آن بر طیر وهوا بر آن بر وحش واز اهل خانه تو از یکدیگر موضوع بود بر
چوب سیصد از آن زنان را که در نکاح او بودند در آنجا نشسته منتظر بکر از کنیزان وجنیان واز پری بطاس ساخته بودند از زر وابریشم که یکفرسخ
در یکفرسخ بود واز آنجا تا زمین بطاس وضع کردند وششصد هزار کرسی از زر ونیم پیرامون آن تخت نهاده پیغمبران وکرمیها از بنی
نشسته وعلما بر کرسیها سیمین نشسته وکرد بر کرد ایشان آدمیان بنشسته واز پس ایشان جنیان واز بالای سر ایشان مرغان پر بر کشاده بودند چنانکه
آفتاب بر ایشان نیفتاد باد بساط او را در هوا برداشته بامداد یکماه راه میرفت وبنا شام یکماه راه باز آورد روزی بدان مرتبه وشوکت وابهت بر تخت نشسته
که زمین را شخم میکرد پیچ او را بدید گفت سبحان الله فضل داود را ملکا عظیما آن را وزد را بجای پادشاهی عظیم داده اند باد او را بکوش
سلیمان رسانید سلیمان باد را فرمود تا بساط او را بر زمین نهاد آن دهقان را طلبید گفت بچه میگفتی شنیدم پس پیاده شد نزدیک تو آمدم تا از تو
چیزی نکنی که ترا قادر ونقوی آید دهقان بدانکه ثواب یک تسبیح که بنده مومن بگوید از روی صدق وخلوص عقیده بهتر است بپادشاهی که بآل داود داده اند
زیرا که ثواب تسبیح باقیست ومال آل داود فانی دهقان گفت خدا کشف غموم تو کناد فرمود تا غم از دل من برداشتی از وصف قوت که هرگاه سلیمان
بساط نشستی جمله خدم وحشم با خود بر آن در پیش بساط موضعی تعیین کرده بود که در آنجا بنمایند تخت او قیام نمودند از آن پس وطنج که روزی
باد را گفتند تا شاد روان تا او را از اضطراب برگرفت وتا بهمین روز در آمد پیغمبر سوم بگذشت گفت ای پیغمبر آخر الزمان خوشا حال صاحب
دولتیکه بملازمت او مشرف شود وبوی ایمان او رسد چون بمکه رسید پیرامون کعبه بسیار بیستید سلیمان چون آن را بدید بخواست از آنجا بگذشت در آن کعبه
بذرگاه الهی بنا نیند با فرشتگان که آنجا بودند گفتند بار خدایا پیغمبری از پیغمبران تو آنجا بگذشت نماز نگذاشت حق تعالی فرمود که زود باشد که در
آخر زمان پیغمبری را فرستم ترا بملازمت او کردانم تا هر جا که او وامت او باشند نماز بتو توجه نمایند بعد از آن بوادی النمل رفت که موضعیست
در طایف از آنجا گذشته بوادی النمل توجه نمود چنانکه حقتعالی از آن خبر میدهد که سلیمان با عسکر از ولایت شام بطرف یمن توجه نمودند میرفتند
حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِي النَّمْلِ بوادی مورچگان یعنی از زمین وادی که در جنوب طایف است در آمدند قَالَتْ نَمْلَةٌ گفت مورچه
که مهتر مورچگان وادی بود وکویند لنک بود واز طایفه یافث بن نوح بود با صلاحیه یا خرمی گفتند که دو بال داشت در کشف الاسرار آورده که مرغی
خرد بود ودر زاد المسیر بحکم گفته در احیاء علوم که از ابو عبد الله دینوری منقولست که آن وادی کلاو نقره بود که حقتعالی ضعیف
خلق خود را در آن وادی بنا نهاده بود القصه چون مهتر مورچگان لشکر سلیمان را بدید که با آن کوکبه وعظمت متوجه آن وادی شدند
بر بلندی در آمد واز روی نصیحت وشفقتی که ملوک بارعایا میباشد او را ندا بآواز بلند که حقتعالی در او انجا فرموده بود که يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا
مَسَاكِنَكُمْ ای مورچگان در آیید بمسکنها خود لَا يَحْطِمَنَّكُمْ باید که درهم نشکنند شما را بپایها خود باد زیرا سلیمان وَجُنُودُهُ سُلَيْمَانُ
ولشکریان او وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ وحال آنکه ندانند که شما را پایمال میسازند چه در رسالهٔ شعور تکلیف نمیخواهند
ولشکریان او وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ وحال آنکه ندانند که شما را پایمال میسازند چه در رسالهٔ شعور تکلیف نمیخواهند
شد زیرا که انبیا از ظلم معصوم ولشکریان بجهت عدالت سلیمان امام این جرات نتوانند کرد واز آن مورچها بحطم بان بود که حقتعالی این نوع
شعور را در ایشان ایجاد فرمود چه بسحر هوش کرایشان را در زمین میشکافتند بجهت آنکه صبا روئیده شود وانه کشیده ایشان پاره میکنند بجهت
آنکه میدانند که شفقت روئیده میشود پس چون نکهت را از آن ایشان بدان مشابه است منع نیست که از آن حطم نتوانند کرد واورده اند که از فرسخ
راه باد قول نمله را بسمع سلیمان رسانید فَتَبَسَّمَ پس تبسم کرد ضَاحِكًا در حالتیکه شروع کننده بود در خنده یعنی از حد تبسم بضحک تجاوز
نکرد مِنْ قَوْلِهَا از گفتار آن مورچه یعنی بجهت تعجب عامه بنی آدم بمصالح او وامتنان بمصالح او وباشادان وخرم شد از آنچه حقتعالی او را بآن مخصوص کردانیده از
فهم من قولها از گفتار آن مورچه یعنی بجهت تعجب عامه بنی آدم بمصالح او وامتنان بمصالح او وباشادان وخرم شد از آنچه حقتعالی او را بآن مخصوص کردانیده از
دریافتن مقاله مورچه تمام غرض او دریافتن بجهت ظهور معجزه او بر جهیکه مورچگان از حیوانات بجهت او دریافتند وَقَالَ رَبِّ وگفت ای پروردگار من
شد اند القصه سلیمان بعد از استماع این لشکر خود را تعریف فرمود تا همه مورچگان بسوراخ خود رفتند آنکه سلیمان مورچه را طلبید گفت ای مورچه
ندانستی که لشکر من ستم نکنند گفت نه من بهتر این قوم مرا از ضعیف چاره نیست گفت لشکر من بر هوا بودند چگونه قوم ترا پایمال کردند جواب داد که
غرض من آن نبود که بر زمین شکسته شوند بلکه مقصود من آن بود که ناگاه نظر بر دیده بر کبکبه تو کنند بنظاره لشکر تو از ذکر حق تعالی باز مانند وسبب
عطلت یا بمال خلل آن شوند یا ملکه توبه بیند واز دنیا در دل ایشان پدید آید دنیا مبغوض حق است تو بقوت عصمت قطع تعلق از کبکبه
ودر کشف الاسرار آورده که سلیمان از وی پرسید که لشکر تو چند است گفت چهار هزار هزار هز

أَنْعَمْتَ عَلَيَّ آن نعمت تو که بمحض کرم انعام فرمودی بر من از نبوت و فهم منطق و آب سمع قول ایشان و پادشاهی جمیع حیوانات وَعَلَى
وَالِدَيَّ و بر پدر و مادر من بانکه نبوة و فهم کرانیدند آهن و غیر آن از اسباب پادشاهی پیدرم تفویض فرمودی و مادرم را زوجه پیغمبر خود
کردانیدی شکر او بر نعم والدین بهتر انست که نعم بر والدین مستلزم نعم است بر ولد چه نفع آن بآن عاید شود خصوصا نعم دینیه بعد از آن همه
تمامیه شکر بر انست اما نعمه فهو وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا و نیکو ملهم شاه را که بکنم پیوسته کار شایسته را که ترضیه که بپسندی آنرا و در بهشت
وَأَدْخِلْنِي در دار مرا بِرَحْمَتِكَ بخشایش خود فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ در میان بندگان شدگان خود در روضه جنت یعنی مرا از اهل بهشت
کردان در بعضی از ابن عباس مراد از صالحین انبیا بود و اسمعیل و اسحق و یعقوب و انبیا دیگر که قبل از او بودند یعنی مرا در جمله ایشان دار و اسم مرا در اسما
ایشان دار و ثبت کن و در زمره ایشان حشر فرما آورده اند که در میان سفر بوادی رسیدند که هوا خوش داشت و درختان بسیار و سبزه زار و انجا برای تغذی
فرود آمدند و فتنه از در آمد سلیمان خواست که وضو سازد آب نبود دلیل لشکر آب در بیابان هدهد بود او را طلب کردند نیافتند ابن عباس
فرموده که هدهد را در زیر زمین بطریقی میبیند که آب در آن رود و مشاهده میشود و عیاشی باسناد خود روایت میکند که ابو حنیفه از ابو عبد الله
سبب طلبیدن سلیمان هدهد را پرسید فرمود تا موضع آب بوی نماید چون آن آب را در زمین میبیند فهم کند که از شما روغن را دریابد ابو حنیفه چون این
بشنید دوی با صحابه خود کرد و بخندید حضرت فرمود چه میخندید گفت من بر تو ظفر یافتم در این سخن بالزام کردن حضرت فرمود چگونه گفت کسیکه در زیر
زمین آب تواند دید دام را در زیر خاک نتواند دید که بگیرد تا و میافتد او را میگیرند فرمود که ندانستی که چون قدر تا زل شود باصره بینا اعمی گردد و گفته اند
که هدهد مواضع بیت المقدس سلیمان را روی بر نخت بود ناگاه فرجه در مظلمه طیور بدید آمد آفتاب بر سلیمان افتاد نگاه کرد موضع هدهد را خالی یافت قصد تفحص
آن نمود بقوله وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ و باز جست مرغان را هدهد در میان ایشان نبود فَقَالَ پس گفت از روی تعجب مَا لِيَ چیست مرا که در میان مرغان
لَا أَرَى الْهُدْهُدَ نمیبینم هدهد را یا چشم من بوی افتد یعنی مانند أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ یا هست از غایب شدگان از این جمع
غیبت او بر من متیقن شده فهو که بخدای تعالی سوگند لَأُعَذِّبَنَّهُ مرا نیز عذاب کنم او را بعذابی ادب مصلحة انتظام مملکت عَذَابًا شَدِيدًا
عذابی شدید که پرهای او را بر کنم و او را در آفتاب افکنم و یا در میان مورچگان بیفکنم تا او را بخورند یا میان او و جفت او جدا حکم کنم و یا او را با اضداد
در قفس محبوس سازم و یا از خدمت خویش برانم أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ یا بکشم او را بذبحی بتا جنس او از مرغان أَوْ لَيَأْتِيَنِّي یا بیاید بمن بِسُلْطَانٍ
مُبِينٍ با حجتی روشن که سبب غیبت او چه بود تا باعث عذر او شود در غیبت مَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ پس درنگ کرد هدهد در جایی که زمان درنگ
نبود یعنی زود باز آمد بمجلس خود و از سلیمان در اخبار آمده که چون هدهد از موضع خود پرواز کرد و در هوا برآمد چنانکه نیست ناگاه با غوی از بلقیس نظر
او در آمد بهدهد رسید که از جانب سبا میآمد پرسید که از کجا میآیی گفت از شام و یمن و با سلیمان بن داود بودم گفت سلیمان کیست گفت پادشاه
جن و انس و وحوش و طیور آیا تو از کجا میآیی گفت من از این ولایتم گفت پادشاه این ولایت کیست گفت زنی است که او را بلقیس میگویند او را ملکی عظیم
و منبع نشست دوازده هزار قایده دارد و هر قایدی صد هزار سوار اگر خواهی بیاورم در مملکت او نگر گفت رهم که سلیمان را طلب نیابد در سلسله عقوبت
مقدمت شاد گفت هما ناگاه این خبر را نزد او بری و مرا خوش آید هدهد باز بجهت و پادشاه و خدم حشم بلقیس نظر در او رد و باز گشت القصه سلیمان چون
هدهد را ندید غیرت سلیمان گرفت که کس بوی طلب کند گفت تفحص هدهد کنید و بجستجو هدهد پرواز کرد بعد از آن عقاب را نیز که پادشاه مرغان بود طلب
او فرمود و در هوا پرواز میکرد ناگاه هدهد را دید که از سبا میآید هدهد را خواست که او را بچنگال عقوبت بکشد هدهد زنهار خواست عقاب
گفت دیگر سلیمان سوگند خورد که ترا عذاب بلیغ کند یا بکشد یا حجتی روشن بیاورد برای معذرت غایب گشتن گفت بانیست حجتی روشن دارم عقاب
او را در عقب خود گرفته و خود پیش پیش میرفت تا نزد سلیمان آمد گفت یا نبی الله هدهد را آورده ام سلیمان فرمود او را حاضر ساز عقاب او را پیش سلیمان
او گرد پای افکند و در زمین کشان با انواع مذلت و خواری سلیمان سر او را گرفته بخود کشید از روی قهر و غضب گفت از روز تا عذاب کنم که همه لشکر
من عبرت گیرند هدهد گفت یا نبی الله یاد کن آن روزی را که تو را در پیش حضرت باز دارند سلیمان را نگرانی در شد و دست از او بداشت و سبب غیبت او
پرسید فَقَالَ پس گفت هدهد أَحَطْتُ مشاهده کردم و رسیدم بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ بآنچه نکرده مشاهده نکرده و نرسیده بآن یعنی بجمیع حالات
و کیفیت شهر سبا رسیده ام و همه احوال او را کما ینبغی دانسته ام وَجِئْتُكَ و آورده ام بتو مِنْ سَبَإٍ از شهر سبا که مارب گویند بِنَبَإٍ يَقِينٍ
خبر محقق و راست درست که در او هیچ شک و شبهه نیست از قتاده مرویست که میان صنعا و سبا سه روزه راه است و گفته که هفت روز بود
بشهر سبا فرستاد بود القصه هدهد گفت که خبر اینست که رفته بودم هدهد رسیدم که از آن ولایت بود با من عظیم پادشاه خود و خود هوا آن دیار را
کرد هو مشاهده کردم بزنی دیدم سلیمان گفت پادشاه ایشان کیست و دین و رغبت ایشان چیست هدهد گفت إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً بدرستیکه
من یافتم زنی را یعنی بلقیس نام که از روی اقتدار تَمْلِكُهُمْ پادشاهی میکند اهل سبا را وَأُوتِيَتْ و داده شده است مِنْ كُلِّ شَيْءٍ از هر چیزی
که پادشاهان را بکار آید از اموال و حشم و مناد گفته که اهل شورای او سیصد و سیزده کس بودند که با هر یک دوازده هزار مرد مقاتل بود وَلَهَا
و مر او را است عَرْشٌ عَظِيمٌ تختی بزرگ نسبت بر تختهای سلاطین دیگر و در آنست که تخت بلقیس سی گز در سی گز بود و طول او در هوا سی گز بود و بر
دیگر هشتاد گز و در عرض و سمک آن مثل آن از زر و نقره ساخته و مکلل بجواهر ابن عباس فرموده که نزدیک بود نسبت بپادشاهی او چه عظم
نسبت بعظم تخت سلیمان بود اگر چه پادشاهی سلیمان اعظم پادشاهی او بود و قدمهای آن از ذهب و صفح بیاقوت احمر و زمرد اخضر مکلل با لوان جواهر و بر آن هفت
خانه بود و بر هر خانه دری از یاقوت بود و گویند او را چهار پایه بود یکی از یاقوت سرخ و یکی از یاقوت زرد و یکی از زمرد سبز و یکی از در سفید و صفحه آن از

زود متع بجوامر بعد از آن هدهد گفت وَجَدْتُهَا یافتم آن زن را وَقَوْمَهَا و گروه او را که از روی ضلالت وَجَدْتُهَا یَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ
سجده میکنند آفتاب را و میپرستند آنرا مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدا وَزَیَّنَ بیاراست لَهُمُ الشَّیْطَانُ برای ایشان شیطان أَعْمَالَهُمْ کردارهای
ایشان را در پرستش آفتاب و سایر عملها بنظر شنیعه فَصَدَّهُمْ پس باز داشت شیطان ایشان را عَنِ السَّبِیلِ از راه راست فَهُمْ لَا
یَهْتَدُونَ پس ایشان راه نمییابند بطریق حق و شیطان را بعمل شنیع در نظر ایشان آراست أَلَّا یَسْجُدُوا لِلَّهِ بجهت آنکه سجده نمیکنند مر خدای را
الَّذِی خدائیکه بتوانائی کامل خود یُخْرِجُ الْخَبْءَ بیرون میآورد و پوشیده را فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها یعنی قطرات
باران که در زمین ابر نهانست ظاهر میگرداند و نباتات را از او اخراج میفرماید وَیَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ و میداند آنچه پنهان میدارید و پوشیده میگوئید
و بندگان خدا وَمَا تُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا بر زبانها میگوئید و حفص هر دو فعل را بخطاب میخواند یعنی میداند آنچه شما پنهان و آشکارا میکنید
میکنید معلومست که این مختص بواجب الوجود است و بعد از آن گفت اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ خدا بحق هیچ خدائی نیست مگر او رَبُّ الْعَرْشِ
الْعَظِیمِ آفریدگار عرش عظیم است که محیط است بکرسی و کرسی احاطه نموده همه آسمانها و زمینها را پس عظمت عرش چه تواند بود این سجده
از بهر آن هدهد و بر هدهد آنکه حضرت ملک بلقیس مکان او بر سلیمان با آنکه مسافت میان او و سرزمین او بود که میان صنعا و مارب است بجهت مصلحتی بود که حق
تعالی از دیدها مستور داشته مانند حضرت یوسف یعقوب و چون هدهد بالهام الهی این سخنان تمام باز رسانید قَالَ گفت سلیمان سَنَنْظُرُ زود باشد
که در نگریم و تأویل کنیم بر این أَصَدَقْتَ آیا راست گفتی أَمْ کُنْتَ مِنَ الْکَاذِبِینَ یا هستی از دروغگویان حال تفحص کن که لشکریان
همه تشنه ایم و بوضو ساختن هم احتیاج داریم هدهد راه نمونی کرد تا چاهها بکندند و چنانچه خواستند آب برآمد بعد از آن نامه نوشت
به بلقیس با نیطریق که من عبد الله سلیمان بن داود الی بلقیس ملکة السبا السلام علی من اتبع الهدی بسم الله الرحمن الرحیم أما بعد فلا تعلوا
علی و أتونی مسلمین یعنی این نامه نیست از بنده خدا سلیمان بن داود به بلقیس پادشاه سبا سلام خدا بر کسیست که پیروی میکند راه راست را بعد
میگویم بنام خدا بیاخشاینده و بیامرزنده مهربان تا پس از حمد خدا عالیان پس باید که سرکشی نکنید با من و همه بیائید بمن مثل کردن خدایگان
چون نامه بنوشت مهر از مشک بر سر آن نهاد و بنقش نگین خود آنرا منقش گردانید و در خبر آمده که سلیمان هدهد را از نزد خود طلبید و گفت چون رسول
منی ترا خلعتی باید داد پس دست مبارک خود بتن او فرو داورد الوان مختلفه در او پیدا شد آنگاه بر سر او بدید آمد تاج بر سر او بدید آمد نامه
در منقار او نهاد و گفت اذْهَبْ بِکِتَابِی هَٰذَا ببر این نوشته مرا فَأَلْقِهْ پس بیفکن إِلَیْهِمْ بسوی ایشان ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ پس روی بگردان
از ایشان و در پس گوشه رو و تجسس کن فَانْظُرْ مَاذَا یَرْجِعُونَ پس بنگر که ایشان بچه چیز باز میگردند یعنی در جواب مکتوب بچه نوع با
یکدیگر رجوع میکنند و سخن را بچه قرار میدهند هدهد نامه را بشتاب بعزت تمام پرواز کرد هدهد دیگر باو رسید او را با ترفع و ترهب تکبر
دید گفت این ترس تو از کجا است گفت من رسول رسول خدایم خلعت او در بر من تاج او بر سر من نامه او در منقار من و مهر او بر او مهر
خدا بود من پیش نزد بلقیس رفتم و مآب که تو میل است از صنعا و در مجمعی که بود او بلقیس بر تخت بود و ارکان دولت حاضر بودند بر تخت او
پرواز آمد در مقابل او و منکر نشستم نامه را بر تخت افکند در گوشه خلوتکده بود و درها بسته کلیدها آن روز بهر کرده در
خواب چاشت مشغول بود هدهد از روزنه بیامد نامه را بر سینه او افکند بلقیس برجست نامه را برداشت گویند آن روز منقار زمین میزد تا از صدای
آن بیدار شد بعد از آن نامه را باز انداخت و از وهب روایت کرده که سوراخی بود که آفتاب از آن سوراخ در گوشه افتاد و چون بلقیس بدید بسجده افتاد
هدهد بیامد و بالها بگشاد و سوراخ را چنان بگرفت که آفتاب در آنجا نیفتاد چون آفتاب بر ظاهر شد بر روزنه نگاه کرد بر عکس آن دید که منقار آفتاب را گرفته
و نامه در منقار او از آن متعجب شد هدهد نامه را بدانداخت و از وهب روایت کرده که بلقیس خوانده و نویسنده بود و زبان عبری میدانست چون نامه را برداشت
و بخواند حال هدهد را ملاحظه کرد و در نامه نگریست که نامه پادشاهیست که ملک آن پادشاه عظیم تر از ملک اوست چه از اکرام عصمت او با
در دنیا البته پادشاه عظیم الشان و رفیع المکان خواهد بود بلقیس بعد از مطالعه نامه بر خود بلرزید بترسید امر کرد تا اعیان و اشراف او حاضر شدند
و نامه را در دست گرفته متوجه ایشان شد قَالَتْ یَا أَیُّهَا الْمَلَأُ گفت بلقیس ای گروه اشراف إِنِّی أُلْقِیَ إِلَیَّ بدستیکه افکنده شده است بسوی من
کِتَابٌ کریم نوشته بزرگوار ابن عباس گفته که بجهت شرافت مضمون نامه که هدهد رسول او است نامه را کریم خواند و یا بجهت آنکه مهر داشت و حمد کرم لکتاب
خدا یعنی بزرگواری نامه بهمه کردن نامه تشبیه کرده که بزرگی آن باعتبار آن بود که در طمع ملک بود بلکه دعوت بود بمالک الملک و یا بجهت حسن لفظ
و خط و بیان آن و گفته اند که بلقیس شنیده بود که سلیمان پادشاه جن و انس و وحوش و طیور است و بجهت این کتاب او را کریم گفت و بر مقتضای ارکان
دولت او بعد از استماع این کلام گفتند ای بلقیس از جانب چه کس این نامه آمده و مضمون آن چیست گفت إِنَّهُ بدستیکه این کتاب من سلیمان
از نزد سلیمان است و او پادشاه بر جمیع عالم وَإِنَّهُ و بدستیکه مشتملست بر و مضمون او آنکه مصدر است باینکه بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِیمِ
بنام خدا بیاخشاینده مهربان بر بندگان و مضمون دویم اینست که أَلَّا تَعْلُوا عَلَیَّ آنکه بزرگی مکنید بر من و گردن مکشید و فرمان
بردار کنید وَأْتُونِی مُسْلِمِینَ و بیائید بمن گردنکشان و گردن نهادگان و بفرمان بردان حکم من و در مجمع البیان آورده که اول کسیکه افتتاح
بسمله کرد سلیمان بود و چون قوم بلقیس بر مضمون نامه واقف شدند و بعد از آنکه ماوجود و مجاوزه الفاظ بلاغت معانی بیان دارد پریشان حال شدند
سراسیمه مضطرب بحوال گشتند بلقیس با ایشان در مقام مشاورت در آمد قَالَتْ گفت یَا أَیُّهَا الْمَلَأُ ای گروه بزرگان و ای صدر نشینان
بودند از ارکان مملکت و مشاوران پادشاه و ولت بجهت این با ایشان مشاورت کرد و گفت أَفْتُونِی فتوی دهید مرا فِی أَمْرِی در کار من و آنچه صلاح و صواب

باشد و این باب با من بگوئید مَا كُنْتُ بریده ام تا غایت قَاطِعَةً أَمْرًا قطع کننده و فیصل دهنده کاری حَتَّى تَشْهَدُونِ تا حاضر شوید
یعنی حضور شما و بمشورت شما کاری نکرده ام و نمیکنم قَالُوا گفتند انکروه در جواب او نَحْنُ أُولُو قُوَّةٍ ما خداوندان قوتیم و شما و روا بکثرت عدد
و کثرت عدد الات و اسلحه وَأُولُو بَأْسٍ شَدِيدٍ و خداوندان کارزار و سخت و شجاعت یعنی هم قوة داریم و هم لشکر و هم زور و هم شوکت وَالْأَمْرُ
إِلَيْكِ و این کار را کفایت است بسوی تو فَانْظُرِي پس بنگر و ببین که مَاذَا تَأْمُرِينَ چه میفرمائی از مقاتله و محاربه که ما مطیع فرمان بردارم
تو ایم بلقیس چون میل مقاتله را از ایشان در یافت نه پسندید و گفت مرا مصلحت جنگ نیست چه سرکار حق دو روی دارد اگر ایشان غالب اند بار و مال
ما در عرصه تلف است چنانکه مالک تم در کلام مجید میفرماید که قَالَتْ گفت بلقیس إِنَّ الْمُلُوكَ بدستیکه پادشاهان إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً
چون در آیند بکشور و شهری از روی قهر و استیلا أَفْسَدُوهَا تباه سازند او را یعنی آنرا خراب کنند وَجَعَلُوا
و کردانند از قهر و غضب أَعِزَّةَ أَهْلِهَا عزیزان آن بار را أَذِلَّةً ذلیل و خوار و بهمقدار یعنی غارت کنند و اسیر کنند و بکشند وَكَذَلِكَ
يَفْعَلُونَ و همچنین میکنند این عادات مستمره ایشانست بعد از آن بلقیس تمهید صلح کرد و گفت وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ و بدستیکه من فرستنده
ام إِلَيْهِمْ بسوی ایشان و قوم او بِهَدِيَّةٍ هدیه که مقدمه مصالحه است و دافع شر و فساد از ملک فَنَاظِرَةٌ پس نگرنده ام از انجا بم بِمَ يَرْجِعُ
الْمُرْسَلُونَ که بچه چیز باز میگردند فرستادگان تا بحسب آن عمل نمایم که ببینم پیغمبر است یا نه اگر هدیه ما را قبول کند پادشاه است و اگر نه
پیغمبر است پس پانصد غلام را لباس کنیزان در پوشانید یعنی زیورها و جامها که مخصوص زنانست در ایشان پوشانید از جامهای زربفت از
دستوهای طلا و ساعدهای طلا و طوقهای طلا و گوشوارهای طلا و پانصد کنیز را بر غلامان زر آراست از نقبا و ظاهره و گوینده همه را بر اسبان
برنشانید زینهای مرصع را از ذهب مرصع بیاقوت و جواهر بیارایست و هزار خشت طلا و نقره و اسبهای تازی زین مرصع و تاجی از زر مکلل
بدر و یاقوت و مبلغی کثیر از مشک و عنبر و حقه داود و نامه سفته مهر در کج سفته بر فرستادن مقرر کرد و نامه نوشت با نمضمون که اگر تو پیغمبری
فرق کن میان آنکه غلام کدامست و کنیز کدام و بگو داود این حقه چیست و نامه سفته را سوراخ و مهره کج سفته را رشته در کش و منذر بن عمرو با یکی دیگر
از اشراف قوم برفتن تعیین فرمود و گفت برای منذر و نیک احتیاط کن که چشم غضب سلیمان در تو نگرد تو بسبب که او پادشاهست و ما بر او
غالب میشویم و اگر تازه روئی و خوش خوئی با تو سخن کند بدانکه پیغمبر است و سخن او را نیکو بشنو و جواب نامه را بیاد و دلیل دیگر بر نبوت
که میان غلامان و کنیزان تمیز کند و گوهر نامه سفته را سوراخ کند و مهره کج سفته را رشته در کشد سولان را ساز رفتن مهیا کرده روانه ساخت و هدهد
پیش از رسیدن ایشان بیامد سلیمان را بر جمیع احوال خبر داد که هدهد سلیمان بفرمود تا دیوان دیوان گاه را از زر و نقره مزین ساختند و میدان که
مسافت فرسخ طول او بود خشتهای طلا و نقره فرش انداختند فرشهای ملوکانه که مرصع بدر و یاقوت و انواع جواهر بود بر آن بگسترانیدند و دیوان را بفرمود تا از
دریا اسبان آبگینه که از آن نیکوتر نباشد بیرون آورند و در آنجا تخت حاضر کردند و همه را زینهای مرصع نهادند در روز رسیدن هدهد در اطراف
و جوانب میدان بداشتند امر کرد تا هر یک از دیوان و پریان و وحوش و طیور و هوام حاضر شدند و طیور در روی هوا پر زنان افتادند و
تخت سلیمان را در میان میدان افتادند چهار هزار کرسی زرین و سیمین بر دست راست و چپ وضع کردند علما و اعیان و اشراف مملکت را بر کرسیهای
زرین و سیمین بنشانیدند و لشکریان بترتیب صف در صف کشیدند با این وجه که در پیش چند فرسنگ از میان بایستادند و چند فرسخ از پس
ایشان جنیان و از عقب ایشان چند فرسخ سباع و بعد از سباع وحوش ایشان هزار دیده فلک در هزاران فر مجلسی بدان تکلف خوبی ندیده بود
چون رسولان بکنار میدان رسیدند نگاه کردند خشتهای زرین و سیمین ایشان و بر آنجا سرگین و بول میافکندند چون از آنجا پیش
آمدند سباع را دیدند که بر بالای خشتهای طلا ایشان را بریده و گلان گفتند اندیشه بخاطر خود راه مده که اینها پیغمبر سلیمان کرده رسانند
و چون بشیاطین رسیدند صورتهای هول و هیبت ناک را دیدند ترس ایشان بیشتر شد موکلان تسکین ایشان داده از آنجا نیز بگذرانیدند و چون
کبکه طنطنه شوکت را دیدند از هدهد خوش شدند تا لقمه میامدند تا بپای تخت عظمت سلیمان رسیدند و سر در پیش افکنده بایستادند
آنحضرت با روی تازه تبسم کرد و منذر را پرسش نمود و انواع تلطف بجای آورد منذر نامه را بیرون آورد و بیوسید بود و داد سلیمان قبل از مطالعه
بالهام جبرئیل فرمود که حقه را بیاورید که داود و نامه سفته و مهره کج سفته است بعد از آن منذر گفت که یا سلیمان بفرمای تا داود نامه سفته را سفته کرده اند
و کج سفته را رشته در کشند سلیمان با اعیان مملکت و ارکان دولت گفت که کیست که در را سوراخ کند دیبان عاجز آمدند پریان و شیاطین گفتند که
کار ارضه است و ما نخواندیم و سلیمان او را امر کرد تا آن موضع مهره را که در آن بود سوراخ کند ارضه مو در دهن گرفت و از آن بیفتاد سلیمان دعا
کرد تا خدایتعالی روزی او را از چوب رخت گردانید بعد از آن گفت که کیست که ریسمان در دو کج سفته کشد دردکه خانوریست که در میان درخت سیب
و مهر شیا گفت من ریسمان در این مهره کنم پس ریسمان در دهن گرفت و از پای تخت او در رفت و بجانب یکو بیرون آمد بفرمود تا کنیزان و غلامان را حاضر
ساختند سلیمان ایشان را گفت که از غبار راه دست و روی خود را بشویید غلامان آب برداشتند و الحال دست و روی شستن آغاز کردند کنیزان آب را از
دست یکدیگر ریختند آنکه بر دست و روی زدند همچنین مردان اول آب بر پشت ساعد ریختند زنان بر روی ساعد این عادات قدیمه مردان و زنان
و تا بحال علامت میان مردان و زنان امتیاز کرد و گویند با هدایا عصا بود تراشیده مشار الطرفین بود که از ملوک میراث بلقیس رسیده بود و قدمی
زیبا مدرج کرده بود که اسفل این عصا قبل از بهر کدام طرف بود و سر کدام و قدح را از آب پر کن که نه از آب مین باشد نه از آب سماء سلیمان
فرمود تا عصا بر هوا انداختند هر کدام که از طرف او کرد بیشتر بر زمین آید اسفل است و امر کرد که اسبان را چندان بدوانید که قطرات عرق از ایشان

فرود آمد قدح را از آن پر ساختند گفت این بیت که نه از زمین بر نامد و نه از آسمان فرود آمد پس از آن جمیع هدایای ایشان را ذکر کرد همچنانکه حق تعالی
از آن خبر میدهد بقوله فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ پس آن هنگام که آمد رسول بلقیس بسلیمان و هدیه آورد قَالَ گفت سلیمان بر سبیل انکار أَتُمِدُّونَنِ
بِمَالٍ آیا مدد میدهید مرا بمال و حال آنکه مال من از همه عالم بیشتر است فَمَا آتَانِيَ اللَّهُ پس آنچه عطا کرده است مرا خدا از ملک عظیم و پادشاهی
نبوت و علم خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ بهتر است از آنچه داده است شما را از متاع دنیا و بجهت این مرا بعد شما احتیاج نیست بَلْ أَنْتُمْ بلکه شما بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ
بهدیه خویش شاد میشوید و بسبب آن میپندارید که مطمح نظر شما جز حطام دنیا نیست و هر چه شما مقصود است نزد من بعد از آن گفت که ای رسول
ارْجِعْ إِلَيْهِمْ باز گرد بسوی بلقیس و قوم او و بگوی تا بیایند نزد من از روی انقیاد و اطاعت که غرض من از شما حطام دنیا نیست بلکه مقصود من آنست که
بدین الهی و فرمان بردار او در آیند اگر فرمان نبرند فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ پس ما البته بیاییم بدایشان لشکرها که از غایت قوه و کثرت شوکت
و رفعت مرتبه لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا طاقت مقابله و مجادله نباشد مر ایشان را با نفاذ لشکر قدرت بر مقاومت ایشان نداشته باشند وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ
مِنْهَا البته بیرون کنیم ایشان را از بلده سبا أَذِلَّةً در حالتیکه خوار و بیچاره و بیقوت باشند وَهُمْ صَاغِرُونَ و ایشان خوار شدگان شوند بایستی
و بیتک گرفتن یعنی لشکریان ما اکتفا نکنند باینکه اعزه و ملک ایشان را انتزاع کنند بلکه با وجود این ایشان را اسیر سازند و بیتک گرفتار کنند
بازگشته بخدمت بلقیس آمد تمامی احوال بعرض رسانید بلقیس دانست که او پیغمبر خدا است لشکر خود را گفت چه صلاح می بینید در این کار
جواب دادند که حکم تراست هر چه فرمائی آن کنیم بلقیس گفت ما را طاقت مقاتله و مقابله نیست که فرمان او بر ما غالب گردد و ما را بتمرد اگر در آیند
همه را بقتل رسانند بایستی مبتلا شد پس همه آنها قول او نمودند پس بلقیس رسولی فرستاد بخدمت سلیمان که من از سر طوع و انقیاد متوجه بارگاه
تو ام تا بدانم که این دین چیست که ما را بان دعوت میکنی تا بان بگروم و بعد از فرستادن رسول هدیه را که تخت خود را در خزانه هفتمین مضبوط
ساخت و نگهبانان بر او گماشت و آن درهای هفت خانه را قفل کرد کلیدها را برداشت و نایبی تعیین نمود و ملازمان و لایت خود را بدیدن و بادوازده
هزار اسپ با همه عساکر و خدم و حشم متوجه بارگاه سلیمان شد و چون آن خبر بسلیمان رسید اندیشید که چون سلیمان بلقیس را ببیند بکمال حسن و جمال
و عقل او را بنکاح خود میل کند و سلیمان را بر سر او بجهت مطلع شدن بر صلاح نشست و جمال و عقل او طعنه زنم تا عیب او در دل سلیمان نشیند
بدو توجه نکند پس بعضی از اشراف جن پیش تخت آمده بعرض رسانیدند که عقل بلقیس قصور تمام دارد و کلام او از منهج صواب منحرف است و پای
او مانند پای الاغ است هیچ انگشت ندارد سلیمان در این اندیشه فرو رفت خواست که اول عقل او را امتحان کند در تخت و بعضی از معجزات خود
باو نماید قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ گفت یکروه بزرگان أَيُّكُمْ ایکدام از شما يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا میآرد بنزد من تخت بلقیس را قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي
پیش از آنکه بیایند بمن مُسْلِمِينَ در حالتیکه مسلمانان باشند گروندگان چه هرگاه باستقبال اسلام بیاید که تخت و دوازده هزار پای
او و چون سلیمان طلب کسی که تخت بلقیس را حاضر سازد قَالَ عِفْرِيتٌ گفت دیوی بدیشان ناخوش و سرکش مِنَ الْجِنِّ از قوم جن نام او ذکوان
يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَنَا آتِيكَ بِهِ من بیارم آنرا بتو قَبْلَ أَنْ تَقُومَ پیش از آنکه برخیزی مِنْ مَقَامِكَ از جای خود یعنی از مجلس حکومت و سلیمان تا نصف
النهار در مجلس حکم نشستی وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ و بدرستیکه من بر حمل آن تخت هر آینه توانایم أَمِينٌ امینم در حفظ آن که در روز وهب و جواهر
مرکوزه آن خیانت نکنم و با امانت بتو رسانم سلیمان فرمود که زودتر از این میخواهم قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ گفت کسیکه نزدیک او بود عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ
دانشی از کتب منزله یعنی کتاب الهی خوانده بود و اسم اعظم را دانستی و آن خضر بود یا ملکی که دفتر مقادیر نزد او بود بقول اشهر اصفت برخیا که وزیر
خواص سلیمان بود و پسر خواهر و ولیعهد خلیفه او بود أَنَا آتِيكَ بِهِ من بیارم تخت بلقیس را بتو قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ پیش از آنکه باز گردد إِلَيْكَ
طَرْفُكَ بسوی تو چشم تو یعنی چون در چیزی نگری تا چشم از آن بر داری بجهت جلالت آن که بیستن من تخت را حاضر گردانم سلیمان او را از دست وی داد و
بسجده افتاد و گفت یا حی یا قیوم که بزبان عبری اهیا شراهیا باشد بقول بعضی یا ذا الجلال والاکرام و گویند الهنا واله کل شیء الها واحدا
لا اله الا الله یا بلفظ الله الرحمن بود ثعلبی که یکی از اولیا و یا از اهل سنت است و در کتاب عبد الله سلام از آنحضرت روایت کرده که یا رسول الله
چه کس بود که تخت بلقیس را از شهر سبا بنزد سلیمان آورد فرمود آنکس بود مکر علی بن ابی طالب که با همی از اسما اعظم الهی تخت بلقیس را نزد سلیمان
حاضر ساخت و آنکه پیغمبر با علی گفت یا علی تو یا پیغمبر ابن ابی طالب بودی که پنهان و با من باشکار او اینکه در اخبار بوضوح پیوسته که آنحضرت در مطرح
بامر الهی هر صورت که خواست متمثل میشد و امور عجیبه از و بظهور میآمد و مؤید اینست قصه مشتمل بر جنب با اسلام فارسی که از اینمعنی است و طنا
ملقب شد بمظهر العجائب و مظهر الغرائب و بر هر تقدیر چون آنکسیکه نزد او اسم اعظم بود باین دعا کرد تخت بر موضع خود در زمین فرو رفت بیان
بیک طرفة العین پیش تخت سلیمان از زمین بر آمد در وسط اوزد که حضرت آنجا تخت بلقیس را مقدم ساخت و آنجا که نزد سلیمان بود موجود گردانید
و بروایتی ثوری از ابو عبد الله است که حق تعالی زمین را در حال تخت را نزد سلیمان حاضر گردانید و گویند ملکی بر تخت هر چه تمام تر آن تخت
را بخدمت سلیمان حاضر ساختند با بارهای صور بفرمان ملک اکبر باشی زمان اختصار آن نمود فَلَمَّا رَآهُ پس آن هنگام که دید سلیمان آن تخت را بان
عظیم مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قرار گرفته نزد او وَقَالَ گفت بر وجه ادای شکر گذاری آن هَذَا این استقرار تخت بلقیس نزد من در مدت چشم زدن من
مِنْ فَضْلِ رَبِّي از فضل پروردگار منست محض فضل او لِيَبْلُوَنِي تا بیازماید مرا که در مثل این امور آیا شکر او را بشکر کوشم و او را از
محض فضل او میدانم بدون قوه من أَمْ أَكْفُرُ یا ناسپاسی میکنم او را باینکه نفس خود را در آن دخل دهم و یا در ادای شکر آن تقصیر نمایم وَمَنْ
شَكَرَ و هر که سپاس دارد که نعمت خدا را فَإِنَّمَا يَشْكُرُ پس جز این نیست که سپاس دارد و نماید لِنَفْسِهِ برای نفس خود چه شکر موجب دوام نعمت

وسبب زیادت وَمَنْ كَفَرَ وهر که کفران ورزد فَإِنَّ رَبِّي پس بدستیکه پروردگار من غَنِيٌّ بی نیاز است از شکر کذا و سپاس ما و ما
کریم کرم نماینده بر مستحقان با وجود کفران و بعد از آن ادا شکر کذا و بر این نعمت میکند اغنیا بفضل و اختصاص ملک مثال قال کفت سلیمان با عیان
و اشراف خود نَكِّرُوا منکر و ناشناخته کردانید تغییر صفات و شکل لَهَا بلقیس عَرْشَهَا تخت او را بر توجه که اعلی را سفل و زبر مقدم را موخر
شاید و با جواهر آنرا تبدیل کنید یعنی اخضر بجای احمر و ابیض در موضع اصفر وضع کنید نَنْظُرْ تا بنگریم که بعد از سؤال از آن آنهنگ آیا او را
و بشناسد تخت خود را بفطنت عقل بعد از تغییر و تبدیل آن أَمْ تَكُونُ یا باشد مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ از آنانکه راه نمیبرند و نمیشناسند
آنرا و نزد بعضی مفسران یعنی چون عرش خود را که داشت بود و حارسان آنرا که داشتند نزد من بیایند بسرعت زمانی تا ایمان آورند و بخدا و بر پیغمبر من و با
آنکه با وجود چنین معجزه ظاهره بر کفر اصرار مینماید و قول اول اظهر است بنوع کلام فَلَمَّا جَاءَتْ پس هنگام که آمد بلقیس نزد سلیمان
تخت خود پیش سلیمان فرا دید قِيلَ گفتند مر او را که أَهَكَذَا عَرْشُكِ آیا همچنین است تخت تو یعنی بجز اندک تغیر عقل او بر سبیل تشبیه
با او گفتند که عرش تو مانند اینست قَالَتْ گفت كَأَنَّهُ گویا که این آن تخت است و جزم نکرد از جهت آنکه احتمال داشت که تخت باشد مثل آن نه
غیر آن و این از کلام عقل او و بعد از آن گفت وَأُوتِينَا الْعِلْمَ و داده شدیم ما دانش بکمال قدرت الهی و خلایق و فراست و صحت نبوت
سلیمان مِنْ قَبْلِهَا پیش از این حالت یا قبل از این معجزه یا بآن تقدم از قصه هدهد وَكُنَّا مُسْلِمِينَ و هستیم ما از آنکه در
فرمانکان حکم و بر او صَدَّهَا و باز داشت خدا بلقیس را بتوفیق ایمان و با سلیمان او را باز داشت مَا كَانَتْ تَعْبُدُ از آنچه که بود که
که میپرستید ندا را مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدا یعنی آفتاب را إِنَّهَا كَانَتْ بدستیکه بود بلقیس قبل از اسلام او را مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ
از گروه ناکردیدکان و از جمله آفتاب پرستان یعنی بغیر از آفتاب پرستید مذهبی نداشت و چون سلیمان امتحان عقل و فطانت بلقیس نمود بعد از
امتحان پای وی که مبدل بود بآب و گفتند بود که با او همتا بود با حمار است و انگاه در سلیمان مرموز بود تا قصر بنا کرد بود زمین آنرا از آبگینه
صاف ساخته بود و زیر آن آب در او و ماهیان و سایر حیوانات آبی در آنجا افکند چنانچه صحن آنخانه آب مینمود پس بفرمود تا تخت او را در
میان آن قصر نهادند پس بالای تخت نشست و امر کرد تا بلقیس را بطلبند چون بدرگاه سلیمان رسید قِيلَ لَهَا گفتند مر او را ادْخُلِي الصَّرْحَ
در آی در ساحت این قصر که بینند مر او را در میان خانه است فَلَمَّا رَأَتْهُ پس چون بدید بلقیس آن صرح را حَسِبَتْهُ لُجَّةً پنداشت آنرا آب بسیار
بمشابه دریا چه وَكَشَفَتْ و برداشت و برکشید ساق خود را عَنْ سَاقَيْهَا از پایهای خود قَالَ گفت سلیمان در کذا و دامن خود را إِنَّهُ بدستیکه
آنچه او را آب میپندارد صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مُمَهَّدٌ مُلَيَّنٌ تَسَاوَى هموار مِنْ قَوَارِيرَ از آبگینه‌ها این ایراد لیست بر آنکه چون کسی نمی‌خواهد جایی را که خاص
و بر او بینداز و زاند که چون سلیمان بلقیس را بدید که بر او موی بود بطبع و ناخوش آمد در علاج ازالت آن با دمیان مشورت کرد بعضی
گفتند با شره باید شد گفت از آن خوف جرأت عصیان پس از شیاطین علاج طلبید ایشان برای او حمامی ساختند اهل در یخ بهم مزج ساختند
و پیش از این حمام و نور بود چون بلقیس را گفتند تا بحمام رفت نور بر خود مالید موی ساق او زایل گشت و در روایت آمده که در آن زمان که بلقیس
بدرگاه آمد در آب نظر او را مدکان زد که سلیمان میخواهد که او را در آب غرق سازد و چون بخطا ظن خود عارف شد قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ
گفت بدستیکه من ستم کردم نَفْسِي در نفس خود که گمان بد بردم در حق سلیمان بردم و اشهار نسبت مرا از این پرستش آفتاب بود یعنی بر نفس خود
ظلم کردم بپرستش آفتاب وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ اسلام آوردم با سلیمان یعنی چون بدین معجزه او را مدد
مسلمان شدم و بر دست او کرده خادم لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ مر از خدا را که پروردگار عالمیان است در هر چه بندگان خود را باز فرمود از اقسام
طاعات پس سلیمان او را در عقد نکاح خود در آورد و از او فرزندان متولد شد ملک ولایت با او تفویض نمود و جنیان را فرمود تا از برای او سبحان
بنا کردند در زمین یمن که از تحت قدرت او میان بر زن بود یکی بلخون و دیگری بنو و سیم تدمر و او را بآن ولایت فرستاد و در هر یک ماه بر باد نشسته و
و روز نزد او مقام کرده بامداد از شام روانه میشد و نماز پیشین در یمن بود و در بعضی روایات آمده که سلیمان او را نخواست بلکه او را با تبع
که پادشاه همدان بود عقد بست و بیمن فرستاد و زبیده که امیر جن بود مأمور بلقیس کردانید تا برای او حصنی بنا کرد چنانچه باسانید معتبره نقل کرده
که فرستاد محمد بن علی بن موسی و یحیی اکثم رو بهم رسانید یحیی از او مسئله چند پرسید و جواب او را نداشت پس نزد برادر حق علی بن محمد آمد
بعد از آنکه اطاعت آن نمود و اقرار امت آنحضرت کرد گفت جامن فدای تو باد پرسیدم از من مسئله چند پرسید آنرا از تو جواب میطلبم آنحضرت
بخندید گفت چرا جواب این اکثم را نگفتی گفت با عارف نبودم حضرت فرمود بپرس آن مسائل کن گفت خبر مرا از سلیمان که چرا با آنکه پیغمبر بود محتاج
بعلم آصف بود بعد از آن بپرسید مسائل دیگر را از او پرسید جواب شنید حضرت فرمود ای برادر من بنویس کاتبی یحیی اکثم و آنرا بسم الله مصنف
شاد بگو از من سؤال کرد از قول خدا در کتاب خود الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ چه کس بود بدانکه آن آصف برخیا بود و سلیمان عاجز بود از آنچه آصف
میدانست لیکن میخواست که علم امت ایمان کند از جن و انس که بعد از او حجت خدا خواهد بود و سلیمان با امر خدا این علم را بود بعد با آصف داد بود تا اندامانده
خلافت او اختلاف واقع نشود همچنین سلیمان از حال جنود او و فهم و ذکی خاطر و بهمه آنکه نبود و امامت او را بشناسد و بداند که بعد از پدر
و امام جمله خلایق خواهد بود تا تأکید حجت نمود باشد بر بندگان بعد از ذکر قصه سلیمان علی نبینا و علیه السلام در بیان حال صالح با قوم میفرماید
وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بتحقیق که فرستادیم مَا إِلَى ثَمُودَ بسوی قبیله ثمود أَخَاهُمْ صَالِحًا برادر نسبی ایشان صالح پیغمبر را أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ
بآنکه بپرستید خدا را فَإِذَا هُمْ پس ناگاه ایشان بعد از این که دیگر بار فریقان دو فرقه شدند مؤمن و کافر يَخْتَصِمُونَ که خصومت و جنگ

میکردند مر ایشانرا بایکدیگر و چون کفار بوقت خصومت ملزم گشتند گفتند بصالح بیا آنچه ما را میترسانی بآن نزول عذاب قال گفت صالح بایشان
یا قوم ایکروه من لم تستعجلون بالسیئة چرا شتاب میکنید بعقوبت قبل الحسنة پیش از توبه نیکو که بر شما ملزم باشد
یعنی تاخیر توبه میکنید تا که عذاب نازل شود چرا شتاب میکنید اگر عذاب بینید توبه کنید و اگر نه بر کفر خود ثابت باشید با آنکه چرا تعجیل میکنید
ببلا و عقوبت پیش از رحمت و عافیت یعنی چرا طلب رحمت مقدم نمیدارید بر عقوبت لولا تستغفرون الله چرا استغفار نمیکنید یعنی
بایمان و توبه از خدا آمرزش نمیطلبید لعلکم ترحمون شاید شما مرحوم کرده شوید بقبول توبه و عذاب نیاید بر شما بعد
از ایمان و توبه مقبول الهی نخواهد بود و نفع بشما نخواهد داد روز عذاب قالوا اطیرنا بک گفتند انکروه که فال بد گرفتیم بتو و بمن
معک و هر که با تست از کردیگان یعنی تو و اتباع تو بر ما یمن ندارید چه تا اخذ دعوت و حجت کرده اید بخطی و جوع و ارزانی و سنگ تقرب
و پریشانی میان ما افتاد و از یکدیگر جدا گشته شدیم قال گفت صالح با ایشان که طائرکم فال بد و شامت شما عند الله از نزد خدا
یعنی از نحوست و بلیه از نزد خدا بشما رسیده است بسبب کفر و عصیان شما پس بتو و ایمان میرسد بشما آنچه میرسد بشما نه بمن ما باشد بل انتم
قوم تفتنون بلکه شما گروهی هستید که آزموده میشوید یعنی شما را میآزمایند بخیر و شر و دولت و نکبت و سختی یعنی خدا با شما معامله
آزمایندگان میکند تا بر عالمیان واضح شود که در ایام دولت نعمت شکر گذاران مشغول میشوید و در ایام محنت و بلیه صابر و راضی میکنید و از اعمال قبیحه که باعث این محنت است زمیاد میشوید و نه در شهر که شما
بود از زمین حجر تسعة رهط نه نفر از اشراف و اکابر قوم و اشرار ایشان که رؤسای ایشان قدار بن سالف بود یفسدون تباهی میکردند
بکفر و معاصی فی الارض در زمین حجر ولا یصلحون و بصلاح نمیآوردند کار خود را یعنی افساد ایشان از شوب زنان سلام خالی بود
و هر آنچه از ایشان صادر میشد محض فساد بود و این نه کس رئیس عقرناقه شدند و چون عقرناقه کردند از صالح وعید عذاب شنیدند قالوا گفتند
با یکدیگر تقاسموا بالله در حالتیکه سوگند خورده بودند بخدا بطریقیکه نزد ایشان معتبر بود یعنی بعد از سوگند گفتند لنبیتنه
هر آینه شبیخون میکنیم بر صالح و اهله و کسان او را بکشیم و او را نیز در معرض زوال افکنیم ثم لنقولن لولیه پس هر آینه بگوئیم ولی
خون او را ما شهدنا ما حاضر نبودیم و مشاهده نکردیم ما مهلک اهله هلاک شدن کسان او را و حضور بکلام میخوانند یعنی در موضع
هلاک ایشان نبودیم چه جای آنکه ما متوجه خون ایشان شده باشیم پس از هلاک چه خبر داشته باشیم و انا لصادقون و بدرستیکه ما راستگویانیم
در آنچه گفتیم و مکروا مکرا و مکرنا مکرا و مکر کردند مکر کردنی و مکر کردیم مکر کردنی یعنی چنانکه مکر را بدایشان رسانیدیم با آنکه مکر ایشان را
سبب هلاک ایشان ساختیم و هم لا یشعرون و حال آنکه ایشان آگاه نبودند و شعور نداشتند بآن از ابن عباس مرویست که صالح در مسجد داشت که
غار و شبها تا روز در آن مسجد نماز گذاردی و این نه کس که مذکور شد گفتند عده عذاب ما بقول صالح سه روز دیگر است پیش از وقوع این بلا
کار صالح را بشتابیم پس اول شب آن غار آمدند و در کمین نشستند تا چون صالح در آید او را بکشند حق تعالی فرشتگان را فرستاد تا بر هر یکی از ایشان سنگی
فرو فرستادند و همه را بکشتند صالح از مکر ایشان خلاص یافت و روایتی آنست که حق تعالی فرمود که سنگی بر دهان غار انداختند و آنرا بپوشیدند
ایشان در آنجا هلاک گشتند باقی کفار بصیحه جبرئیل هلاک شدند فانظر کیف کان پس بنگر که چگونه بود عاقبة مکرهم
سرانجام مکر ایشان از تکذیب و عناد و جحود و استکبار و ایذاء و اهانت صالح و اهل او انا دمرناهم بدرستیکه ما هلاک کردیم این نه تن را در غار و
قومهم و باقی قوم ایشان را اجمعین همه بصیحه جبرئیل فتلک بیوتهم پس آن خانهای ایشان که در زمین حجر که شهر صالح است خاویة
در حالتیکه خالیست یا منهدم افتاده بما ظلموا بسبب ستم کردن و از حد در گذشتن ایشان که کفر و عناد بود ان فی ذلک بدرستیکه در آنچه ما بنمود
کردیم لآیة هر آینه علامتیست لقوم یعلمون مر گروهی که دانند آنرا تا بدان پند گیرند ابن عباس مرویست که میبیاید در کتاب خدا که ظلم خانهای
خراب میکند پس این آیه را تلاوت فرمود و در تفسیر اهل البیت مذکور است که ظلم آل محمد است که حق ایشان را از بیوت و مدافن ایشان نمانده
آنچه در عقب خود گذاشتند در دنیا لعن و لعنت است و در آخرت عقوبت عذاب الیم و آنچه گفتیم و انجینا الذین آمنوا و رهانیدیم آنانرا که گرویده بودند بصالح و کانوا یتقون و بودند که پرهیز میکردند از کفر و معاصی بکمر ایمان و صلاحیت و تقوی از مقاتل نقلست که در
وقت هلاک قوم ثمود مردی را جراحتی بر دست بدید آمد بقدر ناخنی و زود اول سرخ و روز دوم زرد بود و روز سیم سیاه گشت و روز چهارم
شکافته شد و در عقب این جبرئیل آمد و بانگ بر ایشان زد بر جای بمردند مؤمنان که نجات یافتند چهار هزار بودند صالح ایشانرا بحضرموت برد
و در آنجا بجوار رحمت الهی پیوست و بعضی این زمین را حضرموت گفتند یعنی حاضر شد آنجا موت صالح و بعد از ذکر قصه انبیا احوال لوط مذکور میشود
کر و لوطا و فرستادیم لوط بن هرون را بقوم خود ش اذ قال یاد کن چون گفت لقومه مر گروه خود را از روی انکار و استهجان اتأتون الفاحشة
آیا میآیید بعمل زشت یعنی لوط قوم خود را گفت میآیید بر آن عمل زشت که فواحش است و انتم تبصرون و حال آنکه
شما میدانید زشتی آنرا یا آنکه میبینید آنرا یعنی بمباشرت در مواجهه یکدیگر آنرا میکنید پس در بیان حشر گفت ائنکم لتأتون الرجال آیا
شما میآیید بمردان شهوة از روی شهوت من دون النساء بجز از زنان که مر شهوت مخلوقند چه حکمت در مواقعت طلب نسل است نه قضاء
حاجت شهوت بل انتم بلکه شما قوم تجهلون گروهی هستید که نمیدانید عاقبت این فعل قبیح را یا فعل شما بفعل کسیست که سفیه
جاهل باشد تمیز میان قبح و حسن نتواند کرد فما کان جواب قومه پس نبود جواب گروه لوط الا ان قالوا مگر آنکه گفتند با یکدیگر

خائیکه متفق الکلمه بودند اَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ بیرون کنید کسان لوط را مِنْ قَرْیَتِکُمْ از دیه خود که شما هستید اِنَّهُمْ اُناسٌ یَتَطَهَّرُونَ
بدرستیکه ایشان مردمانی اند پرهیزکار از افعال ما یعنی که خود را پاک میدانند از آن و ما را پلید میخوانند ابن عباس فرمود که اینرا بر سبیل استهزا میگفتند
فَاَنْجَیْناهُ پس نجات دادیم لوط را وَاَهْلَهُ و کسان او را یعنی دختران او را اِلَّا امْرَأَتَهُ مگر زن او را که قَدَّرْناها عنده که بودیم حکم
فرمودیم بودن او را مِنَ الْغابِرِینَ از باقی ماندگان در عذاب با قوم لوط بجهت کفر و سخن چینی او وَاَمْطَرْنا عَلَیْهِمْ و باران بیم کردیم بر ایشان
از زبر و زیر شدگی موتفکات مَطَرًا باران از سنگ فَساءَ پس بد باران بود مَطَرُ الْمُنْذَرِینَ باران بیم کرده شدگان که فتنه
بیم کنندگان کردند در صدا بدا و از ایشان شدند پس گفتیم لوط را بعد از هلاک ایشان قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ بگو ستایش مر خدا را است اصلا
کفار وَسَلامٌ عَلَی عِبادِهِ و سلام بر بندگان او الَّذِینَ اصْطَفَی آنانکه برگزید ایشان را خدا بنگاه داشت خود از فواحش و نجاة
داد از عقوبت و قول اکثر و اصح آنست که مراد باین امر محمد پیغمبر ما است که چون حضرت حق سبحانه و تعالی در این سوره قصه‌ها یکه دانستن آنها قدرت
چون قصه موسی اختصاص رسالتها بانکه چون قصه سلیمان و مشتمل بر اهلاک اعدا و نصرت اولیا چون قصه صالح و لوط بود که فرشتگان و قوف
بر این متضمن نعمت عظیمه است بین بجهت این و بر ایجاد الهی امر کرد و بسلام بر بندگان برگزیده او از انبیا یا عامه مؤمنان با صلاح در تفسیر
اهل البیت آمده که ائمه معصومین اند از اهل بیت و کدا ایشان سالم است از نوث علایق و سلامتی خاص ایشان فکر خلاق تواند و سلام
را بواسطه شنوند و فرا سلام را بواسطه خواهند شنید که سلام قولا من رب رحیم در این آیه ترغیبست بر انکه در سخن گفتن ابتدا بحمد خدا
و صلوات و سلام شود کند تا بیمن این ان سخن مقبول سامعان گردد و لهذا از باب تعلیم خطبا و ادبا در اوایل رسایل و کتب خطب
و سایر مقاصد همین طریقه مرعی میدارند چنانچه حقتعالی بعد از این بر اثر مقصود شروع کرد بر سبیل الزام حجت کفره فرمود که آیا اَللّٰهُ خَیْرٌ
خدا بحق بهتر است در ثنا و پرستش اَمّا یُشْرِکُونَ یا آنچه انبا میکنند مشرکان با خدا و از بیطیبا است که هیچ چیز مرتب نمیشود از عبادت
آنچه بان شرک کرده اند تا موازنه توان میان ان و میان آنکس که مبدء جمیع چیزها است خالق و مالک همه ان در خبر است که چون دسوم این آیه
تلاوت نمود فرمود که بل الله خیر و ابقی و اجل و اکرم بعد از ان تعداد خیرات و منافع خود میکند که آثار رحمت و اسعه و نعمت و الطاف عامه
و قدرت قاهره او تا بندگان از بادیه ضلالت و جهالت و شرک در گذرند باو و خدا بینند او و هند منیر مایند بهر تقاضا از کلام سابق
اَمَّنْ خَلَقَ یعنی بلکه بهتر است از هر چه کفار میپرستند آنکه بیافرید السَّمٰواتِ وَالْاَرْضَ آسمانها و زمینها را
که اصلند در مکان و مبادی منافع بندگان و معیشت ایشان وَاَنْزَلَ لَکُمْ و فرو فرستاد برای شما مِنَ السَّماءِ از آسمان یا ابر
ماءً آبی که باران است فَاَنْبَتْنا بِهِ پس برویانیدیم بدان آب حدائق بوستانها ذاتَ بَهْجَةٍ که خداوند تازگی است و آورده
و با انواع اثمار و اشجار و غذا از غیب بتکلم برای تاکید اختصاص این نعمت بخدا و نفی مایم که توانایم و بس در رویانیدن بوستانها از زیبا
و نیکو از آب باران مَا کانَ لَکُمْ نیست مر شما را اَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَها آنکه برویانید درختان بوستانها را ءَاِلٰهٌ مَعَ اللّٰهِ
آیا هست خدا با خدا بحق که متعالی و باشد در افرینش این اشیا چه ان متفرد است در ایجاد بلکه هم بلکه مشرکان قَوْمٌ یَعْدِلُونَ گروهی اند
که میل میکنند از حق که توحید است اَمَّنْ جَعَلَ الْاَرْضَ قَرارًا این بدل خلق است یعنی بهتر است از خدایان باطله آنکه زمین را قرارگاه آفرید
و در آب گذاشت بنوعیکه آنرا از مبدا آب بر روی او در دو تسویه فرمود بر وجهیکه قرار داشت و در آب بر آن حاصل میشود وَجَعَلَ خِلالَها و پیدا کرد
در میان زمین آنها را جویها آب روان که میان شاهیدان زراعت میکنند جعل لها و افرید برای استحکام زمین رواسی کوههای بلند که
در کنار معان حاصل میشود و از تحت آن چشمها میجوشد وَجَعَلَ و گردانید بَیْنَ الْبَحْرَیْنِ میان دو دریا عذب و ملح حاجزا مانعی که بهم آن
یکدیگر خلط نشوند و بنا این در دسوم القرآن گذشته ءَاِلٰهٌ مَعَ اللّٰهِ آیا هست یعنی نیست خدا با خدا بحق که در خلق این چیزها با او و
نماید بَلْ اَکْثَرُهُمْ لا یَعْلَمُونَ بلکه بیشتر اهل شرک نمیدانند که خدا متفرد است در آفرینش این چیزها و هیچ چیز با او در اشراک نیست
لاجرم بشرک قایل شده اند اَمَّنْ یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ بلکه بهتر است از شریکان ناتوان کسیکه اجابت کند بیچاره و درمانده را یعنی بنا از دعا
چون خواند او را مضطر کسیست که او را هیچ حیله و وسیله نباشد مگر حق تعالی یا کسیکه دل از همه خود برداشته باشد چون غریق که پناه کرده شده
بپناهان یا بیچاره نا امید از همه جا در درد اند که شیخ داود یمانی بعیادت بیمار رفت بیمار گفت ای شیخ دعا کن برای شفای من شیخ گفت تو دعا کن که مضطری
و اجابت بدعای مضطر نزدیکتر است زیرا که نیاز تو بیشتر است و حق تعالی نیاز بیچارگان را دوست میدارد چه اگر نیاز مند بیچاره دعا کند و اجابت
میفرماید وَیَکْشِفُ السُّوءَ و بر میدارد بدی را یعنی دفع میکند از او آنچه مبتلا است اما اجابت او موقوف بشرط مصلحت است چنانچه در آیه
انعوذ اشجب یکی مبین شد وَیَجْعَلُکُمْ و میگرداند شما را خُلَفاءَ الْاَرْضِ خلیفه‌ها در زمین یعنی شما را جانشین پیشینیان سازد
و زمین را از ایشان بتصرف شما در آورد ءَاِلٰهٌ مَعَ اللّٰهِ آیا هست با خدا خدایی که در این کارها با او کند یعنی نیست شاید
قَلِیلًا مَا تَذَکَّرُونَ اندکی پند میپذیرید یا خدا را یاد میکنید و از کرمتند که میشوید اَمَّنْ یَهْدِیکُمْ بلکه بهتر است آن بنا نامه
آنکسیکه راه مینماید شما را فِی ظُلُماتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ در تاریکیها بیابان و دریا بوسیله کواکب علامات راه و ظلمات شب یعنی آنکس که
راه بشما مشتبه شود و طریق بر شما مشکل از نمیدانید شما را مهتدی میسازد وَمَنْ یُرْسِلُ الرِّیاحَ و آنکسیکه میفرستد بادها را بشرا
نعمتیکه مژده دهنده است بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ پیش از رحمت او که باران است ءَاِلٰهٌ مَعَ اللّٰهِ آیا باشد خدایی با خدا بحق که یاری

دهد مثل این یعنی نباشد چه او یکانه است در خلق همه اشیا تعالی الله بزرگست خدا و برتر عما یشرکون از آنچه انباز میکنند کافران
چه قادر خالق ممکنات است از مشارکت عاجز مخلوق ام من یبدؤا الخلق بلکه هر آینه آنکس که مبدأ خلق است در معبودان مکه یا آنکه که میآفریند از عدم بوجود
میآورد خلق را ثم یعیده پس اعاده کند باز او را بعد از آن در روز قیامت و از نو بیافریند او را و من یرزقکم و آنکس که روزی میدهد شما را من
السماء از آسمان باران یا از ابر والارض یا باستیاء و از زمین شما را روزی میدهد ءاله مع الله آیا خدا هست شریک با خدا تا بحق که این
کارها تواند کرد قل هاتوا بگو بیاورید برهانکم دلیل و روشن خود را بر اینکه کسی غیر الله هم بر این قدرت دارد ان کنتم صادقین اگر هستید
راست گویان در آنکه الهی و یکی هست چه کار تا دلیل آورد الوهیت است و آن غیر حق را ثابت نیست قل بگو بجهت لا یعلم نمیداند من فی السموات
والارض هر که در آسمان و زمین است از ملائکه و جن و انس الغیب پوشیده نامده الا الله لیکن خدا میداند چنانچه قدرت کامله مخصوص او
علم شامل هم نیز بدو اختصاص دارد و ما یشعرون و نمیدانند الفاظ که در آسمان و زمین اند ایان یبعثون که در کدام وقت برانگیخته خواهند
شد چه این از علم غیب است که جز او سبحانه بآن عالم نیست و نزد بعضی این آیه در باره مشرکانست که رسول را از وقت قیامت سؤال کردند پس معنی
آنست که نمیدانند جمیع در میان که قیامت کی قائم شود بعد از آن بجهت اعتبار در نفی علم بآن بل ادارک علمهم بلکه نیک رسید و استحکام یافته علم ایشان
فی الآخرة در وقوع آخرت بحجج آیات عقلیه و نقلیه که اسباب علم ایشانست بر وقوع آن با وجود این همه آنکه حق دانستن آنست از اندانستند
پس چگونه عالم باشند بوقت وقوع آن قیامت که از امور غیبیه است که اصلا علم باسباب آن ندارند یا نهایت علم ایشان همین است که آخرت واقع خواهد شد
با دلائل عقلیه و نقلیه و از ابعاد در نگذشته بوقت معین بر وقوع آن و از این عبارت دیگر وصف ایشان باستحکام علم و تجاهل آن در آخرت بر سبیل
سخریه است و استهزا همچنانکه شخصی باستهزا بنادان بزرگی گوید چه نیک دانستی و گوید بل بمعنی هل است در اینجا بمعنی ام یعنی آیا نمود و بر تقدیر
استفهام بمعنی نفی است یعنی نرسید کامل نشده است دانش ایشان در وقوع آخرت و کما ینبغی از اندانستند بل هم فی شک بلکه ایشان در شک
و تردد اند منها از وقوع آن مانند کسیکه متحیر باشد بر وادی دلیل بر آن نیابد بل هم منها بلکه ایشان از آخرت عمون نابینایند یعنی چشم دل ایشان
از مشاهده دلایل بعث کور پوشیده است چه عدم تأمل و تفکر در آن و قال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر شدند از روی انکار و استبعاد
بسبب عدم تدبر و تفکر در آیات بتدبر و حقیقت بعث ءاذا کنا ترابا آیا چون گردیم ما خاک و آبا و پدران ما نیز خاک اگر ما
ائنا لمخرجون آیا ما بیرون شدگانیم از گور ما لقد وعدنا بدرستیکه ما وعده داده شده ایم هذا این حشر و نشر را نحن و آبا و ما و پدران ما من
قبل پیش از وعده محمد ان هذا نیست این وعده ما الا اساطیر الاولین مگر افسانه های پیشینیان که بمجرد سخن و موهوم است و حقیقتی ندارد
قل بگو ای محمد بایشان که سیروا فی الارض بروید در زمین تا مل کنید با رجوع و اعتبار و موقعات فانظروا پس بنگرید که کیف کان عاقبة
المجرمین چگونه بود سرانجام گناهکاران و کار ایشان بکجا رسید تا از آن عبرت گیرند بترسند از آنکه مثل آن بشما واقع شود بعد از آن بجهت تسلیه حبیب
خود که کفار قریش تکذیب او میکردند و آنچه میکردند و آنچه میگفتند فرمود که ولا تحزن و اندوهناک مشو یا محمد علیهم بر تکذیب و اعراض مشرکان
ولا تکن فی ضیق و مباش در تنگی مما یمکرون از آنچه مکر میکنند ایشان که من نگاه دارنده توام و ترا از شر ایشان در پناه خود نگاه دارم
و مکر ایشان را از تو دفع نمایم و ترا بر ایشان غالب گردانم و یقولون و میگویند کافران بتو و اصحاب تو متی هذا الوعد کی خواهد بود
این عذاب موعود که عقوبت دنیا و آخرت است ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان بآن قل عسی ان یکون بگو شاید یعنی امید است
که بحکم الهی ردف لکم از پی زاید شما را و بدعقب بشما پیوندد بعض الذی تستعجلون برخی از آنچه شتاب میکنید نزول و حلول آن را
و آن عذاب نزدیک بود یا لحظه و ان ربک و بدرستیکه پروردگار تو لذو فضل هر آینه خداوند فضل و احسان و شفقت و رحمت علی الناس
بر مردمان که تعجیل نمیکند در عقوبت ایشان بکفر و معاصی ولکن اکثرهم ولیکن بیشتر ایشان لا یشکرون سپاس داری نمیکنند و حق نعمت را
عذاب را نمیشناسند بلکه از غایت جهالت که دارند استعجال وقوع آن میکنند و ان ربک و بتحقیق که پروردگار تو لیعلم هر آینه
میداند ما تکن صدورهم آنچه پنهان میدارند در سینه های کفار از حقد و حسد و مکر و ما یعلنون و آنچه آشکارا میکنند از تکذیب و
تو پس ایشان را بر آن جزا و سزا خواهد داد و عقوبت بر دوزخی و ما من غائبة و نیست هیچ پوشیده از حوادث و نوازل و غیر آن فی السماء و
الارض در آسمان و زمین الا فی کتاب مبین مگر که نوشته است در کتابی روشن باز روشن شناسنده آنچه در او است مگر کسی که مطالعه آن میکند
از ملائکه که در لوح محفوظ است ان هذا القرآن بدرستیکه این قرآن یقص علی بنی اسرائیل میخواند بر بنی اسرائیل یعنی بیان میکند
برای ایشان بر اکثر الذی بیشتر از آنچه از روی جهالت هم فیه ایشان در آن یختلفون اختلاف میکنند بخلاف یکدیگر سخن میگویند
چون تشبیه و تنزیه و مقتضا و احوال معاد جسمانی و روحانی و صفات بهشت و دوزخ و قصه عزیر و مریم و عیسی و نبی مبشر بهم در توریت که حضرت خاتم است
چه بعضی از ایشان میگفتند که آن یوشع است و جمعی دیگر بر آن بودند که زمان ظهور ایشان بعد از این خواهد بود و غیر آن از احکام مختلفه و آنچه بعضی
مانند که کتاب ایشان را خوانده بود و بآن خبر میداد و انه لهدی و بدرستیکه او هدایت نماینده است و روشن شناسنده و رحمة و بخشایش نعمت
للمؤمنین برای گروه گرویدگان بسوی ایشان که بر آن متفق اند غیر آن ربک بدرستیکه پروردگار تو یقضی بینهم داوری و حکم فرماید بین ایشان اهل
اختلاف از بنی اسرائیل و میان آنانکه بقرآن گرویده اند بحکم خود و هو العزیز و اوست غالب که حکم او را رد نتوان کرد العلیم
دانا بحقیقت آنچه حکم میکند بحکم و مصلحت آن و چون دانستی آنچه که حضرت خاتم در میان اهل حق و باطل حکم خواهد کرد و هر باب از فرق خواهد

از فتوکل علی الله پس توکل کن بر خدا و از فتنه دشمنان و معاندان باک مدار و اندیشه مخور از همه و خواطر و بال را از دل مدار انک
بدستیکه تو علی الحق المبین بر روشنی راستی یعنی بیقین راه نور راستست و کار تو درست و حق و لیست توکل از منطق اهل ایمان
در این خطاب داخلند اگرچه ظاهر خطاب بحضرتست بعد از آن تشبیه کفار میکند بمردگان و میگوید انک لا تسمع الموتی بتحقیق که
تو سخن نمیتوانی شنوانید مردگان را یعنی مردگان کفر فهم سخن تو نمیتوانند کرد و اعتقاد آن ندارند و لا تسمع الصم الدعاء و نمیتوانی
شنوانید کران را خواندن و آواز دادن یعنی ایشان مثل آدم کرانند مرده شنوانیست اذا ولوا مدبرین در حالتیکه پشت بر کرانند گانند
ناشنیدن خصوصا کرانی که بر گردد بر پشت داعی خود کند در اینحال استماع همچنین کافران استماع ندا نمیکنند زیرا که بسمع قبول نمیشنوند بان پند
نمیگیرند تدبر در آن نمینمایند همچنین کرانرا آواز خواننده خود نمیشنود خصوصا در وقت پشت کردن و اعراض نمودن چه با عدم اعراض مظنه
استماع هست در حین اعراض طمع منقطع است از استماع و همچنین کافر را قبل از اعراض امید استماع باو میتوان داشت اما چونکه بمجرد اعراض
اعراض نمود طمع استماع از او بالکلیه قطع شد پس کافر مصمم بکفر مانند میت باشد در عدم قبول هدایت و مثل اصم در عدم استماع دعا و ما
انت بهادی العمی و نیستی تو راه نماینده کافران عن ضلالتهم از گمراهی ایشان چه هدایت حاصل نمیشود مگر بعد از ایشان منفعو
یعنی چون کفار بجهت فرط عناد و استکبار و استعمال قوه متفکره نمیکنند در آیات واضحه که موصل است الی الحق و از منزل نجات پس بجهت عدم بصر
راه نمیبرند بمقصد ذکر اهل خود متحیر و سرگردان میمانند ان تسمع نشنوانید یعنی شنوانیدن تو فایده ندهد الا من یؤمن بآیاتنا مگر
کسیکه بگرود بآیات ما یعنی بالحق کند بنظر کردن و تامل نمودن در آیات بینه و معجزات واضحه فهم مسلمون پس ایشان گردن نهادگانند فرمان
ما را و اذا وقع القول و چون واقع شود گفتار که آن وعده عذابست علیهم بر ایشان یعنی چون واقع و لازم گردد آنچه بکفار آن وعده داده میشد
از بعثت شور و یا چون حکم الهی صادر شود بوقوع عذاب کفار از ابو سعید خدری روایتست که چون دنیا دست از امر بمعروف و نهی از منکر باز دارند هیچ
کدام عمل نکنند واجب شود بایشان غضب الهی و اول مواخذ شوند بعذاب که از جمله آن اینست که اخرجنا لهم بیرون آوریم برای ایشان دابة من
الارض جنبنده از زمین که تکلمهم سخن گوید با ایشان بزبان عربی فصیح ان الناس کانوا بآیاتنا بدرستیکه مردمان بودند که بسخنان ما از وعده
و وعید بحشر و نشر ایمان لا یوقنون متیقن نمیشدند و از یقین تصدیق آن نمیکردند خرج دابة الارض سر
ایشان از زمین نمود در روایتست آمده که آن از میان مسجد مکه بیرون آید مومن را از ایمان او و کافر را از کفر او خبر دهد در اینحال تکلیف مرتفع شود و توبه
قبول نکرد و عبد الله عمر روایت کرده که هیچ مومن نباشد مگر که دابة الارض او را مسح کند بهیچ منافق نبود مگر که او را خطم کند در میان
مرسما شود جنبه مومن باشد بیرون آید جهت بر کعبه قطع روایت کند که حضرت امیر المومنین را از این دابة الارض پرسیدم فرمود که بخدا که او را دم نیست
و مخاطم داشته باشد این مشهور است که این بشر خواهد بود و صاحب قدر و رد که چون دنیا نزدیک باخر رسد حق تعالی دابه را از زمین بیرون آورد چنانچه
ناقه صالح را علی نبینا و علیه السلام از سنگ بیرون آورد و این دابه گویا باشد در حدیث آمده که خروج دابه و طلوع آفتاب از مغرب متقارب
باشد هر کدام که پیش بود آن دیگری عقبش ظاهر گردد و از ابن عباس منقولست که از اشراط ساعت اول آیات سماوی طلوع شمس بود از مغرب و از آیات
ارضی خروج دابه که طول آن شصت گز باشد چهار قائمه داشته باشد موی از دو بازو بر اعضای او باشد مانند موی پیچه مرغ و دنبال
داشته باشد در نزد وی عصای موسی و خاتم سلیمان در دست او باشد و چون دیده طالب را داغ نماید و چون دیده مومن را نورانی گرداند در حدیث
ابن عباس نیز نقل کرده و در کشاف از ابن جریج که شبیه بسگ و بود و در عین اعلی او دو که چشم او چون چشم خوک و گوش او چون گوش فیل
و شاخ او مثل شاخ گاو کوهی باشد و دنبال و چون پلنگ و شتر مرغ و سینه او چون سینه شیر و پهلو چون پهلوی گربه و زرد
چون زنبور و قوایم او چون قوایم شتر مابین دو فصل پر از ذکر باشد بدرازی آدم و هر دو آن مختلف باشد و مابین هر دو قرن او
یکمرتبه بیرون آید میان صفا و مروه یا گوید بیا که در حوالی مقام است یا از دامن صفا و از بحر سدم و در حدیث آمده که از اعظم مساجد یعنی مسجد
الحرام بیرون آید در کتاب علامات الساعه مذکور است که از رکن خانه کعبه بگشاید مردم باو نگرند او مانند آفتاب بر کند بلند شود و بعد
از سه روز تمام بیرون آید از امیر المومنین مرویست که تا سه روز یا از ثلث او بیرون نیاید حسن بصری گفته که خروج آن تمام نشود مگر بعد
از سه روز و بعضی گفته اند که جز سه روز بیرون نیاید و روز اشهر آنست که تمام او بیرون آید در موضع صفا با آواز بلند سیصد کند که اهل مشرق
بشنوند بهمین طریق در مغرب و شام و یمن هر عصای موسی مسح کند در خشان گردد و خاتم سلیمان در میان دو چشم کافران مالد در ایشان سیاه
شود و کسی در زمین نماند مگر که سفید و روشن باشد مردم یکدیگر را بنام لقب خوانند بلکه بسفید روی گویند ای مومن و بسیاه روی گویند
ای دوزخی و از بعضی معتبران بر این وجه گفته اند که چون واقع شود قول ما بر ایشان از کافران بیرون آریم دابة الارض را و از ابو هریره
مرفوعا روایتست که از رسول شنیدم که فرمود که این دابه دارای سه توبه خروج باشد یکبار با عصا مدینه بیرون آید خبر افتد در بادیه نشین شود اما بمکه
نرسد بعد از زمان طویل قریب بمکه بیرون آید باز سیم مرتبه در مسجد الحرام بطواف مشغول باشند و از جانب از مسجد بیرون آید که میان رکن اسود و باب
بنی مخزوم باشد مردم از او بترسند و بگریزند و جمعی که خدا ترسند پیش او روند و بقا ایشان روشن شود مانند ستاره درخشان گردد و
بعد از آن روی بنواحی ارض نهد هر که او را جویا شود نرسد کسیکه از او گریزد از او فوت نشود و کسیکه دشمن خدا باشد از او بترسد چنانچه خود را بوی نماید که
نماز میکند و از پس پشت او در آید گوید اکنون نماز میکنی پس داغ بر روی او نهد بامر و نماید در سفر و حضر با ایشان بود و در ملاقات ایشان

مشارکت کند مؤمن را از کافر نشناسد و دابة الارض را خاطر کند از حسن بصری روایت کنند که موسی از خدا درخواست تا دابه را بوی
نماید مستسقا و زمین را شکافت و امیشد با خلق و منظر مهیب و طلع موسی از او بترسید دعا کرد تا بجای خود رفت و در بعضی از اصحاب ما این کلمه
از خروج حتی الامر از زمان صلوا تا قد علیه الکریم مهکا این امت در خطبه لیث از امیر المؤمنین و اشد که دابة الارض هو بدا ینقول
تخبیری باین اسم بجهت آنست که دابة الارض بعنی دابة الارض است یعنی چون حکم الهی بخروج او صادر شود فی الفور از مکمن غیب بیرون رود و در
ساعت نماید در اندک فرصتی در زمین ظاهر نماید حذیفه روایت کرده که رسول را پرسیدم که خروج وی از کجا باشد فرمود از مسجد که از آن بحر و باخر
نباشد زمین خدا یعنی مسجد الحرام عیسی از آسمان نزول کند در نماز بوی اقتدا کند و چون طواف کند همه با وی طواف کنند زمین در زیر قدم ایشان بجنبد
چنانکه قندیلها جنبد که ناگاه مصفا بشکافد از آنجا بیرون آید مؤمن را بنام ایمان و کافر را بنام کفر خواند مؤمن را نقطه سفید بر روی زند که همه روی او از آن
نورانی گردد و کافر را نقطه سیاه که همه روی او از آن سیاه شود و باقی علامات قرب قیامت و تفصیل احوال مهدی در کتاب غیبت مذکور است خاصه
که حضرت بعد از ذکر علامات قیامت بیان آن روز میکند وَيَوْمَ نَحْشُرُ و یاد کن روزی که حشر کنیم مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ از هر امتی فَوْجًا گروهی میکنیم و شمار
ایشان باشند مِمَّنْ يُكَذِّبُ از آنها که تکذیب کرده باشند بِآيَاتِنَا بآیات کلام یا دلایل قدرت و اختصاص ما را فَهُمْ يُوزَعُونَ پس ایشان داشته
شوند تا ادخال و اراده قوم بدیشان رسند همه را بیکبار بدوزخ برند و یا ایشان را باز دارند تا حساب و شدت حساب و تعذیب بعضی و عذاب بجهت غوایه
و ضلالت و اغوا و اضلال ایشان و اصحاب ما بر آنند که این روز در دنیا باشد نه روز قیامت زیرا که در روز قیامت همه را حشر خواهند کرد بعضی از ایشان
حشر نمایند و منهم احدی از روز غیر حشر باشد این دلیل باشد بر صحت رجعت از امام جعفر صادق پرسیدند از رجعت گفت هر که ایمان محض
و کفر محض داشته باشد او را باز گردانند زنده کنند در دنیا نیز و از اهل البیت اخبار متعدد در اثبات کثیره واقع شده که حضرت از زنده گردانند در
وقت قیام آل محمد جماعتی از دشمنان ایشان که در دشمنی نهایت رسیده باشند جماعتی از مخلصان که در دوستی مرتبه کمال رسیده باشند تا داد
ایشان را بستاند از دشمنان ایشان پس بجهت مخلصان ثواب نعمت و مغفرت و مرحمت فرمایند مبتهج شوند بظهور دولت و اعدای خود را بکشند دشمنان مذلت
و خواری خود را ببینند و علو کلمه تمام و بشمشیر انتقام تحصیل کنند حاصل که میفرماید که بعد از اجتماع همه مردم حق را اجابت کنند
تا چون بیایند بوقت حساب قال گوید خدا بایشان از روی امانت و سرزنش و نکوهش آکذبتم بآیاتی آیا بدروغ داشتید آیات مرا بادی الرای
وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا و در حالتیکه احاطه نکردید بدان علما از روی دانش یعنی در آن تامل نکردید بجهت حساب و جواب اعلم شما بکنید و سند حقیقت
آنرا بیابید أَمَّاذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ یا آن چه چیز بود که شما بودید میکردید بعد از آنکه تفکر نکردید در صحت آن و طلب معرفت آن ننمودید و اعمال خود
و بی تامل در آن حکم بتکذیب آن کردید این از تسکیل ایشانست زیرا که ایشان غیر از تکذیب چه کار دیگر نکرده بودند تا بگویند فعلنا غیر ذلک
که ایم غیر از این و بنا بر تفسیر ما از ائمه معصومین اند یعنی حضرت ایشان را در روز رجعت حشر کند همه را در روز باز دارند تا چون خاصه شیعه
بایشان ندا کند بواسطه ملکی که با کسانیکه حق من بودند بر اعدای شما نصب کرده بودم بدروغ داشتید بدون تفکر و تامل در حقیقت آن
وَوَقَعَ الْقَوْلُ و واقع شود گفتار یعنی فرود آید عَلَيْهِمْ بر ایشان بِمَا ظَلَمُوا بسبب ستم و از حق و ذکر سخن ایشان که تکذیب آیات
چه عذاب بود فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ پس ایشان سخن نگویند بعذر خواهی بجهت مشغول بعقوبات تا سخن و پاسخ نگفتن مهلت
باشند که الیوم نختم علی افواههم و باز در جواب چیزی نتوانند گفت که بر ایشان حجت باشد نفع بایشان نرساند و از آن تبیین فتد خود میکنند
در بعث منیفرماید که أَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند ندانستند منکران حشر أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ آنکه گردانیدیم شب را یعنی فرمودیم لِيَسْكُنُوا
فِيهِ تا آرام گیرند در او بخواب استراحت وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا و ساختیم روز را روشن تا در طلب معیشت مشغول و بکسب قیام نمایند إِنَّ فِي
ذَٰلِكَ بدرستیکه در اینکه مذکور شد از فرق لیل و نهار لَآيَاتٍ هر آینه نشانها است بر بعثت تو و از سال رسل لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ
مر گروهی را که تصدیق کنند بگروند بخدا و رسول بجهت دلالت آن بر آنکه تعاقب نور و ظلمت بر وجه مخصوص که غیر متعین است بدانند نیست مگر
بقدرت قادر و بدانکه هر کسیکه قدرت دارد بر ایجاد ظلمت بنور در ماده واحده و قدرت دارد بر ایجاد نور و وجود در مواد ابدان وَيَوْمَ و یاد کن روزی
را که يُنْفَخُ فِي الصُّورِ دمیده شود در صور که شاخ است طول در عرض آن قرع بین ترسند از هول و هیبت آن مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ
هر که در آسمانها است از ملائکه وَمَنْ فِي الْأَرْضِ و هر که در زمین است از جن و انس و سایر حیوانات از بوذر روایت کرده که رسول فرمود که
چون خدای تعالی از خلق آسمان و زمین پرداخت صوری بیافرید باسرافیل داد و او را در دهن گرفت و چشم را بر عرش گماشت تا فرمان الهی در رسد
که صور دم زند من گفتم یا رسول الله صور چه باشد فرمود شاخیست از آن دور او مقابل آسمان و زمین است و اسرافیل سه بار صور دمد یکی نفخه فزع
باشد و آن اینست که در این آیه مذکور شد و دوم نفخه صعق و سیم نفخه احیا پس اول که اسرافیل را فرماید که دم در صور دمد چه در آسمانها و زمین
باشند بترسند کوهها بجنبش در آیند چون کرد بر هوا روند و زمین از جای خود بجنبد و بر جهد که اصلا قرار نگیرد مانند کشتی در دریا و آب فتد بر آن
و بجنبد که باد سخت و او خود نگوید تعم یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما ارضعت تا آخر یعنی مادران از هول فرزندان شیرخواره را فراموش کنند
و زنان آبستن بچه بیندازند و کودکان از ترس پیر شوند شیاطین از فزع آن بترسند با قطار زمین روند فرشتگان تا زمین بروند و ایشان را
تا باز بجای خود رسانند همه مردم مدهوش و متحیر شوند و این باشد که زمین شکافته شود و شق شق گردد و چون در آسمان نگرند مانند پشت گاو
بینند پس شکافته گردد و شتابان در هر زمان آفتاب ما گرفته شود پس اسرافیل را فرماید تا بار دیگر صور دمد این نفخه را صعق نامند

در اسمان و زمین باشد بمیرد مگر جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و حاملان عرش پس بعزرائیل ندا رسد که چه کس باشد که مانده است
گوید همین من و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و حملهٔ عرش تو که خداوندی و مرا از وصمت فنا و زوال بجبرئیل و میکائیل خطاب آید که بمیرید
الحال بمیرند حاملان عرش را نیز ندا رسد که مو تو اهم بمیرند پس اسرافیل را گوید که صور را بمرش ده و تو نیز بمیر اسرافیل صور را بمرش بنهاد و جان
دهد آنگاه ملک الموت را گوید یکی که مانده است گوید بار خدایا تو عالمی که غیر از من یکی کسی نمانده خطاب آید که منم که مانده ام تو ایمن هستی ایشان
بمیرند عزرائیل نیز بمیرد پس ملک تعالی ندا در دهد که لمن الملک الیوم لله الواحد القهار بعد از آن دنیا را همه و شاد بحقیقت
که اگر بیخبر مشرق و مغرب باشند و مغرب را توان دید آنگاه حضرت بعد از کامل خود چهل روز باران ببارد بمشابهت نطفهٔ مردان تا از بالای زمین
دو از دو گز برآید همچنان نباتات روئیده میشود خلقان از آن افزوده شوند حاملان عرش را زنده کند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را بیاورند
با اسرافیل گوید که صور را بردار دم اسرافیل صور در دمد حضرت فرماید هذا روحها بدنها در آیند پس روحها مؤمنان که چون نور درخشنده باشند
بر ابدان خود در آیند همه زنده گردانند همچنین ارواح ظلمانی کفار در ابدان خود در آیند مبین سیاه شوند و همه از قبر برخیزند سر برهنه
پای برهنه ختنه ناکرده و این نفخهٔ احیا است حاصل که میفرماید که چون نفخه صور شود اهل آسمان و زمین نیز بیهوش شوند **إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ**
مگر آنکس که خدا خواهد یعنی نه بهشت و دوزخ و یا اسرافیل و یا ملک مقرب که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل اند یا موسی که
کاوه از طور صعقه بود و در تفسیر گویند که انا در پس است و ابو ذر را در روایت مذکور کنند که رسول خدا را پرسیدم که اینها کیستند
که حضرت ایشان را از نوع استثنا کرده فرمود که شهیدانند که هر که نوع بایشان نرسد **وَكُلٌّ أَتَوْهُ** و همه مردم اینجا آیند بموقف حساب
ضمیر اتوه خوانده بصیغهٔ جمع ماضی بمعنی مستقبل میدانند یعنی همه بیایند بعرصه گاه داخر بن در حالیکه خوار شدگان باشند
و مطیع منقاد و ذلیل و غمناک **وَتَرَى الْجِبَالَ** و ببینی ای بیننده کوهها را در آن روز **تَحْسَبُهَا جَامِدَةً** پندارد آنرا برجا خوابیده
وَهِيَ تَمُرُّ و حال آنکه آنها میروند و میگذرند **مَرَّ السَّحَابِ** مانند ابر در سرعت رفتن و آن حرکت مدد نمیشود زیرا که اجرام کبار چون بر سمت
واحد حرکت کنند حرکت ایشان بیک ظاهر نمیشود چنانچه در سیر ابر مشاهده میرود **صُنْعَ اللَّهِ** بفعل آورده خدا و بکند کرده کردن نفخ است از
جا یا مخلوق کرده سموات و ارض و لیل و نهار و غیر آنها از امور ممکنه را خلق کرده **الَّذِي أَتْقَنَ** آن خدائیکه استوار کرده و منتظم ساخت **كُلَّ شَيْءٍ**
هر چیزی را و بنا داشت آنرا بر وجهیکه لایق باشد شاید سزد موافق حکمت و مصلحت **إِنَّهُ خَبِيرٌ** بدرستیکه او دانا است **بِمَا تَفْعَلُونَ**
بآنچه میکنید از معصیت و طاعت و همه را بر وفق آن جزا خواهد داد **مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ** هر که بیاید بنیکوئی از توحید و اخلاص و طاعت
فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا پس او را جزائیست بهتر از آن فعل نیکو زیرا که فانی و هذا باقی است و ادنی باعلی عوض گیرد و یکی را تا هفتصد برابر
و اکثر از آنند که حسنه کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله است مذاهب جمیع اعمال صالحه است امام زین العابدین مردیست که مردی بنزد او
عادت بود که چون از غیبا خالی بود خلوت کرده و با آواز بلند گفتی لا اله الا الله وحده لا شریک له روزی در مزار میگذشت این کلمه با آواز بلند بگفت
صوتی از وجال الغیب از آن مزار بر آمد که گفتا یا مرد چه گفتی گفت شنیدی جواب داد و الله این کلمه ایست که حضرت فرموده من جاء بالحسنة فله
خیر منها و حدیث قدسی مرویست از امام علی موسی الرضا که لا اله الا الله حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی شاهد اینست حضرت بعد از این
میفرماید که **وَهُمْ** و ایشان که خصلت حسنه از ایشان صادر شده باشد **مِنْ فَزَعٍ** از هول و ترس **يَوْمَئِذٍ** در روز قیامت **آمِنُونَ** ایمنند
از کلبی منقول است که چون آتش دوزخ احاطه اهل خود کند همه را در زبانه کشد ایشان فزعی کنند که هرگز مثل آن فزع نکرده باشند اهل بهشت
از این فزع ایمن باشند **وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ** و هر که بکند خصلت بد که آن شرکست یا سایر معاصی **فَكُبَّتْ** پس نگونسار کرده شود
وُجُوهُهُمْ روهای ایشان **فِي النَّارِ** در آتش یعنی ایشان را سرنگون در آتش دوزخ اندازند پس خزنه ایشان را گویند که **هَلْ تُجْزَوْنَ** آیا
جزا داده شوید یعنی جزا ندادند شما را **إِلَّا مَا كُنْتُمْ** مگر بآنچه بودید که در دنیا **تَعْمَلُونَ** میکردید یعنی جزای فعل شما است که بمحض عدل
بشما میدهند نه بر ظلم بر شما واقع شد باسانید صحیحه از امام جعفر مرویست که ابو عبد الله جدش امیر المؤمنین رفت حضرت
او را گفت تو را خبر دهم از قول حضرت که من جاء بالحسنة تا بقوله تعملون گفت بلی فدای تو گردم فرمود که آن حسنه که هر که بکند بهشت زاید
و او را بهتر از آن باشد دوستی ما است که از اهل بیتم آن تشبه که هر که بکند بدوزخ در آید عمل او مقبول نیفتد تمنی ما است جابر بن عبد الله
روایت کرده که پیغمبر فرمود که ایلی اگر امر من دو روز بدانند تا که از غایت تاریکی و لاغری چون زه کمان شوند و نماز کنان تا که از گریه آن همچو کمان
دو تا گردند تر از دشمن داشته باشند حق تعالی بروی ایشان آتش دوزخ اندازد بعد از آن بجهت قطع طمع کفار از آنکه پیغمبر میل بکشتن ایشان
کند میفرماید **إِنَّمَا أُمِرْتُ** جز این نیست که فرموده شده ام من **أَنْ أَعْبُدَ** آنکه بپرستش کنم **رَبَّ هَذِهِ الْبَلْدَةِ** خداوند این شهر که مکه است
الَّذِي حَرَّمَهَا آن خداوندی که بجهت شرافت و عظمت مکه **حَرَّمَهَا** حرام گردانید آنرا از هر چه منافی حرمت است مانند مقاتله و قطع و قلع
شجر و صید و ضید صفیر جانوران از هجوم اعادی و مقدر عذاب ایشان **وَلَهُ** و مر او راست که خداوند آنجا است **كُلُّ شَيْءٍ** هر چیزها
یعنی همه مملوک و مخلوق و بندهٔ من هر چه خواهد حرام گرداند آنچه را و نماید حلال است **وَأُمِرْتُ** و مامور شده ام **أَنْ أَكُونَ** آنکه باشم **مِنَ**
الْمُسْلِمِينَ از ایشان که بر ملت اسلام و با از مطیعان و منقادان مالک ملک **وَأَنْ أَتْلُوَ الْقُرْآنَ** و بآنکه تلاوت کنم قرآن را و بر قرائت آن مواظبت
نمایم تا حقایق آن بر من کشف گردد **فَمَنِ اهْتَدَى** پس هر که راه یابد بسبب تلاوت قرآن **فَإِنَّمَا يَهْتَدِي** پس جز این نیست که راه مییابد **لِنَفْسِهِ**

برخلاف

القصص

برای نفس خود یعنی شافع آن که ثواب آن جز و نیست و برکات نبوی بوی باز گردد وَمَنْ ضَلَّ و هر که گمراه شود بجهت مخالفت و دین امور فَقُلْ
إِنَّمَا أَنَا پس بگو تحقیق من این نیست مِنَ الْمُنْذِرِينَ از بیم کنندگان و بر من جز ابلاغ نیست پس وبال ضلال که عقوبت دنیا و آخرت است بمن نرسد بلکه
بخودش راجع میشود وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ و بگو ستایش و ثنا مر خدا راست بر نعمت نبوت و بر هر چه من عطا کرده از علم نافع و عمل صالح سُبْحَانَهُ پاک
باشد که بنماید خدا شما را ای صنادید قریش آیات نشانهای قهر خود را در دنیا چون خاصه بدر و خسف بیداء و غیره فَتَعْرِفُونَهَا
پس بشناسید این آیات را و لیکن شناختن آن در محل شما را نفع ندهد یاری نکند وَمَا رَبُّكَ و نیست پروردگار تو بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ بیخبر از
آنچه میکنید مشرکان و حضرت بکتاب میخواند یعنی از آنچه شما میکنید پس تأخیر عذاب شما بنا بر حکمتیست و مصلحتی نه بجهت غفلت او از اعمال قبیحه
شما چه غفلت بر عالم بالذات ممتنع است پس بعد از مهلت دادن اهمال نخواهد کرد بلکه همه را بجزا و سزا خواهد رسانید سورة القصص مکیة
و هی ثمان و ثمانون آیة مکیه است و آیات آن هشتاد و هشت است در کتاب ابی کعب سید عالم روایت کرده که هر که سورة القصص بخواند حق تعالی بعدد هر که تصدیق موسی کرده و تکذیب وی کرده و حشر
وی بود بدهد و هیچ فرشته در آسمان و زمین نماند مگر که در روز قیامت برای وی گواهی دهند که او صادق و مصدق بود و بدانکه کل شیء هالک الا
وجهه له الحکم و الیه ترجعون بدانکه حق تعالی در سوره النمل امر بندگان نمود بتلاوت و در این سوره بیان میکند که طسم از جمله آیات قرآنست و تلاوت عینا بر
برای ایشان از خبر موسی و فرعون کما قال بسم الله الرحمن الرحیم طسم طا اشارتست بطهارت نفوس عابدان از عبادت اغیار و طهارت قلوب
عارفان از تعظیم غیر و پاکی و طهارت ارواح محبان از محبت ماسوی و طهارت اسرار موحدان از سین رنجیست از سلوی با عاصیان بنجات و با مطیعان
بلذات و با محبان بدوام مناجات و میم ایما بیست بمنزل خالق بر کافه خلایق بکفایات تهمات بر قدر حاجات و مراعات با مقیت بطور سینا و
اسکندریه و مکه و با حرمت طور و سنا و مجد و سبحا جواب قسم آنکه تِلْكَ این سوره یا این آیات آیَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ آیات کتاب روشن است و یا در
کتب طریقه احسن را کما نَتْلُو عَلَيْكَ میخوانیم بر تو یعنی میخواند بفرمان من جبرئیل بر تو مِنْ نَبَإِ مُوسَى وَفِرْعَوْنَ بعضی از خبر موسی و فرعون
بِالْحَقِّ بدرستی و راستی لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گروهی که تصدیق میکنند بخدا و رسول او چه ایشانند که بآن منتفع میشوند پس غیر ایشان
از درجه اعتبار ساقط باشند إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ بتحقیق که فرعون برتری جست و تکبر کرد در زمین مصر وَجَعَلَ أَهْلَهَا و گردانید
اهل مصر را از قبطیان و سبطیان شِيَعًا گروه گروه متفرق هر که تابع او بود در آنچه میخواست و گروهی بر کاری نامزد شد بعضی را بر بنا و برج
زادن و حرث و جبو را در حفر و عمران مقرر گردانید و با بعضی را ذلیل گردانید بر بندگی چون سبطیان و بر جزا کرام کرد و مقرب درگاه خود گردانید
چون قبطیان يَسْتَضْعِفُ بود گرفت و مقهور ساخت طَائِفَةً مِنْهُمْ گروهی از ایشان یعنی بنی اسرائیل را از ابن عباس مرویست که چون بنی اسرائیل
بسیار شدند در میان ایشان فسق و فجور پیدا شد علمای ایشان از امر بمعروف و نهی از منکر دست باز داشتند حق تعالی قبطیان را بر ایشان
مسلط ساخت تا ایشان را بر بندگی گرفتند و با مور شاقه مبتلا ساختند باین وجه که فرعون يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ میکشت پسران ایشان
را بجهت آنکه کاهنان خبر داده بودند که بنی اسرائیل متولد شود که ملک ترا بسبب زوال سازد و کشاف داده که نور هر از پسران بنی اسرائیل بر کشند
وَيَسْتَحْيِي و زنده میگذاشت نِسَاءَهُمْ زنان ایشان را بجهت خواهش خود إِنَّهُ كَانَ بتحقیق که بود فرعون مِنَ الْمُفْسِدِينَ از تباه کاران که جرأت
میفرمود در قتل انبیاء و اولیا و احیاء زنده بندگی میکرد از سدی منقولست که فرعون در واقعه دید که آتشی از جانب بیت المقدس بیاید و همه
بیوت مصر را فرو گرفت و قبطیان را بسوخت و بنی اسرائیل را نگذاشت تعبیر آن را از علمای قوم خود پرسید گفتند از این شهر مردی ظاهر شود که هلاک خلق
و تباهی قبطیان بر دست او باشد فرعون امر کرد تا پسران بنی اسرائیل را بکشتند و زنان ایشان را مقرر ساخت که نزد شوهران نخسبند و همه روز خدمت
زنان اهل قبط قیام نمایند وَنُرِيدُ و ما خواستیم أَنْ نَمُنَّ آنکه منت نهیم عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا بر آنانکه زبون گرفته شده بودند و بیچاره
گردانیده شده فِي الْأَرْضِ در زمین مصر و نواحی آن یعنی بنی اسرائیل را که بر ما نهیم ایشان را از بلا و شدت فرعون وَنَجْعَلَهُمْ و گردانیم
ایشان را أَئِمَّةً پیشوایان در امر دین و داعیان مردمان بخیر و صلاح تا با ایشان اقتدا کنند در خیرات و مبرات وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ و گردانیم ایشان را
وارثان اموال و منصب و املاک فرعونیان وَنُمَكِّنَ لَهُمْ و جا دهیم مر ایشان را فِي الْأَرْضِ در زمین شام وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ و
بنمائیم فرعون و وزیر او هامان را وَجُنُودَهُمَا و لشکرهای ایشان را مِنْهُمْ از بنی اسرائیل مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ آنچه بودند که حذر میکردند
و میترسیدند از زوال ملک و هلاک ایشان بر دست مولود که از ایشان و این صورت در وقتی بود که در دریا هلاک غرق شدند و اهل مصر
گروه بنی اسرائیل تفرج کنان بر کنار ساحل دریا را بنظر در آوردند و دانستند که بسبب ظلم و تعدی مغلوب و مقهور شدند و مظلومان و مستضعفان
بمراد رسیدند غالب مصریان از کشتن بر فرات بحر و اسانید و ثقه ثابت شده که حضرت امیر المؤمنین فرموده سوگند بخدا که ذات او شکافت
و دانه را در هم صورت نکاشت که البته عطوفت و مهربانی نمایند بر ما مایل شود بعد از سرکشی و بدخوئی و مانند عطوفت و مهربانی شتر ماده بر بچه خود
و سرکش بر ما منت نهد بعد از آن این آیه تلاوت فرمود که وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ الآیه ابو الصالح کنانی روایت کرده که او گفت که ابو جعفر زرقی
و ابو عبد الله مکی نیست فرمود بحق معبود بحق که این از آن کسانیست که حق تعالی در حق ایشان وَنُرِيدُ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا خوانده و امام زین العابدین
فرمود بحق آنخدائی که محمد را بحق بخلق مبعوث ساخت مژده دهید و بیم کنید نیکوکاران از ما که اهل بیتیم و شیعیان ایشان بمنزله شیعیان و بندگان
دشمنان ما و اتباع ایشان بشما بمثابه فرعون و اتباع او و ائمه هدی منقولست که مراد بایه کریمه و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض
همان خدا است که حق تعالی بیمن نزاد در مشرق تا مغرب بیمن او و بر او و بر کفر و مغلوب و مقهور گردانند تا آنکه در دنیا خبر از مؤمن باشد

نباشد این نعمت او ست سبحانه و تعالی نعمت او و از این قبیل است قوله تعالی ولقد کنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون
او را اندکی در آن وقت که فرعون پسران بنی اسرائیل را میکشت تا بلها را بر حاملها کاشته بود که اگر پسر متولد شود بکشند اگر نه خبر باشد بکذارند که مادر
موسی حامله شد فرعون را از این خبر کردند و کنیزان را فرستاد تا به بینند که شکم او را بدیدند هیچ اثر حمل نیافتند چه مرکب مستور بشکم او میبودند
کودک در پشت مادر او در فوق پیر بفرعون گفتند که اثر حمل او پیدا نیست چون حمل او گران شد وقت وضع نزدیک رسید مادر موسی را با یکی از قابلها
صداقتی بود او را طلبید گفت مرا بار گران بر این وضع اگر پسر باشد مخفی دار و بلا قبول کن اما با خود گفت اگر پسر باشد بفرعون خبر دهد چون
پسر متولد شد بلا او را گرفت و در روی او نگریست والله جمال او شد محبتی از آن مولود در دل او پدید آمد گویند نور از میان چشمهای
بشانت که چشمهای قابله را خیره ساخت محبت او در قلب بلا افتاد با مادر موسی گفت که قصد آن بودم که اگر پسر باشد بکشم با خبر او بفرعون رسانم
اکنون محبت او نمیگذارد و این نور دلالت میکند که هلاک فرعون بدست او باشد او را از فرعون نگه دار که من امر را فاش نکنم و موکلان را بگویم
دختر مرده آمد او را در خانه کردیم و شرط آنکه فرزند ترا هیچکس از اقربا و همسایگان نبیند مادر موسی سه ماه پنهان داشت و در بعضی
آنکه بعد از سه ماه نامه قابله جمعی از موکلان خود را در خانه فکندند خواهر موسی را در خرقه پیچیده داشت در تنور نهاد و سر تنور را پوشید
خانه موسی از این بیخبر آتش در تنور نهاد آن چنان موکلان فرعون در آمدند همه موضع خانه را جستجو کردند هیچ نشانی از کودک نیافتند
و تنور را دیدند که آتش در آن شعله میکشید باز گشتند مادر موسی که از این قضیه مطلع شد مضطرب گشت خود را در تنور انداخت دید که موسی
در تنور نشسته با آتش بازی میکند اطراف او آتش فرو گرفته اصلا او را گزند نمیرساند خوشحال شد دانست که این ولد موسی است پس در همه
وقت در محافظت او کوشید در اخفای او سعی بلیغ کرد اما همیشه ترسان بود چه فرعونیان بیشتر از پیشتر جستجو میکردند در این وقت الهام
الهی بمادر موسی رسید که موسی را در دریا انداز کما قال الله تعالی وَأَوْحَيْنَا و وحی کردیم یعنی الهام دادیم یعنی در واقعه باو نمودیم علم الهدی
فرموده که شاید سخن او را فرشتگان باشد از ملائکه و غیر آن إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ بسوی مادر موسی که از اولاد لاوی بن یعقوب بود نام او یوخابد بود در اول
و در تفسیر یوخابد گفته بیا مشار در تحت حرف اول و بر هر تقدیر معنی آنکه الهام دادیم او را أَنْ أَرْضِعِيهِ آنکه شیر ده او را در خفیه
فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ پس چون ترسی بر او و در دریا کردن مردم دانستند قصد او خواهند کرد فَأَلْقِيهِ پس بیفکن او را فِي الْيَمِّ در دریا مراد
آب نیل است یعنی بعد از آنکه او را در صندوقی نهاد باشی منافذ او را مسدود ساخته تا آب در او نرود و بیفکن او را در دریای نیل وَلَا تَخَافِي
و مترس از هلاک او که هلاک نخواهد گشت وَلَا تَحْزَنِي و اندوهناک مباش در فراق او إِنَّا رَادُّوهُ بدستیکه ما باز گردانیم الیک بسوی
تو در آینده تا بر وجهیکه بخواهد و حسب المدعا تو باشد وَجَاعِلُوهُ و گردانندگانیم او را مِنَ الْمُرْسَلِينَ از فرشتگان یعنی او را در نبوت
نبوت و منصب رسالت او را می خواهیم داشت و در کشاف آورده که مراد بخوف و حزن مادر موسی بود بقتل او زیرا که موسی که بفرعون فرار میکرد
از همسایگان پرسید که ما خبر کردند بگوش موکلان رسانند مراد بخوف ثانی در لا تخافی خوف غرق شدن یا ضایع شدن بعضی از اعضا
موسی و فرق میان خوف و حزن آنست که خوف عارض شدن غمیست بچیزی که در ثانی الحال واقع شود و حزن غمیست که بجهت امری باشد که واقع شده باشد
و ان فراق موسی بود در این مقام حتما از مرد و مادر موسی را مطمئن ساخت القصه مادر موسی بعد از این الهام بجاری از نیل از خوفش فرعون بود گفت
که مستند بخ شیر بتراش و آن نجار خرقیل زمین بود که ابن عم فرعون بود چون مستند تراشید بود داد گفت با بن عم چه میکنی گفت ای الحیاج دارم
دیگر مبالغه کرد مادر موسی نخواست که دروغی گوید بالضرورة الهام کرد که کودکی دارم و میخواهم تا او را در تابوت نهم و از فرعونیان پنهان کنم پس
نجار تابوت بود داد در عقب دو برف و خانه آن شاکرد و برگشت تا موکلان را بآن اعلام کند با نشر بسته شد مرجیله خواست که سخن کند
نتوانست پس بدست و سر اشارت میکرد و ایشان ندانستند که مقصود او از آن چیست چون بینا اشارت کرد و ایشان ندانستند که پیر میگفتند بود
او را بردند از پیش خود براند بدکان آمد باش کند شاید بر باره برف تا خبر دهد باز بسته شد چشمش کور گشت نمیتوانست که چیزی
بگوید ببینند یکی باره او را بردند بیرون کردند و در اندیشه فتادند که ما این مولود است که مطلوب فرعون است این آیات و علامات الله
ان پس تا خود قرار دهد اگر حقتعالی زبان و چشم مرا بمن باز دهد بدانیم او دم حقتعالی صندوق را با نشست چشم و زبان بود باز داد پس بنا مادر
مادر موسی و اینقصه با او گفت بموسی ایمان آورد و مؤمن آل فرعون و آن وقت بجهت نگاه رشتهوا شد القصه مادر موسی صندوق را بقیر بیندود
ان خوابانید سر صندوق را هم بقیر محکم ساخت و در رود نیل افکند روایت که فرعون را دختری بود بعلت مرض بر صرع مبتلا شده و اهل کتاب گفته بودند
که فلان روز در رود نیل چیزی بسوی آن خود سال یافت شود و این علت باید من او را زایل کرد پس در آن روز معین که قضا در همان روز بود که
مادر موسی موسی را در رود نیل انداخت فرعون و دختر و حرمهای او بر کنار رود نیل آمدند و انتظار آن موعود میکشیدند که ناگاه صندوق
آب نمودار شد فرعون ملازمان را امر کرد تا آنرا بگیرند بیاورند فَالْتَقَطَهُ پس برداشتند او را آلُ فِرْعَوْنَ کسان فرعون لِيَكُونَ لَهُمْ تا باشد
که باز کردند فرعونیان را عَدُوًّا دشمن مر ایشان را که سبب عزت شد وَحَزَنًا و اندوهی بر دل مر ایشان را و لام بمعنی عاقبت یا غایت
یعنی تا غایت دشمن و سبب ایشان که دو غایت او این باشد که سبب عزت شود و باعث اندوه ایشان شود إِنَّ فِرْعَوْنَ بدستیکه فرعون وَهَامَانَ
وَجُنُودَهُمَا و هامان و لشکرهای ایشان كَانُوا خَاطِئِينَ بودند خطاکاران در آن عمل چه پسران را بکشتن دادند بجهت موسی و بعد
از آن او را گرفتند و مستند بیشتر شدند تا بزرگ شد با ایشان بود او را از چه فرزند میدانستند و گمان کردند که چون تابوت را بکنار آوردند آسیه زن

فرعون

فرعون بود پیش وی پدر تا بوی دید بغیر اندر و تفحص را فرزند چنانکه خواستند قصد را بکشند بشکنند مکن فرشتگان گفت بمن دهید چون بوی دادند قصد
را بکشاد در نگریست کودکی تمام و از میان دو ابرو وی نشان انگشت بود و من که فرزند از آن شیر میکند خشمناک و دوستی وی در دل آسیه افکند پس او را نزد
فرعون برد چون فرعون و حاضران او را بدیدند محبت او در دل ایشان بدید آمد فرعون گفت که این مولود چگونه از قتل جسته باشد مبادا که مولود که
اهل نجوم از آن خبر داده اند این باشد زن گفت من از منجمان شنیدم که در فلان شب آن چه واقع بود فرعون میشود خواطر جمع شد آسیه گفت این طفل را در
بگذار تا دختر خود را بواسطه او علاج کنیم پس قدری آب در موضع برص اندختند آن حال زایل گشت شفا یافت وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ
و گفت زن فرعون آسیه بنت مزاحم را از قوم بنو اسرائیل و از سبط نبوت و ایمان نسوان و مسلم اهل ایمان و در عین الحیاة آورده که او عمه موسی بود در مر
تقدیر چون تعدد مومنی را از او در یافت اندیشه قتل او از او بدانست گفت بفرعون قُرَّةُ عَيْنٍ لِّي روشنی چشم است مرا وَلَكَ و مر ترا که در نداز
او شفا یافت لَا تَقْتُلُوهُ مکشید او را لفظ جمع بر تعظیم است عَسَىٰ أَن يَنفَعَنَا شاید که نفع رساند ما را چه اما از ایمن و برکت بر او ظاهر است
که آن درخشنده نور است بنام و چشم او و شیر خود را از انگشت خود به شکر حق خبر باد هر او او و نَتَّخِذَهُ یا فرا گیریم او را وَلَدًا فرزند تبنیه
اهلیت آن دارد که فرزند مملوک باشد فرعون بعد از استماع این قول وی را با آسیه تربیت و مشغول شد وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان نمیدانستند که
فرعون که التقاط موسی کرده بودند نمیدانستند که ایشان بر خطا اند ملائکه ایشان بر دست ناشد در تحذامده که چون آسیه گفت قُرَّةُ عَيْنٍ لِّي وَلَكَ
فرعون گفت قرة عین لک لا لی یعنی قرة العین تست من او را بتو بخشیدم و اگر میگفت قرة العین من باشد هیچ کس از دست حسنای او را با ایشان
میکرد هیچ کس آسیه هدایت نمود دیستکه چون آسیه تربیت و مشرف شد او را گفتند که این را چه نام نهی گفت موسی بلغت ایشان مو آب و سوی درخت
و چون او را میان آب و درخت یافته بودند او را باین نام نهادند وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ و گشت دل مادر موسی فَارِغًا خالی از صبر و عقل یعنی
چون شنید که آن صندوق بدست فرعون افتاد بصبر و قرار شد بعد از آنکه شفقت و مهر با او شنیده دل او فارغ گشته از اندوه و خوف بر موسی چون انگشت
فرعون او را بفرزندی داشت و گویند چون مادر موسی او را در دریا انداخت شیطان او را گفت که این چه کار بود که تو کردی اگر فرعون فرزند ترا
میکشت هر آینه بر صبر ثواب میبردی اکنون که او را در دریا انداختی و هلاک کردی مستحق عقوبت شدی و حق تعالی با او لطف کرد این اندوه
که بسبب وسوسه شیطان بود از دل او برداشت إِن كَادَتْ بدستیکه نزدیک بود که از فرط اضطراب یا از غایت شادی بفرزند که فرعون
او را لَتُبْدِي بِهِ اشکارا کند مادر موسی را و گویند که این فرزند منست مقاتل گفته که چون مادر موسی را دید که در دریا بالا میرود
بزبر پایه صبرش نماند خواست که جزع اشکارا کند لَوْلَا أَن رَّبَطْنَا اگر نه آن بود که ما بند نهادیم عَلَىٰ قَلْبِهَا بر دل او بستیم و محکم کردیم
او را بتوفیق صبر و ثبات لِتَكُونَ تا باشد او مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از باوران و وارثان وعده ما ظاهر آنست که ظاهر کرد این سر پیش خود را وَقَالَتْ و گفت
مادر موسی لِأُخْتِهِ مر خواهر موسی را که مریم نام داشت و اصح آنست که نام او کلثوم بود و شوهرش را غالب یوشا گفته اند و بر هر تقدیر مادر موسی
او را گفت قُصِّيهِ بجای آر در پی او و از او خبر گیر کلثوم بدرگاه فرعون آمد فَبَصُرَتْ بِهِ پس بدید برادر خود را عَن جُنُبٍ از دور که در پهلو
ایستاد وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان نمیدانستند که او خواهر وی است بجای آمده وَحَرَّمْنَا و حرام کردانیدیم ما عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ بر
موسی شیر دهندگان را مِن قَبْلُ پیش از آمدن خواهر او را و در اندک موسی هشت شبانروز شیر کسی نگرفت و آسیه و قوم او از آن حال مضطرب شدند
الا آنکه بسر خود را میمکید شیر پاک بیرون میآمد و میخورد کلثوم دانست که آسیه را دایه بسیار مضطرب شده فَقَالَتْ پس
گفت که هَلْ أَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنم شما را عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ بر اهل بیت خانواده که از وی شفقت يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ در پذیرند این کودک را برای
شما وَهُمْ وَإِنَّا لَهُ نَاصِحُونَ و ما او را نیکخواهان باشند در شیر دادن و در تربیت او و تقصیر نکنند گفتند بلی او را بیار کلثوم مادر را
بیاورد و او را بحال موسی در کنار فرعون بود و گریه میکرد فرعون او را بانواع نوازش تسلی میداد و هر چند دایه ها آمدند موسی از ایشان میگریخت
انها را نمیگرفت چون در کنار مادر نهادند بوی مادر بمشام وی رسید بوی مشتاق شد پستانش را فرا گرفت فرعون گفت تو کیستی که این طفل بر تو
تو میل کرد گفت من زنی خوشبوی پاکیزه خوی و پسندیده تن و شیرین بغایت شیر من پاک است و بجهت این صبی طفل را از من نیارند مگر
که شیر من قبول کند فرعون بفرمود تا اجرت او را مقرر کردند موسی را بدست من گفت او را بخانه خود برد و در مدت یک روز مادر موسی او را برگرفت
و شادان و خوشدل بخانه خود رفت و در روایت است که در همان روز که مادر موسی را بدریا انداخت بود حق تعالی او را باوی رد کرد که سرانجام داد
الیک است چنانکه فرمود فَرَدَدْنَاهُ پس باز گردانیدیم موسی را إِلَىٰ أُمِّهِ بسوی مادر کَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا تا روشن شود چشم او بفرزند وَلَا
تَحْزَنَ و اندوهناک نشود بفراق او وَلِتَعْلَمَ و تا بداند بمشاهده معاینه أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ که وعده خدا راست است وَلَٰكِنَّ
أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر قبطیان یا اکثر ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانستند که وعده الهی در هر چه وعده حق باشد پس مادر موسی
تا که از شیر مستغنی شد او را بخانه خود نمود در تربیت و رسید بحد کمال قوه که غایت شباب است سید وَلَمَّا بَلَغَ و هنگام که رسید أَشُدَّهُ بغایت قوت
کمال خود که سی سالگی است در روایت ابن عباس و مجاهد و قتاده تا چهل سالگی وَاسْتَوَىٰ و راست شد قد او و عقل او یعنی بغایت رسید
رسید گویند اشد سی سالگی است و استوی چهل سالگی یعنی از سی بچهل رسید که منتهی شود بنا است محل کمال عقل آتَيْنَاهُ دادیم او را
حُكْمًا وَعِلْمًا نبوت و دانش در دین و یا علم حکما و علما با او عطا فرمودیم یا آنکه قبل از پیغمبری بر طریق ایشان سلوک میکرد و قول او بر وجه
ثواب بود نه بر طریق جهل و خطا وَكَذَٰلِكَ و مانند آنکه موسی و مادر او را بجا آوردیم از لطف کرم وَنَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم

نیکوکاران او وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ و داخل شد موسی بشهر مصر عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ بر هنگام غفلت که واقع بود مِنْ أَهْلِهَا از اهل مصر یعنی در میان
شام و خفتن که در آن وقت هر کس بنام خود مشغول بود از اسرائیل و مردم بیگانگان در وقت عید ایشان بود که ایشان بلهو و بازی مشغول
بودند از سگ رطبیت که چون موسی بر شد همچنان جامها در پوشیده و بر مرکبان خاص فرعون خواندند یکروز فرعون سوار
شده بود و موسی غایب بود چون باز آمد گفت فرعون کجا است گفتند بفلان موضع رفت موسی سوار شده از عقب وی روان شد و در
وقت قیلولت بدیه رسید و آنجا رفت شهر خالی بود و مردم همه بقیلوله مشغول بودند ابن زید گفته که چون موسی در وقت خوردگی
بر روی فرعون زد فرعون گفت این کودک کشتن من طلب میکند کودکان بکشتن خواستند تا او را بکشند امیر گفت او کودک است و نادان چه میداند که چه
کند گفت چنین است بلکه کار دانسته از او صادر شده امیر گفت اگر خواهی که این صورت بر تو ظاهر شود بفرما تا طبقی از یاقوت و طبقی آتش بیاورند
اگر دست با آتش کند نادانست و گرنه دانا و نیست و اگر یاقوت بردارد دانستن کار کند چون طبق و یاقوت و آتش حاضر کردند موسی خواست
بیاقوت دراز کند جبرئیل دست او را با آتش بنهاد و پاره آتش برداشت در دهن نهاد زبانش بسوخت و گرهی بر زبانش پیدا شد بجهت این بیک
نتوانست کردن فرعون با جوانی از او متهم شد بفرمود تا او را از شهر بیرون بردند و او در حوالی شهر نشو و نما میکرد تا بزرگ شد و روزی در شهر رفت که
مردم غافل از او بودند و او را فراموش کرده فَوَجَدَ فِيهَا پس یافت در آن شهر رَجُلَيْنِ دو مرد که مشاجره میکردند با یکدیگر هَٰذَا مِن
شِيعَتِهِ این یکی از پیروان موسی بود یعنی از بنی اسرائیل وَهَٰذَا مِنْ عَدُوِّهِ و آن دیگر از دشمنان او یعنی از قبطیان فاتون بود خبازی فرعون
بنی اسرائیل را تکلیف هیزم کشیدن میکرد چون موسی بخانه رسید فَاسْتَغَاثَهُ پس فریاد خواست بموسی الَّذِي مِن شِيعَتِهِ آنکس که از گروه
پیروان او بود عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ بر آنکس که از دشمن او بود یعنی قبطی اعانت خواست و یاری طلبید از موسی بر آنکه دفع ظلم قبطی کند از او و ابو سعید
از ابی عبد الله ع روایت کرده که فرمود آیا میدانید که نامی از شما از خوشحال ساختن من کنم از چه نام است زنی گفت از نام شما و نام نامی شما است نشنیده که خدا
تعالی میگوید فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِن شِيعَتِهِ از سعید بن جبیر روایت است که چون موسی بزرگ گشت بنی اسرائیل بر او جمع شدند و در حمایت
او میبودند و کسی بجهت او نتوانستی که با بنی اسرائیل در مقام تعرض برآید زیرا که او قوه تمام داشت و پسر خواهر فرعون بود روزی غایبانه
خباز فرعون بنی اسرائیلی را گرفته بود و موسی در گذر از مدان بنی اسرائیل او را استغاثه نمود موسی بر آن گفت دست از وی بدار خباز گفت میخواهم
که هیزم بمطبخ برد موسی سیلی بر روی او زد فَوَكَزَهُ مُوسَىٰ پس مشت زد او را موسی فَقَضَىٰ عَلَيْهِ پس بکشت او را التفسیر
مستب است باسم سبب و حقیقت معنی آنست که موسی مشت بر او زد و حق تعالی حکم بموت او کرد و بمرد چون کشته شد قال گفت موسی
هَٰذَا این کار که ترا بین قتل او بود و ترک ندب تقویت از چیزی که مستحق آن میشدم از ثواب که مشت زدن بود مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ از کردار
شیطان بود یعنی بسبب شیطان که منبع غضب من بود باین عمل که ترا بان اولی بود یا از من صادر شد و یا این نزاع و خصومت که بسبب وی مقول
شد از عمل شیطان و بوسوسه او بود إِنَّهُ بدرستیکه شیطان عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ دشمنی است گمراه کننده که هویدا است دشمنی او بعد
از آن بر سبیل انقطاع و رجوع بحق تعالی اقدام نمود کرده در گفتار دعا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من إِنِّي ظَلَمْتُ
نَفْسِي بدرستیکه من ستم کردم بر نفس خود که بقتل قبطی نفس خود را در معرض خطاب و عتاب فرعونیان انداختم و با آنکه حق تعالی مرا اقدام
کرده بود که او مستحق کشتن است بجهت کفر و عناد لیکن بر سبیل تندیب او را بتاخیر قتل او امر کرده بود و بجهت مبالغه در نصرت شیعه خود در قتل
قبطی تعجیل کرده ترک ندب نموده از ثوابی که مترتب بر ندب میشد محروم شد گفت بر خود ستم کردم بنقص ثواب فَاغْفِرْ لِي پس بیامرز مرا یعنی
از فرعونیان مخفی دار تا از شر ایشان ایمن شوم چه غفران در لغت بمعنی پوشش است و مغفر کلاه خود است که تمام سر را فرو میگیرد و میپوشد
از این ساخته است و یا مرا از ثواب کبائر غفران است تا بزرگ زیان و محروم مگردان فَغَفَرَ لَهُ پس بیامرزید حق تعالی او را یعنی از شر فرعونیان نگاه
داشت و یا ثواب کبائر بسبب انقطاع بوی ارزانی داشت إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ بدرستیکه حق تعالی آمرزنده است بندگان را الرَّحِيمُ مهربان
بر ایشان و در عیون الرضا باسناد معتبر از علی بن جهم روایت کرده که در مجلس مامون حاضر بودم و امام رضا ع نزد وی بود مامون گفت
یا ابن رسول الله تو میگوئی که انبیا معصومند از صغائر و کبائر چه میگوئی در قول حق تعالی که فرموده فوکزه موسی فقضی علیه قال هذا
من عمل الشیطان فرمود مرا دانست که چون موسی در مدین از مدین فرعون در آمد در وقت غفلت که میان مغرب و عشا بود دو مرد را
دید که با هم قتال و جدال میکنند یکی از گروه موسی و دیگری از گروه فرعون پس موسی با مرتد ابو فرعون مشت بر او زد بگمان آنکه گفت که
این قتال و جدال کرده میان این دو مرد بود از کردار شیطان بود و نزاع چه موسی کرد بر قبطی اندکی و قتل او مامون گفت پس چیست معنی قول
موسی که رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی فغفر له فرمود مرا موسی از این بود که من وضع کردم نفس خود را در غیر موضع آن بجهت داخل شدن
در این شهر پس بپوشان مرا از دشمنان خود تا بر من ظفر نیابند مرا بقتل رسانند پس حق تعالی او را مستور ساخت از ایشان و بعد از آن قال گفت
موسی رب ای پروردگار من بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ بسبب آنچه انعام کردی بر من از کمال قوه که این مرد را بیک مشت دفع من از ظلم او فَلَنْ أَكُونَ پس هرگز
ظَهِيرًا مُّعِينًا مددگار و پشت و مددگار لِّلْمُجْرِمِينَ مر بدکاران را یا کافران را که جا دهند در آنجا و با این قوه تا انکار نمی توانم کرد بر مجرمی که شخصی بسبب ای دماغ خراشا
گفت که برادر من بر فلان تعلق میکند و زیاده از حد و حصر میبیند تا کریبتا و زاهیکرد عیا الا تا و بشده مقرر و غافل کرفتار میشود گفت یا بشند
قول از بصالح یعنی موسی ع که رب بما انعمت علی فلن اکون ظهیرا للمجرمین بدانا آنکه فرای قبلنه که خلاق او دو قوت حسابی از دمنا از قبل ابن العشر

کنزی

کند که کجا اند ظالمان و اعوان ظالمان پس همه را جمع کند انگه که بیرا اهل ظلم قلمی تراشیده باشد یا دوانی را سیاه کرده باشد همه را در تابوت اهرمن
جمع نماند بدوزخ اندازند و روا نداند که یکی از ضعفا ظالمان را نزد دیوار رفت بیرا شفاعت نافع ظلم کند از مطلب صاحب دیوان گفت شنیدم که قلمها نیکو
میتراشی تا بان بنویسیم که بر ان مظلوم تقدیر نکنند قلمی نیکو بیاوری بتراشید صاحب دیوان برداشت و نوشت که بنا و اجیر چیزی از فلان بطلبند
و کسانیکه از او اکرهنه اند بگذارند باز ایشان چون قلم از دست بنهاد آن مرد صالح قلم را برداشت سرش بشکست گفت چرا چنین کردی گفت نشنیدم که تو بآب
قلم چیزی بر کسی نویسی بظلم و من از ان گناه باشم که تو را یاری داده باشم بظلم القصه چون موسی قبطی را بکشت فَاَصْبَحَ فِی الْمَدِیْنَةِ پس بامداد کرد در ان
حالت خائفا در حالیکه ترسان و هراسان بود یَتَرَقَّبُ انتظار میبرد که دمبدم کسی او را طلبد تا صاحب جوید فَاِذَا پس ناگاه الَّذِی اسْتَنْصَرَهُ آنکس که طلب
یاری میکرد او را از بهر کامس بروز یعنی ان سبطی یَسْتَصْرِخُهُ باز طلب یاری میکرد از او و از او استغاثه میطلبید بر دفع ظلم قبطی نگر موسی از مادر
دیروز ذلک خایف بود و روی بوی داد قَالَ لَهُ مُوْسٰی گفت او را موسی اِنَّكَ بدستیکه تو لَغَوِیٌّ هر آینه گمراه و نومید از مطلوب مُبِیْنٌ
پیدا و هویدا است گمراهی تو و انحراف از ثواب که دیروز ایشان خاصه کرده باز امروز با این مرد در مقام منازعه در آمده فتنه انگیزی میکنی و در راه
تحمل و صبر و حسن خلق و ملایمت قدم نمیزنی و تا دیروز درشتی و درخوی نمیکنی بیرا مراد عوانیرا و بود در اخلاق مردم دین و با انکه مراد ان بود که هر که
با فرعون مخاصمه نماید با وجود کثرت و استیلا ایشان البته که خایب خواهد بود از حصول مطلوب او از ایشان و عدل نمایند از انچه مقصود انست
از ایشان فَلَمَّا آن اراد پس هنگام که خواست مُوْسٰی اَنْ یَّبْطِشَ بِالَّذِیْ هُوَ عَدُوٌّ لَّهُمَا آنکه که او دشمن است موسی را و بنی اسرائیل را و شتر
او را از سبطی دفع کنند کان نزد که بر سر او میزد تا او را نیز بکشد یا بزند قَالَ یَا مُوْسٰی گفت ای موسی اَتُرِیْدُ آیا میخواهی اَنْ تَقْتُلَنِیْ آنکه بکشی
مرا کَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْاَمْسِ چنانکه بکشتی نفسی را دیروز اِنْ تُرِیْدُ نمیخواهی از این فعل اِلَّا اَنْ تَكُوْنَ مگر آنکه باشی جبار اگر بکشی
یا مهتری که در خور زیرک عاقبت بینی نکنی فِی الْاَرْضِ در زمین مصر وَمَا تُرِیْدُ اَنْ تَكُوْنَ مِنَ الْمُصْلِحِیْنَ و نخواهی انکه باشی از اصلاح
کنندگان میان مردمان و دفع کنندگان در مخاصمه بود چون حسن و موسی این سخن را شنید دست کوتاه کرد چون قبطی دید که موسی انکار قول قبطی کرد از
کرده خود نجار را او کشتن خبر بفرعون رسانید فرعون با ارکان دولت مشاورت کرد بهم بر قتل موسی قرار گرفت خزقیل که مومن از فرعون بود و ابن عم
او از این حال آگاه شده متوجه موسی شد کما قَالَ وَجَاءَ رَجُلٌ وَّامَدَ خزقیل مِنْ اَقْصَا الْمَدِیْنَةِ از دور ترین شهر یعنی از بارگاه فرعون که
کنار شهر بود یَسْعٰی شتاب میکرد تا زود بموسی رسد و این خبر باو رساند و چون نزدیک موسی رسید قَالَ یَا مُوْسٰی گفت ای موسی اِنَّ الْمَلَاَ بدستیکه
اشراف قوم که امرا و مقربان فرعونند یَاْتَمِرُوْنَ مشاورت میکنند با هم بِكَ بسبب تو لِیَقْتُلُوْكَ تا بکشند ترا بعوض قبطی مقتول فَاخْرُجْ
پس بیرون رو از این شهر اِنِّیْ لَكَ بدستیکه من ترا مِنَ النّٰصِحِیْنَ از نیکخواهان و مهربانان موسی چون این سخن از خزقیل بشنید خرج
بیرون آمد ترسان و هراسان و توشه راحله و رفیق نداشت از ان شهر خَآئِفًا ترسان بنفس خود یَّتَرَقَّبُ انتظار میکشید که کسی از پی او بیرون آید
و او را بگیرد قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من نَجِّنِیْ نجات ده مرا مِنَ الْقَوْمِ الظّٰلِمِیْنَ از گروه ستمکاران یعنی از فرعون و کسان او و مرا در
حفظ خود نگاه دار تا از ایشان ضرری بمن نرسد در موضع اورد که جبرئیل آمد گفت ای موسی حکم الهی چنانست که بشهر مدین روی پس از برای او روی
تَوَجَّهَ و چون متوجه شد روی او در تِلْقَآءَ مَدْیَنَ بسوی شهر مدین و این مدینه بود که باسم بنا کرده بود مدین پسر ابراهیم خلیل بود و شعیب
انجا بود و ان ولایت در تصرف فرعون بود و از مصر تا انجا هشت روز راه بود موسی چون راه نمیدانست بر حسن ظن و توکل بخدا خود قَالَ عَسٰی
رَبِّیْ گفت شاید خدای من اَنْ یَّهْدِیَنِیْ آنکه راه نماید مرا را راست تا بمدین و بیستگه در ان تا بشهر رسید و سط او را اختیار کرد که سَوَآءَ
السَّبِیْلِ عبارت از اینست زیرا که ان بمعنی وسط طریق و معظم انست و چون جویندگان و بانجا رسیدند بان راه نگرد و ان شدند و او را در نیافتند
و موسی هشت شبانروز میرفت و جز گیاه صحرا خوردنی نداشت این جبیر گفته که موسی پای برهنه بود و بمدین رسید تا که زیر قدم او مجروح شد چون توکل
کرده میرفت خضر فرشته فرستاد تا بنشست و نیز در دست گرفته گفت ای موسی کجا میروی جواب داد بمدین گفت دانی گفت نه گفت من دانم بدانکه تو
باشم پس با او میرفت تا باب مدین رسید وَلَمَّا وَرَدَ و چون وارد شد و آمد مَآءَ مَدْیَنَ بکنار آب مدین و انجا چاهی بود بر کنار شهر که موسی از ان آب
دادندی وَجَدَ عَلَیْهِ یافت بر سر آب اُمَّةً مِّنَ النَّاسِ گروهی بسیار از مردمان مختلف که در انجا جمع شده بودند یَسْقُوْنَ آب میدادند مواشی
خود را وَوَجَدَ و یافت مِنْ دُوْنِهِمُ امْرَاَتَیْنِ از فرود ایشان یعنی از مکانی پایین تر از ایشان دو زن را تَذُوْدٰنِ که میراندند باز میداشتند
خود را از آب تا باز مردمان که بر سر آب بودند مخلوط نشوند و بعد از انکه مردمان از آب خود سیر شوند تا خود را آب دهند موسی را انجا گفتند
انبیا میشبانند پیش ایشان رفت بطریق تلطف قَالَ گفت با دوزن مَا خَطْبُكُمَا چیست حال و کار شما که گوسفندان را از آب خود و اختلاط کردن
با دیگر گوسفندان باز میدارید قَالَتَا گفتند در جواب او که لَا نَسْقِیْ آب نمیدهیم گوسفندان خود را در این جا حَتّٰی یُصْدِرَ الرِّعَآءُ تا باز گردانند
شبانان رمهای خود را از آب اهل مانده باشد یکی گوسفندان خود و ما نیز که مدد کار نداریم وَاَبُوْنَا شَیْخٌ کَبِیْرٌ و پدر ما
پیر کهن سال بزرگ حال نمیتواند که بیاید مواشی خود را آب دهد ما بالضرورت خود میاییم گوسفندان را آب میدهیم انها دختران شعیب بودند
و نیز کنایت ایشان صفورا نام داشت و دیگر صفیرا و چون موسی حال انها اطلاع یافت بر شبانان نامه کرد که دختران این دو عاجزه انتظار میدهید
اول گوسفندان ایشان را سیراب کنید تا زود بخانها خود باز روند ایشان گفتند ما ایشان را آب نمیدهیم تا که تو میشوا بیاد این دو زن
بکشی انها را ایده موسی از غیرت و حمیت بر خاست پیش آمد انها را چون نظر بر میان دو ابرو وی افتاب رسید و بر ان طرف رفت بنظاره بایستاد

[illegible] آمد دلو کرده تن میکشید تنها میکشید با آنکه هشت شبانه روز بود که طعام نخورده بود و پا افجروح شده تا کوسفندان ایشان را
سیراب کردانید و در اندک سرچاه نگرفت سنگی که چهل تن بر کرفتندی او تنها از آنجا برداشت و چهل کام بینداخت و از آنجا آب برکشید تا گوسفندان
آمده که چون سوی آب بود می رسانید رهنما آنجا مدید بدکفت یا این دو زن که اینجا هیچ چاهی دیگر هست کفتند بلی ولیکن متروک است سنگی بزرک بر سر آنجا
هست که چهل کس او را برنمیدارند کفت ایشان را بمن نمایید بوی نمودند بیامد و دست فرا کرد و آن سنگ از آنجا برکرفت بینداخت کفت هیچ دلو و رسن
دارید کفتند نه کفت هیچ پاره آب دارید کفتند آری در این مشک مانده آنرا از آنجا بستند و در دهن کرده مضمضه فرمود و آنرا در چاه
آب تا سر چاه آمد فَسَقَى لَهُمَا پس آب داد ایشان را و سیراب کردانید تا که شکمها ایشان برآمد پستانها ایشان پر شد ثُمَّ تَوَلَّى
پس باز کشت إِلَى الظِّلِّ سوی سایه هوا در خنکی فَقَالَ رَبِّ پس کفت خداوندا پروردکار من إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ
بدستیکه من بسوی آنچه فرو فرستادی از نیکوئی نیازمند هر چه باشد تقیر محتاجم و از تو میطلبم و اکثر مفسران کفته اند که مراد از این سؤال یکی
جوع بود و امام محمد باقر فرموده که این آنکاه کفت که محتاج نیم خرما بود و امیر المؤمنین فرموده که بخدا سوکند که موسی از خدا چیزی دیگر نطلبید
و این دعا مکر بدان که بخورد زیرا که سبزه زمین میخورد و سبزه از پوست شکم آن دیده میشد بجهت لاغری و کداختن کوشت اما چون دختران شعیب
و این زن و دختران نزد پدر آمدند پدر از سبب آن پرسید ایشان قصه را بتمامی عرض کردند شعیب بخاطر دل خود را فرمود که برو و آن مرد را بیار تا مزد بدهم
فَجَاءَتْهُ پس آمد بسوی موسی إِحْدَاهُمَا یکی از آن دو زن که صفورا بود تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ میرفت بر طریق شرم داشتن چنانکه ابکار رود
یعنی شرم زده نزدیک آمد زیرا بستر کوینده استین بر روی افکنده و کویند از جاده عدول کرده بر کنار میآمد چون از دور موسی را بدید بهم آنجا
نداکرده قَالَتْ إِنَّ أَبِي کفت بدستیکه پدر من يَدْعُوكَ میخواند ترا لِيَجْزِيَكَ تا پاداش دهد ترا أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا مزد آب دادن تو کوسفندان
ما را موسی بجهت زیادت شعیب و تعریف بلاغت آن زن اجابت فرمود بجهت طمع اجر خود چه اجر بر عمل ثواب است و متاع فرمود پس متوجه زیارت
شعیب شد و بسبب که در راه که میرفتند با میامد جامه صفورا از بعضی اعضا او برمیداشت و کفت که تو از عقب من میکاو و مرا بصوب دلالت نما
و در روایتی آنست که سنگی میانداز تا بدان راهی که میبایست رفت بروم فَلَمَّا جَاءَهُ پس هنکام که آمد موسی نزد شعیب وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ خواند
بر او و باز کفت قصه خود را از مبدا لا تخف تا خایف شعیب نشکار اهل مدین بودی قَالَ لَا تَخَفْ کفت مترس نجوت رهایافتی مِنَ الْقَوْمِ
الظَّالِمِينَ از کروه ستمکاران یعنی از فرعون و قوم او چه فرعون را در این ولایت سلطنت نیست پس فرمود تا طعام حاضر کردند موسی از خوردن آن ابا نمود
و فرمود مبادا که از اجر دنیا نیز بهره شیم چه از دین کوسفندان بیت تصرف نیست پس فرمود تا طعام حاضر کردند موسی از خوردن آن ابا نمود
تا از خاک برکردند و آن نان بدهند کردید راهب کفت ای مرد ما را فرزندان و بدان فرزندان و رند بیا و نزد امیر المؤمنین بانیشا و کفت تو پیغمبر مرسلی
فرمود نه کفت فرشته مقربی کفت نه ولیکن رسول خدایم محمد عبد الله که خاتم پیغمبران است راهب کفت بر دست امیر المؤمنین نهاد و کفت اشهد ان لا اله
الا الله و ان محمدا رسول الله و انک صدیق رسول الله و احق الناس من بعده امیر المؤمنین عهود و شرایط ایمان بدو فرا نمود و فرمود تا چه چیز بر اسلام داشت
بعد از آنکه بر خلاف ملت اسلام بود کفت یا امیر المؤمنین بسبب این دو بیت که در کتب قدما مذکور شده و علما ما خبر داده اند که در این
حوالی چشمه آبیست سنگی عظیم بر بالای آن و هیچکس راه بدان نبرد مکر پیغمبری یا وصی پیغمبری مردم بسیار بامید این دو بیت نشسته اند این کرامت
نیافته اند که من یافته ام پس چون این آیت در دست تو پیدا شد دانستم که آن وصی تو بود و بدست تو اسلام آوردم و بولایت تو معترف شدم امیر
المؤمنین از این سخن بکریست چنانکه محاسن مبارکش از آب دیده مطهرش تر کشت و فرمود که سپاس خدایرا که مرا فراموش نکرده و در کتب اوایل
کذر اهل اسلام چون از شیعه شما کشتند راهب با امیر المؤمنین بشام رفت و در خدمت او جهاد کرد تا بدرجه شهادت رسید و مخفی نماند که قبر او نماز کفاد

وهر وقت که یاد او کرد بر وی رحمت فرستاد و چون از پای ایشان بهر وا مرشد ندیدند پاره راه برفتند خضر نرمو کیشان شما کرد با ان چشمه برد کفتند ما
همه میدانیم و را بان میبریم چون این در علامت آنست موسی برو بدید بجوئید برفتند چندانکه جستند نیافتند پس فرمود این چشمه را امر بکردند
تا قیام قیامت القصه چون شعیب صفت قوه و امانت موسی و تفضیل او را از صفوا بشنید و ترسا و کرنه او اطلاع یافت شد محبت با موسی اشتداد
داد قال کفت با او که انی ارید بدستیکم من میخواهم ان انکحک انکه بنکاح تو در آورم احدی ابنتی هاتین یکی از این دو دختر
خود را هر کدام که خواهی علی ان تاجرنی بر شرط انکه اجاره دهی نفس خود را تا اجیر من باشی ثمانی حجج در هشت حج و در میان العلما اورده که شرایع
متقدم مهر دختران مردان را بود و در شریعت ما منسوخ شد بایه و اتوا النساء صدقاتهن فان اتممت پس اگر تمام کردی عشر را ده سال فمن
عندک پس از نزد تست یعنی بر طریق تفضیل و کرم کاری کرده باشی نه انکه بر تو واجب و لازم بود باشد بلکه هشت سال لازم حال تو ما
نقل وما ارید و نمیخواهم ان اشق علیک انکه مشقت و رنج نهم بر تو بالزام تمام ده سال ستجدنی زود باشد که یابی مرا ان شاء الله
اگر خواهد خدا من الصالحین از نیکوکاران و شایستگان در معاملت و وفا بعهد التزام تمام و اداب صحبت و جمعیت قال ذلک گفت
موسی که این عهد بینی و بینک میان من و تو قایم است که هیچ خلاف نکنیم ایما الاجلین هر کدام از این دو مدت که هشت و ده است قضیت
بگذارم و بپایان رسانم فلا عدوان پس هیچ تعدی و افزونی جستن نیست تا علی بر من یعنی همچنانکه زیاده از این ده سال بر من مطالبه
نخواهی کرد زیاده از هشت سال نیز طلب نکنی والله علی ما نقول وکیل و خدا بر انچه میگوئیم و شرط میکنیم گواه است یا بر انچه گفت و شنید
میرود کار شما است یعنی کار خود را بر وی میسپاریم تا بر توفیق او از عهد این عهد بیرون آییم وکیل کسیست که کار خود باو واگذاشته شود اما استعمال
ان میکنند در موضع شاهد حسین بن منصور روایت کرده که او گفت از ابو عبد الله پرسیدم که کدام خران بودند که گفتند ان ابی یدعوک لیجزیک
فرمود اند خیر که موسی بان متزوج شد باز گفتم که موسی کدام و اجل را باتمام رسانید فرمود تمام نزد و زیاده از ده سال بود دیگر پرسیدند که موسی قبل از
مضی مدت دخل کرد بزن خود یا بعد از انقضا ان گفت قبل از انقضا ان گفتند این چگونه جایز باشد که مردی متزوج شود بزنی قبل از وفا نمودن
بشرط نکاح نکرد در این مقام هشت سال ستیاده فرمود شعیب بنی نسب علم نبوت که موسی بان وفا خواهد نمود القصه شعیب صفورا از ابو عقد نسبت
موسی قبول شرط مذکور نمود با شعیب گفت چون مرا شبانی نصب کردی عصا بمن ده تا گوسفندان بدان از ایشان سباع بدان دفع کنم از ایشان شعیب دختر
خود را گفت در فلان خانه چند عصا هست یکی را بیار و موسی دختر رفت و عصا از انجا بیارد شعیب گفت این عصا را بگذار و دیگر را بیار
دختر عصا باز پس برد و بنهاد و خواست تا دیگری برگیرد همان عصا بدست او آمد بیارد شعیب گفت این همانست سه بار این صورت با این طریق واقع
شد در نوبت سیم دختر گفت بخدا سوگند که من عمدا این را برنمیگیرم اما هر نوبت که میخواهم عصا دیگر بردارم این عصا بدست من میاید شعیب
گفت این را بموسی ده مرد نیست که عکس مکر این عصا آدم بود که از بهشت همراه او آورده بود چون وفات کرد جبرئیل آنرا برگرفت حفظ ان مینمود تا روزی که موسی
از شعیب عصای طلبید جبرئیل بیامد این عصا بشعیب داد که بموسی ده و در کشاف آورده که نزد شعیب عصاهای انبیا جمع شده بود و در شب موسی
را گفت که در این خانه دو یکی از ان عصاها بر دار موسی در اندرون خانه مدان عصا که آدم از بهشت همراه آورده بود برداشت شعیب چون مکنون بود
انرا برداشت و مس کرد دانست که عصای آدم است گفت این را بدیگری دیگر را بیار موسی هفت نوبت باخانه آمد همین عصا بدست او آمد شعیب دانست که
وی شایسته انست که او را باو داد و گفت ای موسی چون بمفرق الطریق رسی و راه بدانی بدست چپ برو اگر چه بر دست راست گیاه بیشتر باشد و چون
مرغزار از دهها عظیم تر که در آنجا بیابان فرو برد موسی چون انجا رسید گوسفندان میل بجانب دست راست کردند میدویدند هر چند موسی خواست
که باز گردانند نتوانست پس بالضرورت بر آن طرف مرغزار دید که گیاه بسیار است گوسفندان میل بان کردند پیغامبر شد موسی بجهت انکه تعب
بسیار باو رسید و انجا نخست عصا بر زمین فرو برد اژدها بیامد دهان گوسفندان گرد عصا جانور شد با اژدها دیگر و نیز موسی از خوف
برخواست عصا خود را بود و اژدها کشته شد شاید شما کشت شعیب را بان خبر داد شعیب دختر را گفت شوهر تو پیغمبر خدا است برو که او را در این عصا
نشان باشد شعیب چون دانست که موسی پیغمبر عظیم قدر نزد خدا تعالی است بر زن و تمام حسن عنایت او با گوسفندان خواست که با او احسان نماید گفت
ای موسی هر چه امشب این گوسفندان ابلق بدنیا بدنیا یعنی سفید بتو بخشیدم حضرت موسی در خواب که این عصا را با بی زنگ گوسفندان
از آب میخوردند موسی چنان کرد گوسفندان آب بخوردند ان شانها که از آب حاصل شده همه ابلق بودند شعیب دانست که ان روز یک حضرت
بود و در مجمع البیان علامه فارق عما از ان بظهور رسید مجمع البیان از پیغمبر روایت کرده که ایما رجل اتاه عصا بدست گیرد که از تنهای پیغمبر بود حضرت
امیر المؤمنین فرموده که پیغمبر فرمود که هر که بجهت سفر از خانه بیرون آید با او عصا از بادام تلخ باشد که در وقت توجه بدو لقا تو جنبانید و لقا تو جنبانید
قوله ما نقول وکیل بخواند حضرت ایمن گرداند او را از هر دو ضرر رساننده و از هر بد تعلق کننده و از هر جا نوبش نشده تا
بمنزل خود رجوع کند با او هفت فرشته باشد از پیش و پس و او را احاطه نمایند از برای او استغفار کنند تا بمنزل خود باز گردد عصا انوشت
بهذا القصه موسی که با شعیب شبانی نمود فلما قضی موسی الاجل پس انگاه که بگذارد موسی مدت خود را که اقصی الاجلین بود
و ده سال دیگر بعد از ان نزد شعیب بود و در چهل سالگی باجازه شعیب و جهت مصر گشت بجهت زیارت مادر و برادر و خواهر و سایر اهل
و بزرگان خود را با موسی رشتها و ریاح را کرد زنش را وضع حمل رسید که گوسفندان از برف و باد در سه متفرق شدند آتش بود آتش زنه نداشت
و چندانکه آتش زنه بر سنگ آتش زد آتش بیرون نیامد موسی سنگ آتش زنه از سر فرو بینداخت سنگ و آتش زنه بزبان آمدند که یا موسی آتش چی

بفرمان خدا بر زنان خود مر اهل خود را امشب فرو نشانده اند موسی که خود خبر داده ماند که ناگاه آنس من جانب الطور نارا بدید از جانب کوه
طور آتش قال لاهله گفت مر کسان خود را امکثوا درنگ کنید در همین مکان انی بدستیکه من آنست دیدم نارا آتش را لعلی آتیکم شاید که
بیارم منها بخبر از آن آتش خبری یعنی از زمین کنایه که در سر آتش باشد خبری تحقیق کنم که راه از کدام جانب است و جذوة من النار یا پاره
از آن آتش پاره بر سر چوب که هذه لعلکم تصطلون شاید که شما گرم شوید بدان و جذوه چوب سطبر است خواه بر سر آتش شده خواه نه یعنی چوب قوی
از آن آتش پاره بر سر چوب که هذه لعلکم تصطلون شاید که شما گرم شوید بدان و جذوه چوب سطبر است خواه بر سر آتش شده خواه نه یعنی چوب قوی
از کنار وادی که از جانب راست موسی بود فی البقعة المبارکة در جای برکت داده شده یعنی آن شاطی که در موضع یمین بود برکت من الشجرة
از درخت سمره یا عوسج بلغنا ان یا موسی انه انا موسی انی انا الله بدستیکه منم خدای رب العالمین که پروردگار عالمیانم و استماع موسی
ندا و کلام از درخت یا نبوت بود که حق تعالی بیافرید کلام را در آن و داخل کرد یا بدیه کلام عرض است و عرض محتاج است بمحل و استماع کلام بدین
واسطه فلی سنان انبیا است در آن ندا و مفهوم آن است انی انا الله رب العالمین و دیگر وان القی عصاک و آنکه بیفکن عصای خود را موسی
فی الحال عصا بینداخت مار شد فلما رآها پس هنگام که دید عصا را بصورت مار حرکة کانها جان گویا آن مار دیدن حرکت
حرکت کننده که در عرف آنرا نیز مار گویند ولی برگشت موسی مدبرا پشت کرد رانده و بزمین دوانده از خوف ولم یعقب باز نگشت بآن وادی
بلکه از غایت دهشت و بیجا بی که آمد بود روان شد ندا رسید که یا موسی اقبل ای موسی پیش آی ولا تخف و مترس از اینجا انک بدستیکه
که تو من الآمنین از امان یافتگان یعنی از جمیع مخاوف چه پیغمبران مرسل از ترس و هراس نیست کما قال لا یخاف لدی المرسلون و پس انجا
اطمینان یافته باز آمد بجای نخست که در من مار که آنرا در پیش خود کشیده بود آن عصا و باز باز ندا رسید اسلک یدک در آور دست
خود را فی جیبک در گریبان خود تخرج بیضاء تا بیرون آید سفید درخشنده من غیر سوء از غیر بدی یعنی بدی علتی که مکروه منظر
باشد چون بیاض برص واضمم الیک و جمع کن بسوی خود جناحک بال خود را من الرهب از ترس یعنی از جهت ترسی که بتو رسیده باشد از مشاهده
یعنی مستعد نشوند دست بیاض بدن بتقلیب اضداد پس رو بدلیل قوی بجانب یکتا بلا بینا بادلایل تذکر معجزات با هر است آنها
ومن اتبعکما الغالبون شما و هر که پیروی کرد شما را غلبه کنندگان شاید که مغلوب کنند شما را و اینجا بیان ما انا است بامر جنس
و امداد و اعانت ما اولیاء خود را تسلط و متوالی از بوجهل و دیگر که چون موسی از طور مراجعت فرمود و در وجه دیدار بنی آدم کفت آنکه
میانی کفت از نزد خداوند و از پیکار این آتش پس فرعون مست بخدا سوگند که گویا میبینم موسی را طویل البال یعنی از دست خداوند
موسی بیا و آدم سیئی بر او جبار نیست از صنوف و عصا در کف من آنست و ضلین از جلد خمار در پای بند تعلین و از لیف خرما پس چون بدید مانند فرعون
رسید از اظهار دعوی کرد خبر بفرعون رسانیدند که خواب گاه ایشان است و دعوی میکند که رسول پروردگار عالمیانم فرعون جمعی که موکل بودند
بوشیر و ساهر سبع امر کرد که چنانچه شود در بحر کنید حاضر کنید و ابلاغ بود که چون بر مرکب غضب کرد او را در تیر انداختی تا دیل هلال که پیش
با عصا حاضر امر کرد که موسی را از مملکت کرد انیدند نزد فرعون و دیدند شیخ چون او را بدیدند نزد او آمدند و دم جنبانیدند آغاز کردند سخن بر پای او
مالیدند فرعون مهلت کلام او را گفت که من مرا کمتر مثل این را ندیده بودم و چون موسی دید فرعون کرد او را شناخت گفت از تربیت فینا ولیدا چنانکه
سوره الشعراء گذشت بعد از آن بسر منکه از کرد که او را بکرد بجلاد دو بکو که کرد خوش زن بجلاد بیاند که موسی را بکشد جبرئیل امین بیاد شد نیز از
دست او کرفته او را بکشد و فرعون کس پیش بیامد او را میکشت تا شش کس را بکشت فرعون چون چنانید مرا شد گفت نشاید او بدانید پس موسی
دست را از زیر بغل بیرون آورد مانند آفتاب درخشنده بود گفت این معجزه است بر رسالت موسی من بعد از آن عصا بینداخت اژدها عظیم شد و دهان
او را در دهن گرفت فرعون از جای برخاست و گفت او را بگیرید چون او را بگرفت باز عصا شد فرعون این نیز معجزه دیگر است فلما جاءهم موسی

از براشماع

بآیات ما پس احکام کرد او را و ما ایشان را امر کردیم آیتها ما را یعنی معجزهای ما را که در شان موسی بود بیّنات روشن و هویدا بود
اعجاز آن قالوا گفتند هؤلاء ما هذا الا سحر مفتری که جادوی بافته و ساخته او که مثل این در کتب نگذشته و هرگز مانند آن را
ندیده ایم از کسی و با این سحر نیست که تعلیم کرده و بعد از آن بر خدا بسته و او را افترا نموده وما سمعنا و نشنیده ایم بهذا مثل این سحر
این را از کسی نشنیده ایم که دیده باشد فی آبائنا الاولین در روزگار پدران نخستین ما این سخن را بهمه اینکه گفتند که در روزگار ایشان
سلف آن پیدا بوده و با این دعوی نبوت را از پدران خود نشنیده ایم که گفته باشند فلان پیغمبر خدا است خدا او را فرستاده و این قول ایشان بلا دعوی
اشتهار قصه نوح و صالح و غیر ایشان از پیغمبرانی که دعوی توحید و اخلاص میکردند بجهت آن بود که فرستادن ایشان واقع شده بود و طول زمان
در میان بدید آمده و با همه عدم تصدیق باقی و بنا بر این معنی است که ما نشنیده ایم از پدران خود که تصدیق رسالت باشد و پیغمبر که ادعا کند
وقال موسی و گفت موسی ربی اعلم پروردگار من داناتر است بمن جاء بالهدی بکسی که آمده است با نمودن راه بیان من عنده از نزد
او یعنی میداند که من بر حق و شما بر باطل و کراه ومن تکون له عاقبة الدار و داناتر است بکسی که باشد مر او را سرانجام پسندیده
در این سرای دنیا یعنی ختم بایمان و با در آخرت یعنی نجات از نیران و دخول در جنان انه بدرستی که شما و کار انست که هیچ وجه لا یفلح الظالمون
نیز نشوند ستمکاران و از حق بباطل میل کنندگان و از دین برگشتگان و بشر خیر دارین فایز نشوند وقال فرعون و گفت فرعون
یا ایها الملأ ای گروه اشراف و اکابر ما علمت لکم من اله غیری خدایی که او را پرستید و تعظیم کنید غیر از من و موسی میگوید که
خدای دیگر هست که فرید کار آسمانست فاوقد لی یا هامان علی الطین پس بفروزان برای من یا هامان بر گل تا پخته شود و در بنا استعمال
بود اول کسی که بر پختن خشت فرمود فرعون بود که وزیر خود را گفت که خشت بپزند فاجعل لی پس بنا کن برای من صرحا کوشکی
بلند که مرا در آن باشد لعلی اطلع شاید که بر آورم بجهت نظاره الی اله موسی بسوی خدای موسی یعنی ببینم او را
و از او معلوم کنم که موسی در دعوی نبوة وادعاء الغیر من صادق است یا کاذب وانی و بدرستی که من لاظنه من الکاذبین گمان میبرم موسی را از
دروغ گویان فرعون تصور کرده بود که حق تعالی جسمانیست و بر آسمان مکان دارد و ترکیب او ممکنست ندانسته بود که مکان از این مکان چگونه
آسمان که بر آسمان چگونه مکان و بر او زمان نیز باز و خبر ندهد نبیا و با آنکه فرعون بطریق تلبیس عوام گفته باشد که آنکه
موسی مرا خبر میدهد از خدای بجز من نیست و الجسمانیت و مکان و جهت در کتاب او ورد که هامان بجهت او بالا بر آمده و در خیالش بود که بعقل نه یک
که عقل نتوانست کند فکر نکند بگوشه باشد و در دار المسیر ورد که فرعون بنا بالا بر آمده و در خیالش بود که بعقل نه یک
رسیده باشد و چون در نگریستن سما را بر بالای صرح خود همچنان دید که بر روی زمین متصل شده بفرمود تا تیر و کمان آوردند تیر بطرف آسمان انداخت
آن تیر خون آلود باز گردید بجهت امتحان نشد و حکم کرد تا بکشتن خدای موسی را حق تعالی جبرئیل را فرستاد تا بر خون او را بر آن صرح فرو ریخت و سه پاره ساخت
قطعه از آن بلشکرگاه فرعون فرو آمد و دوازده هزار قبطی کشته گشت و قطعه بگردد دریا افتاد و پاره دیگر در جانب مغرب افتاد و هیچکس از آنها
و مردان زنده نماند فرعون با وجود این همه متنبه نشد غرور او و تجبر و جهل و عناد او افزون تر گشت واستکبر و تکبر کرد هو و جنوده
او و لشکر او فی الارض در زمین بغیر الحق بناحق و بی استحقاق و ترفع و تعظم وظنوا انهم و گمان بردند ایشان که الینا لا یرجعون
بسوی ما باز گشت نخواهند کرد و بعد در دنیا زنده شده و آخرت را قبول نکردند فاخذناه پس گرفتیم او را و جنوده و سپاه او را فنبذناهم
پس افکندیم ایشان را فی الیم در دریای نیل تا همه غرق شدند و هیچ یک از آن مشرکان نماند فانظر پس بنگر بدیده بصیرت کیف کان
که چگونه بود عاقبة الظالمین سرانجام ستمکاران و از مدد نکردن شتگان یعنی مشرکان قوم خود را از مثل این واقعه بها جعلناهم و
گردانیدیم ایشان را در این جهان ائمة پیشوایان ضلالة یعنی حکم کردیم که ایشان همه ائمه اهل ضلالت اند با امر کردیم خلق را بایشان
ایشان انبیا خود را تکذیب کنند که ایشان ائمه اهل ضلالت اند با نام نهادیم ایشان را ائمه ضلال و با همه فرط عناد و جحود با بلجاج ایشان اقتدا
خود را از ایشان باز داشتیم و اقتدا در دار آخرت یعنی ما اهل ضلال بایشان گردیدیم ایشان ائمه و مقتدایان گردانیدیم یدعون میخوانند
ایشان الی النار بسوی آتش یعنی بعملهایی که موجب دخول باشد در آتش دوزخ چون کفر و معصیت ویوم القیمة و در روز رستخیز لا ینصرون
یاری کرده نخواهند شد یعنی ناصری و مددی و عذاب از ایشان بر نخواهند داشت واتبعناهم و از پی در آوردیم ایشان را یعنی ایشان را لعنة
گردانیدیم فی هذه الدنیا در این دنیا لعنة لعنت یا ملعون ساختیم ایشان را لعن میکنند با دور از رحمت لازم حال ایشان گردانیدیم
ویوم القیمة و در روز قیامت هم من المقبوحین ایشان از زشت رویان اند چنانکه از عبد الله عباس روایت کرده اند که ایشان
کنند چشمهای ایشان کبود و این علامت دوزخیانست و باد در روز مطر دانند از رحمت ما بوسی اند از مغفرت که اصلا از رحمت محروم
ایشان نوزد ولقد آتینا موسی الکتاب بدرستی که ما دادیم موسی را کتاب توریت که در او امر و نواهی و وعد و وعید مسائل حلال و حرام تو
من بعد ما اهلکنا القرون الاولی از پس آنکه هلاک کردیم اهل قرنهای نخستین از نوح و موسی و صالح و با از پس هلاک قبطیان بصائر
در حالتیکه جمعهای بر راهها روشن بود و نور و آن للناس دلیل کننده ایشان بجانب حق و از باطل اهتدا میکردند
وهدی و رهنمایی بود باحکام شرع تابعان خود را ورحمة و بخشایش بر مصدق و عاملان بآن یعنی بجهت عمل بآن میرسید رحمت

او بجا

او سبحانه که مثوبات دار دنیاست لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ شاید ایشان پند پذیرند یعنی بر حال شوند که امید دارید که پند گیرند که این آیت
توان دانست زیرا بجهت آنکه پیغمبر بیان از حضرت رسالت نمود بیستکه حق تعالی ملائکه نگذاشتند هیچ قومی را و امتی کامل نبود بعد از آنکه زمان
کلام از توریت فرمود بر گذشته بود زمین غیر اهل یثرب که منزل شدند بر موزیکان یعنی کسی که ایشان میفرماید که ولقد آتینا موسی الکتاب از آنجا بعد از آن
بر سبیل تنبیه و تعجب فرماید که وَمَا کُنْتَ و نبودی تو ای محمد بِجَانِبِ الْغَرْبِیِّ بطرف دامن غربی یا بناحیه طور که در جهت غربی است میقات موسی
یعنی تو بر کوه طور حاضر نبودی إِذْ قَضَیْنَا چون گفتیم إِلَی مُوسَی الْأَمْرَ بموسی وحی فرستادیم و قتیکه وحی کردیم با او امر را که دعوت کن بما و اعلام
کنیم از رسالت و اوامر و نواهی که بندگان را بدان مکلف است وَمَا کُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِینَ و نبودی تو از گواهان از امت
او بنبوت و نهی و غیر آن از اوامر و نواهی و یا وصف تعریف تو با او و یا اعلام کردن مشاهده که با موسی بودند از ملائکه انکه اخبار آنحضرت از این
قصه از قبیل اخبار است از مغیبات که شناخته نمیشود مگر بوحی چنانکه میفرماید وَلَکِنَّا و لیکن ما وحی کردیم این قصه را بتو بر آنکه أَنْشَأْنَا
بیافریدیم پس از موسی قُرُونًا قرنها مختلف که می بعد از آنکه وحی فَتَطَاوَلَ پس دراز شد عَلَیْهِمُ الْعُمُرُ و ایشان را زندگانی یعنی متقدمان بر اهل
این قرنهای گذشته خبرها از موسی و غیر او معرفت بعلوم شرایع مندرس گشت پس ما ترا بر تجدید این اخبار فرستادیم و مجاهد گفته که خبر دادن از این
خبرها جز بوحی از پروردگار نخواهد بود وَمَا کُنْتَ ثَاوِیًا و نبودی تو اهل مقیم فِی أَهْلِ مَدْیَنَ در میان اهل مدین یعنی در شعیب مؤمن آنوقت که
بموسی تعلیم کردیم تَتْلُو عَلَیْهِمْ بخوانی بر ایشان آیَاتِنَا آیتهای ما را که در قصه موسی و شعیب نازل شد چنانکه استادان بر شاگردان خوانند
یعنی در مدت نبودن تا این قصه را تعلیم کنی وَلَکِنَّا و لیکن ما کُنَّا مُرْسِلِینَ هستیم فرستندگان و خبر کننده ترا از این قصه وَمَا کُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ
و نبودی تو حاضر بطرف طور سینا إِذْ نَادَیْنَا وقتیکه ندا کردیم موسی را در شب طوی از آنکه سبحانه با موسی تکلم نمود و او را نزد خود فرستاد بتبلیغ رسالت
و توانند بود که مراد آن زمانی بوده باشد که حق تعالی بموسی وحی فرستاد بعد از غرق شدن فرعونیان و ابو سعید نقل کرده که مراد باین ندا آن بود که حق تعالی
در طور امت خاتم الانبیا را ندا فرمود و منشا این آن بود که موسی گفت الهی در توریت میخوانم صفت و نعت امتی که بحمد و حامد و صفات
پسندیده ایشان را ستوده باشند ایشان امت کدام پیغمبر است خطاب رسید که ایشان امت محمد خواهند بود که حبیب من است موسی در توریت که احمد را به
بینند حق تعالی گفت اکنون ظهور احمد نیست که خواهی ترا و ایشان را بشنوانیم پس خطاب کرد که یا امت محمد همه از اصلاب پدران و ارحام مادران لبیک
اللهم لبیک جواب دادند پس موسی را و ایشان را بشنوانید که بی محنت نازکرده فرمود که عطا کردم شما را پیش از آنکه از من بخواهید امر زیدم شما را
قبل از آنکه آمرزش طلبید هر چه طلبید بنا بر آنکه با وجود اختصاص ایشان بحضرت رسالت و قرآن کریم با این وجه ثمره یافتند حق لطف کرد و داد بما
هر چه طلبیدند پس اینجا میفرماید که تو حاضر نبودی وقتیکه امت ترا خواندم و نخواهم وَلَکِنْ و لیکن خبر دادم ترا رحمة از جهت آمرزش و بخشش
که واقع است مِنْ رَبِّکَ از پروردگار تو که آن بعث و فرستادن ترا با این معجزه لِتُنْذِرَ قَوْمًا ما آتَاهُمْ تا بیم کنی گروهی را
که نیامده است بدایشان مِنْ نَذِیرٍ هیچ بیم کننده مِنْ قَبْلِکَ پیش از تو تا ایام فترت که میان زمان عیسی و آنحضرت و آن مدت پانصد
و پنجاه سال بود و پیغامبر آنحضرت اسمعیل حضرت رسالت بر آنکه دعوت موسی و عیسی مختص بجانب اسرائیل بود و اما آنکه خلق ایشان بودند بعد از زمان
اسمعیل که بعرب مبعوث شده بود پس ترا فرستادیم لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ شاید که ایشان پند پذیرند و ایمان بیاورند وَلَوْلَا أَنْ تُصِیبَهُمْ
و اگر نه آن بودی که بدایشان رسیدی مُصِیبَةٌ عقوبتی بِمَا قَدَّمَتْ بسبب آنچه پیش فرستاده است أَیْدِیهِمْ دستهای ایشان یعنی بعلتهای
ایشان که آن شرک و ظلم است و معصیت فَیَقُولُوا پس گفتند بوقت حلول عذاب رَبَّنَا ای پروردگار ما لَوْلَا أَرْسَلْتَ چرا نفرستادی
إِلَیْنَا رَسُولًا بسوی ما فرستاده که ما پیغام او را فَنَتَّبِعَ آیَاتِکَ پس پیروی کردیم آیتهای ترا و تصدیق تو نمودیم وَنَکُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ
و بودیم از گرویدگان بنبوت و رسالت تو یعنی اگر ندانستی که بوقت حلول عذاب حجت را و ندانستی که پیغمبر ما نیامد ما را بحجت و نگرفتی ما را بعذاب
بر ایشان میفرستادیم پس بجهت عذر و الزام حجت بر ایشان ترا بر ایشان فرستادیم عذاب ایشان را تاخیر نمودیم تا هیچ حجتی و عذری نداشته باشند
او را اندکی رسد قریش مکه در باب پیغمبر از احبار یهود مدینه سؤال کردند ایشان نبوت حضرت را اقرار کرده نعت و وصف او را از توریت خواندند
مشرکان انکار توریت نمودند گفتند اگر او پیغمبر است چرا آن معجزات که موسی داشت ندارد آنکه فَلَمَّا جَاءَهُمُ پس آنگاه که آمد بدایشان
بمشرکان عرب الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا محمد که فرستاده بحق است از نزد ما قَالُوا لَوْلَا أُوتِیَ چرا داده نشد محمد مِثْلَ مَا أُوتِیَ مُوسَی
مانند آنچه داده شد موسی از معجزات یعنی چرا دو بار عصا و ید بیضا و غیر آن از معجزات موسی ندادند ایشان را بوجه نعت اقتراح میکنند آو
لَمْ یَکْفُرُوا آیا کافر نشدند ایشان از مشرکان مکه بِمَا أُوتِیَ مُوسَی بآنچه داده شد بموسی مِنْ قَبْلُ پیش از این
مَا کَانَ قَالُوا گفتند قِبْطِیَّانِ سِحْرَانِ دو جادو سِحْرٌ یعنی موسی و هرون تَظَاهَرَا پشت شدند در اظهار عداوت با مشرکان بر یکدیگر
که دو سحر مثل و مطابق یکدیگر یعنی توریت و قرآن وَقَالُوا و گفتند قِبْطِیَّانِ با مشرکان مکه إِنَّا بِکُلٍّ کَافِرُونَ بدستیکه ما بهر یک از این
دو سحر یا بجمیع پیغمبران یا بکتب ایشان ناکردیم و بدکاینده ما با دو دانندگان قُلْ فَأْتُوا بگو بیاورید بِکِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ کتابی را از نزد خدا
که باشد هُوَ أَهْدَی مِنْهُمَا راه نماینده تر از این دو کتاب که بر من و موسی نازل شده تا من أَتَّبِعْهُ پیروی کنم آن را إِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ
اگر هستید راست گویان که توریت و قرآن سحر است یا موسی و هرون فَإِنْ لَمْ یَسْتَجِیبُوا لَکَ پس اگر اجابت نکنند ترا و کتاب نیاورند
فَاعْلَمْ أَنَّمَا پس بدان که جز این نیست که إِنَّمَا یَتَّبِعُونَ پیروی میکنند أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای خود را بنادانی و جهل چه اگر تابع حجت میبودند

نخواستیم

باحدیث

بجلاوند

مبادرت نماید بحق و کتابی بر نما وَمَنْ أَضَلُّ و کیست گمراه‌تر مِمَّنِ اتَّبَعَ از آنکس که پیروی کند در روی خود را بِغَيْرِ هُدًى بی راه نمودن و بیانی و بصیرتی
مِنَ اللَّهِ از نزد یک خدا مراد از این نفی است یعنی هیچکس گمراه‌تر از آن کس نیست که تابع هوای خود شود بدون راه نماینده و دلیلی إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه
خدا لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ راه نمی‌نماید و منزل بمقصود نمی‌رساند گروه ستمکاران را که تابع هوای نفس خود شوند متوغل در ظلم
یعنی جماعتیکه با وجود وضوح دلایل هدایت بر حقیت اسلام بجهت خود و جمود و استکبار تابع تسویلات نفس و متمنیات شیطانی شدند حق تعالی
لطف هدایت را از ایشان برداشته و در باد بر خذلان فرو گذارد و راه توفیق را از ایشان مسدود ساخته خلیل ایشان نماید تا بحدی که بنیاد عصبیت
کرده‌اند و میشوند با عنایت بلند شکست عظیم فرو گیرند و بهشت با اهل کفر و شرک نمایند بعد از آن در صفت قرآن میفرماید که وَلَقَدْ وَصَّلْنَا
و بتحقیق که پیوند دادیم و متصل گردانیدیم لَهُمُ الْقَوْلَ برای ایشان سخن را یعنی پیوسته فرستادیم قرآن را آیتی بعد از آیتی و سوره بعد از سوره
برای تذکر و تدبر ایشان و با ایشان در آوردیم دعوت را بمعجزه و مواعظ را بمواعید و تخویف را بتبشیر و قصص را بامثال لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ
تا شاید که ایشان پند پذیر شوند و کردار و تامل نموده بد بکردند افتاده و نیستند چون عبد الله بن سلام و تمیم داری و جارود و عبد و سلمان فارسی بشرف اسلام
رسیدند حق تعالی اینها را فرستاد الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ آنانکه دادیم ایشان را توریت مِنْ قَبْلِهِ پیش از قرآن هُمْ بِهِ ایشان بقرآن
يُؤْمِنُونَ میگروند و اشاره است که این سوره بعد از هجرت نازل شده و ایشان چهل نفر بودند سی و سه از حبشه و هفت از شام از جمله اهل کتاب بحیرا و ابرهه اشراف و عمار و ایمن و ادریس و نافع و تمیم بودند و در مکه ملازمت حضرت رسالت میکردند
ایمان آوردند پس مراد بکتاب انجیل باشد وَإِذَا يُتْلَى و چون خوانده شود قرآن عَلَيْهِمْ بر ایشان قَالُوا آمَنَّا بِهِ گویند ایمان آوردیم بآن
و دانستیم که کلام خدا است إِنَّهُ الْحَقُّ بدرستیکه او راست است که فرو آمده مِنْ رَبِّنَا از نزد پروردگار ما إِنَّا كُنَّا بدرستیکه ما
بودیم مِنْ قَبْلِهِ پیش از نزول آن یا قبل از تلاوت آن مُسْلِمِينَ گردنهادگان بحق انکه در کتب متقدمه ذکر آن یافته بودیم و حقیقت
آنرا شناخته اُولَئِكَ آنگروه که از اهل توریت یا انجیل اند يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ داده شوند یعنی بدهند ایشان را مزد ایشان دو بار بما صبروا
بسبب آنکه صبر کردند ایشان بتوریت یا انجیل و بر ایمان بقرآن قبل از نزول و یا قبل از تلاوت آن و یا صبر کردند بر دین خود و یا بر اذیت کفار وَيَدْرَءُونَ
و دفع میکنند بِالْحَسَنَةِ بکلمه نیکو که توحید است السَّيِّئَةَ کلمه بد را که قابل شدند سخن بد را دفع میکنند بطاقت و متانت و رموز
اورد که بعد از ایمان بجانب مذکور ترسایان قدح و یاهودان طعن میکردند ایشان را و انها بر جواب میدادند حق تعالی صفت ایشان را میفرماید که دفع
میکنند بنیکوئی گفتار سفیهان را وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و از آنچه دادیم ایشان را يُنْفِقُونَ انفاق میکنند در راه ما که در جوهر است وَإِذَا
سَمِعُوا اللَّغْوَ و چون شنوند سخن بیهوده و باطل را یعنی دشنام و کلمات منافقان و کافران أَعْرَضُوا عَنْهُ روی بگردانند از او وَقَالُوا
و گویند مر لغو گویندگان را لَنَا أَعْمَالُنَا ما را است کردار ما از حلم و اعراض و عفو وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ و مر شما را است عملهای شما از سفاهت
و لغو و با ما راست بر ما راست بر شما و شما راست بر شما یعنی ما را از اعمال نیک که سؤال نخواهند کرد بلکه هیچ از ما را مجازات نخواهند داد
بر وفق عمل خود سَلَامٌ عَلَيْكُمْ سلامتی باد بر شما یعنی لغو شما را بلغو خود مقابله نمیکنیم بلکه ما در مقابل لغو شما لغو نمیگوئیم با خلاق
ایشان متخلق نمیشویم چه حقتعالی با اشرار خود بدنامیست در دنیا و نافرجامیست در عقبا و با خلاق ایشان متخلق شدن مستوجب نکال و عقاب دنیا
و مثال باکه طالب حکما و علما بنیم بعد از آن حق تعالی اعلام میکند پیغمبر خود را که بر تو همین تبلیغ است و آگاه رسالت نه ایشان را بر ایمان داشتن و میفرماید
که إِنَّكَ بدرستیکه تو ای محمد لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ قادر نیستی که راه نمائی آنرا که دوست میداری و میدانی اینجا لطف است که نزد
انکس اختیار ایمان کند که چون فائده و عقل و تمکین و ازاحه علل و نصب ادله عادیه هیچکس بدون قائل نیست که حقتعالی بر تو این نوع تکلیف نباشد
وَلَكِنَّ اللَّهَ و لیکن خدا يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ راه مینماید بایمان بلطف و اسباب توفیق آنکه اینخواهد از کسانیکه مستعد اند طالب آن نه اهل
عناد و جحود و لجاج که با وجود لجاج ظهور حق و معاند و مکابره کردن بآن نکردند وَهُوَ أَعْلَمُ و او داناتر است بِالْمُهْتَدِينَ براه یافتگان یعنی با آنکه
استعداد آن دارند که شرف ایمان بیابند طالبان حق و کسانیکه بجهت فرط عناد و جحود و استکبار تفکر در آیات هدایت و حجج و اضح نمیکنند ایشان
در باد بر خذلان فرو میگذارند و اسباب توفیق و لطف را از ایشان باز میدارند و اهل خلاف بانند که این آیه در شان ابی طالب نازل شده چه رسول
بسیار طالب این بود که ابو طالب ایمان آورد و کاره اسلام و خشنود از حمزه بود و قضیه بر عکس شد که ابی طالب اسلام نیاورد و خشنود نیامد
و شبهه نیست که این معنی است بغایت ضعیف و کیف چه جایز نیست که اراده آنحضرت مخالف اراده عزت باشد چنانکه جایز نیست مخالفت اراده و نواهی
او و هر کاه که بر زعم مخالف حق تعالی اراده ایمان ابی طالب نکرده باشد هر آینه کفر او باشد اراده ایمان و خشنود داشته باشد کاره کفر و دیگر اینکه بر عکس این باشد
داشته باشد پس غایت خلاف باشد بیان اینکه خدا و رسول و مؤمنان بالله من هذه الامة الفاظ دیگر و دیگر همه اهل البیت اجماع دارند بر آنکه ابو طالب
ایمان متوفی شده و روایت بسیار در این باب از ایشان منقول است از جمله باسانید صحیحه از امام محمد باقر علوم الاولین والآخرین روایت کرده از آنحضرت از
آبای کرام خود نقل کرده که پیغمبر فرمود که جبرئیل مرا گفت که حرام کرده خدا تعالی آتش را بر پشت شکمی که ترا بر گرفت و پستانی که ترا شیر داد و کنار
که ترا پرورد و کفالت تو نمود و شکمی نیست که پشتی که حامل او بود عبد الله بود و شکمی که حمل آن نمود آمنه خاتون بود و آن پستانها که او را شیر داد حلیمه بود
کنار یکه او را کفالت کرد و پرورد ابو طالب بود و فاطمه بنت اسد ضبع بنا بر اراده امیر المؤمنین روایت کرده که آنحضرت فرمود بخدا سوگند که پدرم و مادرم هرگز
و عبد مناف هرگز بت نپرستیدند بلکه در حیات الهی و توجه بقبله در وقت نماز متمسک بودند ابراهیم خلیل و هم آزاد و منقول است که آنحضرت در وجه

بدین

بوبکر و نیز گفت یا امیر المؤمنین تو با این مرتبه و مکانی و پدرت معذب است در آتش جحیم در غضب شده و خدا را نمی‌شناسد خاموش شو بحق خدا بشکر
محمد را برای تو بخلق فرستاد که اگر بخواهم شفاعت کند حق جمله گناهکاران دوزخ را بهشت و دوزخ باشد و بر قسمت کنند
بهشت و دوزخ بود و قاصر از آبای خود تعلل کرد که نشنیدم که ابوطالب بن عبد المطلب رضیت بالله ربا و بابن نبیا و بابی علیا وصیا و باقی احادیث شیعه و اهل
واعتقاد و باب ثبات ایمان ابوطالب شما که ابوطالب در مدح پیغمبر فرموده که مصنف بر ایمان او بطریق تمام در منهج الصادقین سخنی که با فرزند او دارد که
حارث بن نوفل و حضرت رسالت آمد گفت ای محمد ما نمی‌دانیم که قول تو حق و سخن تو راست است و آنچه میگوئی سبب ایمان ما است و حجت و وسیله شما ما
بعد از وفات ما بعد از موت مخالفت تمام عرب بسبب ترک بت پرستی تو کنیم عرب ما را از زمین حرم بیرون کنند ما را بقبیله انصار طاقت مقاومت نیست
این نازل شد که وَقَالُوا إِنْ نَتَّبِعِ الْهُدَىٰ و گفتند بعضی از کفار اگر پیروی کنیم طریق هدایت و شما را مَعَكَ با تو یعنی ایمان آوریم بتو نُتَخَطَّفْ
ربوده شویم مِنْ أَرْضِنَا از زمین خود یعنی عرب ما را از دیار ما برانند بیرون کنند حق تعالی رد قول ایشان کرد بر سبیل تقریر فرمود که أَوَلَمْ نُمَكِّنْ
آیا جا ندادیم لَهُمْ مر ایشان را حَرَمًا آمِنًا حرمی و ایمنی که هیچکس را بایشان دست نداشت و بجهت خانه که در او واقع شده يُجْبَىٰ إِلَيْهِ کشیده میشود
بسوی حرم و جمع کرده میشود در آن ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ میوه‌های هر چیزی یعنی منافع از هر بلد و اطعمه البلدان هر چه حاجتی بدانجا آورند بکلیه کثرت
از قبیل و رزق دادیم ایشان را در این وادی غیر ذی زرع رزقی دادیم مِنْ لَدُنَّا از نزد ما بی منت غیری و هرگاه ما ایشان را با وجود
پرستی ایمن و مطمئن در حرم خانه امنیت دادیم اگر ایمان آورند و حرمت توحید را حرمت بیت نمایند چگونه ایشان را از خوف و خطر در امان نیاریم وَلَٰكِنَّ
أَكْثَرَهُمْ ولیکن بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند این را و متفکر و متفطن نمیشوند تا دانند که این روزی از نزد حق تعالی بایشان میرسد اگر میدانستند
از غیر او خایف نمیشوند بعد از آن بسبیل تهدید بیان میکند که اگر میترسید که عکس باشد یعنی سزا داد آنکه از حق تعالی خایف باشند بدانچه بر آن هستند
از کفر و شرک و معصیت ها بکه وَكَمْ أَهْلَكْنَا و بسا که هلاک کردیم مِنْ قَرْيَةٍ از دهی که حال ایشان مانند حال شما بود در امن و وسعت عیش مانند بار
عاد و ثمود و قوم لوط و بجهت مغرور شدن ایشان بآن بَطِرَتْ بسبب آن شادی میکردند در فرح افراط مینمودند تا سرکشی میکردند مَعِيشَتَهَا در زندگانی
خود یعنی بر تنگی نعمت و امنیت بطر ایشان زیاده شد طاغی و باغی شدند چنانکه اهل مکه و ما آن طاغیان را هلاک کردیم و بلاد ایشان را در هم
شکستیم و خراب ساختیم فَتِلْكَ پس آن مَسَاكِنُهُمْ مسکنهای ایشان که خالی از خداوند شده و خرابه و صنایع زیران شده و کفار مکه آنرا میبینند
زیران در قصه تجارت چه با عاد و ثمود و قوم لوط بسدم لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ نشسته
از پس هلاک ایشان إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی از آنکه زمان که روزی یا بعضی از روز آنجا باشند بروند تا خالی بگذارند یا باقی نماند کسی که ساکن
آن شود مگر زمانی اندک بشان ایشان وَكُنَّا نَحْنُ و هستیم ما الْوَارِثِينَ میراث گیرندگان آن مساکن بعد از فنای آن یعنی هیچکس نماند از ایشان
که متصرف شوند در دیار ایشان و سایر تصرفات ایشان غیر از ما چه ما هستیم که متصف بصفت بقائیم بعد از فنای همه وَمَا كَانَ رَبُّكَ و نیست پروردگار
تو مُهْلِكَ الْقُرَىٰ هلاک کننده اهل دهها حَتَّىٰ يَبْعَثَ تا آنکه برانگیزد فِي أُمِّهَا در معظم آن دیار و اصل آن بلاد یعنی در دهها سوا اعظم که
مردمان آن زیاده تر و بافهم تر رَسُولًا فرستاده را که بحکم او سخنها يَتْلُو عَلَيْهِمْ خواند بر ایشان آيَاتِنَا آیتهای ما را برای الزام حجت بر ایشان و با اهل
دهها ناهلاک نکنند تا در ام القری که مکه معظمه است رسول را که محمد است مبعوث سازد که خاتم الانبیا است وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ و نیستیم
ما هلاک کننده یعنی خراب کننده دهها بعقوبت إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ مگر در حالتیکه اهل آن ستمکار باشند بتکذیب رسولان و انکار حق این
آیه دلیلیست بر تنزیه حق تعالی از ظلم و بیچارگی و عذاب استکبار و غنا اغتراب است بغیر فایده از آنچه ختم آن میکند که وَمَا أُوتِيتُمْ و آنچه داده شده شما را
مِنْ شَيْءٍ از چیزی یعنی از اسباب دنیوی فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا پس آن برخورداری است زندگانی دنیا وَزِينَتُهَا و زینت آن یعنی که در دنیا
بی اعتبار است اما افتخار میکنید وَمَا عِنْدَ اللَّهِ و آنچه نزد خدا است از ثواب بهشت و نعمتهای جاودانی خیر و بهتر است نفس الامر چه از آن خالص
از کدورت و محنت مشقت فنا وَأَبْقَىٰ و پاینده تر بجهت آنکه ابدیست أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا پس در نمیابید فهم نمیکنید که بدانید باقی را بفانی
و مرغوب را بمرغوب و از مجاهد روایت است که سید عالم با ابوجهل مخاصمه کرد در باب دین و از جهت کعب منقولست که امیر المؤمنین علی و حمزه با ابو
جهل مجادله کردند و سدی گوید که عمار یاسر با ولید مغیره مشاجره کردند در امر دین این آیه آمد أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ آیا کسیکه وعده کرده ایم او را بحسنه
در آخرت و نصرت در دین بجهت طاعت وَعْدًا حَسَنًا وعده نیکو که در او خلاف نیست که آنحضرت و امیر المؤمنین و حمزه و عمار فَهُوَ
لَاقِيهِ پس او در یابنده این موعود است بلا شبهه بجهت امتناع خلف در وعده سبحانه و تعالی كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مانند کسیست که برخوردار کرده ایم او را
مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا از متاع زندگانی دنیا که مجتمع است در دولت مودی بکثرت مال و رسیده زوال و خاموش شدن اشغال
و مخلوط بالام و مکدر بمتاعب مستعقب تحسر و انقطاع ثُمَّ هُوَ پس آنکس يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز مِنَ الْمُحْضَرِينَ از حاضر شدگانست
از عذاب یا حساب یا حاضر شده در دوزخ مراد ابوجهل است یا ولید یعنی البته حال این دو کس مساوی هم نباشد چه نعم دنیا مشوب بتعب و در معرض
زوال و فنا و نعم آخرت خالص و دائم و غیر مکدر بنقص انقضا از ابن عباس روایت کرده که حق تعالی خلق دنیا فرمود و اهل آنرا بسه صنف کرد اینده
مؤمن و منافق و کافر پس مؤمن مرد میشود از آن و منافق نیز مرد و کافر متمتع وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ و یاد کن روزی را که بخواند خدا کافران را فَيَقُولُ
پس گوید بر وجه عتاب کجا اند شریکان مِنَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ از آنانکه بودید که گمان میبردید که شریک منند قَالَ الَّذِينَ
حق گویند آنانکه واجب شده باشد عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ بر ایشان سخن خدا یعنی کلمه خدا که آنانرا وعید است بکلمه لاملان جهنم و نهادن

اصل

اهل ضلالت باشند بایشان گویند رَبَّنَا ای پروردگار ما هٰؤُلَاءِ الَّذِينَ اینکروه اند که اَغْوَيْنَا گمراه کردیم ایشانرا
اَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا ایشانرا گمراه کردیم چنانکه ما گمراه شدیم واز روی شیاطین همین دستور بوده یعنی گمراه ساختیم ایشانرا
پس گمراه شدند باختیار خود همچنانکه گمراه بودند قطع نظر کردند از ادله عقلیه و نصایح رسول و کتب منزله که مملو بودند دعوت مواعظ زجر
و حال ایشان از لغو و اغوا ایشان با تمام و تجرد و سوء و خواندند ما ایشانرا بعد از آنکه ما شدیم باختیار خود اکون تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ بیزاری کردیم بسوی تو
از ایشان و از پیچارگی ایشان اختیار کردند نه بر فرمان تو و اطاعت ما كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ که ما را پرستیدند باشند بلکه
پرستش هوا و هما فاسده را با اهل خود کردند بتدبیر و تفسیر خود نمودند وَقِيلَ ادْعُوا و گویند کافران را که بخوانید شُرَكَاءَكُمْ شریکان خود را یعنی
آنانرا که شریک ما ساختید از بتان و غیرها تا عذاب از شما دفع کنند فَدَعَوْهُمْ پس بخواندند ایشانرا از روی حیرت و یاس بامید نصرت فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا
لَهُمْ پس اجابت نکنند ایشانرا بجهت عجز از اجابت و نصرت وَرَأَوُا الْعَذَابَ و ببینند تابعان و متبوعان عذاب را لازم خود کو آنهم اگر آنکه
ایشان كَانُوا يَهْتَدُونَ بودند که کرده باشند بوجهی از وجوه حیله دفع عذاب از خود میکردند بسبب آن ولیکن نتوانند راه نیابند بآن و یا اگر
هدایت میبودند بخواهان عذاب را مشاهده نمیکردند وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ و یاد کن روزی را که ندا کند ایشانرا فَيَقُولُ پس گوید بایشان بر وجه توبیخ
و توبیخ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ چه جواب دادید فرستادگان را یعنی شما را دعوت کردند بحق فَعَمِيَتْ پس پوشیده شود عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ
يَوْمَئِذٍ بر ایشان خبرها یعنی از هول و هیبت آن روز و مشاهده عذاب ندانند که چگویند فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ پس ایشان نپرسند از یکدیگر
چه گوئیم چه هر سائل و مسئول فرو مانده باشند یا از غایت دهشت خبر پرسش نکنند بعد از ذکر حال کفار بیان حال تائبان میکند
فَأَمَّا مَنْ تَابَ پس اما آنکه توبه کرد از شرک وَآمَنَ و گرویده بخدا و رسول وَعَمِلَ صَالِحًا و کرد کردار شایسته فَعَسَىٰ أَنْ يَكُونَ مِنَ
الْمُفْلِحِينَ پس امید هست که باشد از رستگاران و بوقت سؤال و جواب فرو نماند که عسی با آنکه مؤمن صالح تائب بجزم الفلاح و تعبیر
العوزات بجهت آنست که تا میان خوف و رجا باشد بعمل صالح خود مغرور نشود و دیگر آنکه عسی از جانب خدا تعالی در جمیع قرآن بمعنی جوابست
او را و آنکه نشاید قرب طمع میزند که خدا تعالی چنانچه محمد را بنبوت اختیار کرد باین منصب عالی بزرگی از اهل طایف مکه و میدید
حق تعالی در جواب ایشان فرمود که وَرَبُّكَ و پروردگار تو يَخْلُقُ میافریند مَا يَشَاءُ آنچه میخواهد بر وجه مصلحت و حکمت وَيَخْتَارُ و برمیگزیند
برای رسالت هر که میخواهد مَا كَانَ نیست نباشد لَهُمُ الْخِيَرَةُ مر کافران را چون ولید مغیره و سایر طاغیان را در آن اختیار یعنی ایشانرا نرسد
که بر نبوت کسی را برگزینند چه تمام اختیار در قبضه قدرت مختار است هر که را مصلحت بیند و حکمت او مقتضی آن باشد بشارت دهد و هر که را بعلم
نقصان آن نکند این رتبه ارجمند ندهد گویا معنی آنست که اختیار میکند آنچه را که مر ایشانرا خیر و صلاح است و آن سُبْحَانَ اللَّهِ مُنَزَّهٌ وَمُتَعَالٍ
تحقیق از آنکه کسی بالای اختیار او اختیار باشد و او را شریکی و منازعی در خلق باشد چه ایشان نمایند او را در اختیار کردن آنچه او سبحانه اختیار نموده
وَتَعَالَىٰ و بلند مرتبه تر است عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه شریک میسازند بوی و میگیرند بعد از آن نامه حجت مینماید بر صحت
اختیار خود بقوله وَرَبُّكَ يَعْلَمُ و آفریدگار تو میداند مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ آنچه پوشیده میدارند سینه ایشان یعنی آنچه پنهان میدارند از عداوت پیغمبر
وَمَا يُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا میسازند از طعن در نبوت و تکذیب آن و چون غیر از عالم بباطن و ظاهر بندگان نیست پس متفرد خواهد بود
در خلق و اختیار و مبرا از شرکت منازع در این بحث تاکید این معنی مینماید که وَهُوَ اللَّهُ و اوست خدای مستجمع صفات لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست
معبودی بحق مگر او لَهُ الْحَمْدُ مر او راست ثنا و حمد و مدح فِي الْأُولَىٰ وَالْآخِرَةِ در این سرا و در آن سرا زیرا که موجد و منعم حاصل و فرمان
روای وَلَهُ الْحُكْمُ و بسوی حکم او باز گردیده خواهید شد در روز نشور و همه را بر وفق عمل جزا خواهد داد بعد از آن بیان توحید خود میکند که
قُلْ أَرَأَيْتُمْ بگو آیا منکران توحید قدرت را آیا میبینید میدانید اگر إِنْ جَعَلَ اللَّهُ اگر گرداند خدا عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ بر شما شب
سَرْمَدًا پاینده تا روز قیامت إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز با آنکه آفتاب در زمین ساکن گرداند یا در حوالی افق حرکت دهد مَنْ إِلَٰهٌ کیست خدای غیر
اللَّهِ بجز خدای حق که از روی قدرت يَأْتِيكُمْ بِضِيَاءٍ بیاورد از برای شما روشنی را یعنی روز را روشن گرداند که در آن طلب معیشت شود و شوند
أَفَلَا تَسْمَعُونَ آیا پس نمیشنوید موعظه را بگوش ندبر و عبرت یعنی از این علامت قدرت متذکر شده بوحدانیت قدرت او معترف شوند قُلْ أَرَأَيْتُمْ
بگو که چه بینید اگر إِنْ جَعَلَ اللَّهُ اگر گرداند خدا عَلَيْكُمُ النَّهَارَ بر شما روز را سَرْمَدًا باقی و پاینده إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز
رستخیز با آنکه آفتاب را در وسط السما بر دور دارد و بدور دنیا بر گرداند و در حوالی افق حرکت دهد مَنْ إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ کیست خدای بجز خدای حق
که اهلیت يَأْتِيكُمْ بِلَيْلٍ بیاورد برای شما شب را تَسْكُنُونَ فِيهِ تا آرام گیرید در شب از تعب تصرف اشغال تا بصر کنید در آن أَفَلَا تُبْصِرُونَ آیا
نمی بینید تا در قدرت را بدیده عبرت وَمِنْ رَحْمَتِهِ و از بخشایش او است که جَعَلَ لَكُمُ بیافرید برای شما اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ
شب و روز را لِتَسْكُنُوا فِيهِ تا آرام گیرید در شب لِتَبْتَغُوا و تا بجوئید در روز بانواع مکاسب مِنْ فَضْلِهِ از روزی که خدا بفضل خود
مقرر فرموده باشد بسبب آن شما را بود لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و تا شاید که شما شکر کنید خدا را بر نعمت روز و شب و در آخر بیان کلمه
محنت کسب مقدور است پس در آن شب خواهید بود تا آسایش یابد تا احتیاج افتد وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ و یاد کن روزی را که ندا کند خدا مر مشرکان را
فَيَقُولُ پس گوید بایشان بر وجه توبیخ أَيْنَ شُرَكَائِيَ کجایند شریکان من الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ آنانکه بودید که گمان میبردید که شریکان
منند تکرار ذکر بندگان مشرکان را جهت توبیخ بعد از توبیخ است وَنَزَعْنَا و بیرون آوریم مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ از هر گروهی شَهِيدًا گواه

بر کفار و کرد او را ایشان یعنی پیغمبران بنی اسرائیل را مانع نکنیم و در حکم قضا نه تا گواهی دهند بر شرک و ضلالت ایشان فَقُلْنَا پس گوییم مر اهل شرک را
ذاکرها تُوا بُرْهَانَكُمْ بیارید حجتی که ناشنید بر شرک و تکذیب وَعَلِمُوا پس بدانند اهل شرک اَنَّ الْحَقَّ لِلّٰهِ آنکه راستی که ثابت و باعث
دنیا توحید و ناچیز خدا راست وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم شد از ایشان و نابود شد مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه بودند که می‌بافتند از کذب
سایر سخنان باطل یا امید شفاعت که بتان داشتند و چون خفتگان افتاخار بنو بقصه موسی و دعوت و هو اختلاف انرا بقصه قارون که از قوم
موسی بود و فرمود اِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسٰى بدستیکه قارون بود از قوم موسی از ثعلبی نقل کرده که عم موسی بود و نزد جمعی
دیگر خواهر زاده وی بود و بروایت عطا از ابن عباس پسر خاله او و این قول از ابو عبیده است و ما تورات بروایت ابن جریج پسر عم موسی بود چه
پدر قارون یصهر بن قاهث است و پدر موسی عمران بن قاهث و اولاد لاوی بن یعقوب و قارون را از غایت حسن صورت و زیبائی طلعت منور خواندندی
در قرآن نور زیرا از همه بنی اسرائیل بود و یکی از سبعین مختار او است که ایمان بموسی آورده بود و در زمان فقر و احتیاج مردی متواضع و
منخلق بود و کوینده که ظاهر ایمان آورده بود و باطن مانند سامری کافر بود خفتگان خواستند که او را امتحان کنند با انفاق تا کفر او بر عالمیان
ظاهر گردد پس او را بوسیله کنیزی از آنجا امتحان کرد و بغی پس ستم کرد و افزونی جست تکبر نمود عَلَيْهِمْ بر قوم موسی و خواست که همه در تحت
حکم او باشند بروایت سعید بن مسیب از ابن عباس او عامل فرعون بود و در زمان او بر بنی اسرائیل ستم میکرد و عطا گفته که بجهت تکبر و بی پروائی
جامها را بیک شبر دراز تر از ذراع میبرید و منت ابن کثیر گنج او بود و مفاتیح شیء ما كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه بودند که می‌بافتند از کذب
ساختن باطل یا امید شفاعت که بتان داشتند و چون خفتگان افتاخار بنو بقصه موسی و دعوت و هو اختلاف انرا بقصه قارون که از قوم
موسی بود و فرمود اِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسٰى بدستیکه قارون بود از قوم موسی از ثعلبی نقل کرده که عم موسی بود و نزد جمعی
دیگر خواهر زاده وی بود و بروایت عطا از ابن عباس پسر خاله او و این قول از ابو عبیده است و ما تورات بروایت ابن جریج پسر عم موسی بود چه
پدر قارون یصهر بن قاهث است و پدر موسی عمران بن قاهث و اولاد لاوی بن یعقوب و قارون را از غایت حسن صورت و زیبائی طلعت منور خواندندی
در قرآن نور زیرا از همه بنی اسرائیل بود و یکی از سبعین مختار او است که ایمان بموسی آورده بود و در زمان فقر و احتیاج مردی متواضع و
منخلق بود و کوینده که ظاهر ایمان آورده بود و باطن مانند سامری کافر بود خفتگان خواستند که او را امتحان کنند با انفاق تا کفر او بر عالمیان
ظاهر گردد پس او را بوسیله کنیزی از آنجا امتحان کرد و بغی پس ستم کرد و افزونی جست تکبر نمود عَلَيْهِمْ بر قوم موسی و خواست که همه در تحت
حکم او باشند بروایت سعید بن مسیب از ابن عباس او عامل فرعون بود و در زمان او بر بنی اسرائیل ستم میکرد و عطا گفته که بجهت تکبر و بی پروائی
جامها را بیک شبر دراز تر از ذراع میبرید و منت ابن کثیر گنج او بود و مفاتیح شیء وَآتَيْنَاهُ و عطا کردیم او را مِنَ الْكُنُوزِ از گنجها
نخیره نهاده و مالها و اموال که بر بالای یکدیگر نهاده ما آنچه که بعضی از مقدار کثرت و فراوانی بود که اِنَّ مَفَاتِحَهُ بدستیکه
بدستیکه کلیدهای آن در نگاه داشتن لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ هر آینه دشوار میشود و بکشد بسیار از مردم اُولِي الْقُوَّةِ که خداوندان توانا
بودند از عطا منقول است که مراد بعصبه اینجا چهل مرد توانا بودند که کلیدهای گنجها را میکشیدند و در کشاف آورده که شصت شتر کلیدها
خزاین او میکشیدند هر خزینه را شتری بود و هیچ شتری از اشتران بی پادشاه نبود و از پوست حیوانات ساخته بودند تا سبک باشد و از چیزی
دیگر نیست که ندا بخیل نیز واقع شده که کلیدهای گنج قارون بر شصت شتر نهاده بودند و هر کجا که فرود آمدی با خود بردی و ثعلبی گفته که مراد از مفاتیح دعیه
مالست و آن چهار هزار و چهل اسب بود از طلا و نقره و قول اول اکثر و اشهر است و بر هر تقدیر میفرماید که یاد کن ای محمد اِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ
چون گفتند مر او را قوم او یعنی مؤمنان که از بنی اسرائیل بودند بطریق نصیحت که لَا تَفْرَحْ شاد مکن بمال دنیا و تا مغرور مشو و تکبر مورز
و ناسپاس مکن اِنَّ اللّٰهَ بدستیکه خدا لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ دوست نمیدارد فرح کنندگان را بدنیا بر جمع و دوست نمیدارد ناسپاسان
حق است محبت آن و اعراض از آن موجب دوری از رحمت و مانع نشاط کار آخرت وَابْتَغِ و بجوی و بدست آر فِيمَا آتَاكَ اللّٰهُ در آنچه عطا کرده است
از آن مال از غنا و توانگری الدَّارَ الْآخِرَةَ سرای دیگر را یعنی صرف کن اموال خود را در راه خدا و از وسیله حصول آنچه که از آن مقصود از
اینست که متوسل شوند بآن برسند بدرجات باقیه آخرت وَلَا تَنْسَ و فراموش مکن نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا از مال دنیا که
تحصیل آخرت بآن و با نصیب در وقت حلت از آنچه که گفته بیش نخواهی مردن پس از آنچه بر اندیش بمال و منال و غره مشو یا بآن
مقدار مال که تو را کفایت باشد اکتفا کن و از امیر المؤمنین علی مرتضی که نصیب خود را فراموش مکن از شدت قوت و جوانی و توانگری
و بدان که طلب آخرت کن وَأَحْسِنْ و نیکوئی نما بر بندگان خدا كَمَا أَحْسَنَ اللّٰهُ إِلَيْكَ همچنانکه نیکوئی کرده خدا و نعمت فرستاد بسوی تو و با
شکر و ثنا او را نیکو بجا آور و همچنانکه او نیکوئی کرده وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ و مجوی تباهکاری و تکبر فعل معاصی
فِي الْأَرْضِ در زمین اِنَّ اللّٰهَ بدستیکه خدا لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ دوست نمیدارد فساد کنندگان را که در دنیا تفاخر و تعظم کنند و افعال
سیئه از ایشان ظهور یابد و بعد از استماع این نصیحت جاهلیه از اشتداد باشد قَالَ گفت قارون إِنَّمَا أُوتِيتُهُ جز این نیست
که داده شده ام این مال یعنی این را بمن داده اند عَلٰى عِلْمٍ عِنْدِي بر حالتیکه دارنده علمم یعنی علم تورات چه من اعلم بنی اسرائیلم بدان
و همانا بر ایشان تفضیل داده اند مستحق تفوق شده ام بجاه و مال و یا علم تجارت و زراعت و سایر مکاسب بسبب اموال نزد من جمع شده و یا بدانکه
بکیمیا یوسف صدیق دانسته ام و گوینده را علم کیمیا است که مس و نحاس را خواهد خواهد بود و یا بر تعلیم داده و از سعید مسیب نقل
که موسی علم کیمیا میدانست ثلث را بیوشع و ثلث بکرا بکالب یوشا و ثلث بکرا بهارون و هر یک صنعت تا تمام بودند
تا و دانیشان را بفرزند و ثلث را از ایشان بیاموخت و چون صنعت را تمام شد سامری اعظم حاصل کرد بعد از آن حضرت از روی تعجب توبیخ و غرور
و جهل و کثرت مال گفت مینماید که او لَمْ يَعْلَمْ آیا نداند قارون یعنی دانسته چه از توریت خوانده و از موسی خبر شنیده اَنَّ اللّٰهَ آنکه خدا قَدْ
أَهْلَكَ بتحقیق که هلاک کرده است مِنْ قَبْلِهِ پیش از قارون مِنَ الْقُرُونِ از اهل روزگارها مَنْ هُوَ کسانی را که أَشَدُّ مِنْهُ سخت
تر بود از قارون قُوَّةً از روی توانائی وَأَكْثَرُ جَمْعًا و بیشتر از روی جمع مال مانند قوم عاد و ثمود و ملخص سخن آنکه چرا قارون شد و بسبب
کثرت مال مغرور میگردد و حال آنکه میداند که کسانی را که از روی غنی و قوی تر بودند هلاک کرده ایم وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ و
پرسیده نخواهند شد از گناه چون گناهکاران یعنی مشرکان چه ایشان را بینا نخواهند شناخت که یعرف المجرمون بسیما هم یا ایشان را سؤال استعلام
نخواهند کرد چه حق تعالی بر آن مطلع است یا سؤال عتاب نخواهند نمود زیرا که بیحساب بدوزخ خواهند رفت نظیر این است قوله تعالی فیومئذ لا
یسئل عن ذنبه انس ولا جان اما قوله فوربک لنسئلنهم اجمعین مراد از این سؤال توبیخ است از آن سؤال استعلام حاصل که حق تعالی با بنی آدم

هدیه‌ها روان فرمود باینکه حقتعالی مطلع است بدنوب جمیع مجرمان و احتیاج ندارد بسؤال کردن از آن و استعلام از ایشان و اوقات دراست
برتمام اشیا فخرج پس بیرون آمد قارون در زینت علی قومه بر کرسی خود فی زینته در آرایش خود بر اشتر سفید بزین زرین نشسته
و نشسته جامه ارغوانی در پوشیده و چهار هزار کس با او بهمین صفت سوار شده و در کتابها آورده که نود هزار کس همه با جامه‌های معصفر
بر اشتر سفید که زین زرین داشتند با او برنشسته مردم پیش از آن رنگ معصفر ندیده بودند و در سوخ آورده که هزار جاریه با او بودند
بر اشتر سفید با زین زرین و جامه ارغوانی ملابد هب موزه‌ها سفید در پا و دیگر جامه‌های ایشان و اسبان دیبای احمر بود از جانب راست
سیصد غلام و از جانب چپ سیصد کنیز با جامه‌های حلی و دیبا چون بدین هیئت قوم در آمد قال الذین گفتند آنانکه یریدون
الحیوة الدنیا میخواستند زندگانی دنیا را و بدان راغب بودند از کفار و منافقان و ضعفای اسلام و نزد جماعه مؤمنان بودند
که بجهت ذوق صله و خیرات و مبرات و انفاق بر جمعیت گفتند یا لیت لنا ای قوم کاشکی بودی ما را از مال مثل ما اوتی قارون
مانند آنچه داده شده است بقارون و منع این از بجهت تحریص از حسد آنرا بدستیکه او لذو حظ عظیم هر آینه خداوند بهره بزرگ است از
دنیا و قال الذین اوتوا العلم و گفتند متمنیان را آنانکه داده شده بودند دانش باحوال آخرت و پاداش آنرا که قناعت و عزت توحید
چون یوشع و اصحاب او ویلکم وای بر شما ای طالبان دنیا ثواب الله پاداش خدا در آخرت خیر است از مال دنیا لمن آمن
مر کسی را که بگرود بخدا و پیغمبر او و عمل صالحا و بکند کار درستی ولا یلقیها و پیش او در نشوند این کلمه را که علما گفتند یعنی تو نیز
داده نشوند بانکه این کلمه در دل و زبان خود تلقا نمایند و آنرا که یلقاها الا الصابرون مگر صبر کنندگان را که بر طاعت و از معصیت شکیبا باشند
و بقلیل دنیا از کثیر آن مستغنی باشند و در آنکه موسی بعد از غرق شدن قبطیان و نجات یافتن و لایه منبع قربان را بهرون داد و بعد از آن هر که
قربان بودی بهرون دادی تا که او بر منبع نهادی آتشی بیامدی و او را بسوختی و روزی موسی و هرون حسد بردند چنانکه روزی موسی گفت که تو
رئیس بودی و منبع و قربان بهرون دادی و من بی منصبی صبر کنم موسی گفت این در دست من نیست بخدا تعالی دارد بهر که خواهد دهد پس او دایم
در صدد ایذای موسی و اتباع او بود و موسی با او مدارا میفرمود بجهت علاقه خویشی و هر روز طغیان او بیشتر میشد تا وقتیکه حکم زکوة نازل گشت
با آنکه عشر یا ربع مال بدهند موسی بقارون گفت که حقتعالی زکوة مال بر بندگان واجب کرده است زکوة میباید داد گفت اینکه تو میگوئی مبلغی عظیم
میشود من آنرا نتوانم داد حقتعالی بموسی وحی فرستاد که بموسی فرما تا ندک و بسیار نخواهد داد اما بطریق الزام بجهت آزمایش موسی
گفت من از تو از حد مقرر چیزی کمتر نستانم پس فرمود که از هزار دینار یک دینار بده و از هزار درهم یک درهم و از هزار گوسفند یک گوسفند
گفت من در این اندیشه کنم و جواب گویم این را نیز حساب کرد مبلغی عظیم برآمد خست را برد که هنوز راضی نیز باز نشد جمعی از بنی اسرائیل
را طلبید گفت هر چه موسی گفت فرمان بردیم اینزمان میخواهد که مالها از ما بستاند و ما را در دوش شما دارد شما چیست گفتند تو مهتر مائی صلاح
صلاح دانست گفت میخواهم که او را در میان قوم رسوا کنم تا دیگر کسی سخن او را نشنود بلکه نومی کنم که کشته شود پس زن فاجره را که در تیه او را
که نام او سبزا بود بطلبید و هزار دینار بدو داد و مقرر کرد که فردا بمحضر خاص و عام حاضر گردد و اقرار کند که موسی با وی زنا کرده و روز دیگر که
موسی در مجمع بنی اسرائیل وعظ میفرمود و بنیاد اوامر و نواهی مینمود و میگفت که هر که دزدی کند دستش ببریم و هر که قذف کند بیگناهی را حدش
بزنیم و هر که زنا کند که غیر محصن است تازیانه بزنیم و اگر محصن است سنگسار کنیم قارون بپا برخاست گفت یا موسی اگر همه تو باشی گفت اگر
همه من باشم قارون گفت بنی اسرائیل گمان میبرند که تو با فلان زن فاجره زنا کرده فرمود معاذ الله او را حاضر کنید سبزا بمحفل در آمد موسی گفت
ای زن ترا سوگند میدهم بخدائیکه دریا بشکافت و توریة فرو فرستاد که آیا راست بگوئی ترا هیبت الهی در یافت بلحوا اندیشه کرد که اگر
دروغ گویم و نسبت زنا بموسی دهم بعقوبت دنیا و آخرت گرفتار شوم و اگر راست گویم و از گناه گذشته توبه کنم خدا بر من رحمت کند از سر من بر
گذرد و بجهت آنکه پیغمبر او را از این تهمت خلاص کرده باشم مرا مثوبات عظیم ارزانی فرماید پس سر بر آورد و گفت یا کلیم الله قارون دو خریطه زر بمن
داده تا در باره تو افترا کنم و من با وجود کنه کار خود و زوجه‌ای خود چگونه پسندم که بر تو تهمت کنم و اینک دو هزار زر بمهر قارون با منست بنی اسرائیل
چون مهر قارون دیدند نگوی بر ایشان روشن گشت موسی بگریه در افتاد و بر خاک نهاده شکایت قارون بحضرت عزت عرض کرد و گفت الهی از کثرت سوء
فاغفر لی ای بار خدایا اگر من پیغمبر توام بر من بر او غضب کن جبرئیل نازل گشت که حق تعالی میفرماید من او را بفرمان تو کردم با او امر کن تا بخواهی
پس موسی ندا بنی اسرائیل کرد و گفت یا قوم من بقارون متبوعم چنانکه بفرعون بودم هر که با قارون نشسته باید که بجا خود قرار گیرد و با او باشد هر که با من
از دور شود همه بنی اسرائیل بیک کناره رفتند و او را فرو گذاشتند الا دو تن که با او بودند آنگاه موسی بر زمین خطاب کرد که یا ارض خذیهم ای زمین
بگیر ایشان را از زمین پایهای ایشان را تا کعبین فرو برد و ایشان آغاز تضرع کرده اما خواستند بجا نرسید دیگر باره گفت یا ارض خذیهم تا بمیان
فرو رفتند ایشان در تضرع افزودند موسی التماس کرد دیگر باره گفت خذیهم تا بگردن فرو رفتند ایشان استغاثه و زاری بحد نهایت رسانیده
گفتند یا موسی بحق قرابتی که با هم داریم که ما را رحم کن موسی بجهت فرط غضب حد و شدت خشم از استغاثه ایشان متاثر نشد باز بر زمین امر کرد
خذیهم زمین همه ایشان را فرو برد و در آن تفاسیر هست که حقتعالی عزت با موسی خطاب کرد که هفتاد بار قارون و یاران او از تو فریاد خواستند تو بر
ایشان رسیدی و اصلا رحم نکردی بعزت و جلال من که اگر یکبار تو را میخواندند اجابت کردم القصه قارون چون بزمین فرو رفت بنی اسرائیل با یکدیگر
گفتند که موسی دعا کرد تا قارون بزمین فرو رفت که هرگز او را تصرف نماید و چون با یکدیگر بشنید از خدا استدعا کرد تا حق سبحانه

سزاوی کنج نهانگاه او را نیز زمین فرو بردیم فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ تا در زمین او را با خانه
لباب او در ذکر هر روز قارون مطعون بمقدار خانه خود با خانه و مال زمین فرو بردیم تا غیر صوت با خر زمین هفتم خواهد شد فَمَا كَانَ لَهُ پس نبود
مر قارون را مِنْ فِئَةٍ هیچ گروهی از یاران و کرده او وقت يَنْصُرُونَهُ یاری کنند او را از منع عذاب مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدا وَمَا
كَانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ و نتوانست انتقام کنندگان بر موسی یا از منع کنندگان از عذاب بعوض کسی عذاب بلزه قارون یا از داشتن خود نتوانند باز داشتن
او را از خود وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا و بامداد کردند آنانکه آرزو بردند مَكَانَهُ منزلت و جا او را بِالْأَمْسِ دیروز یعنی آنها که قبل از خسف
و جاه قارون آرزو می‌بردند و می‌گفتند یا لیت لنا مثل ما اوتی قارون بعد از خسف او را پشیمان شدند و بصلاح آورده يَقُولُونَ می‌گفتند
مرتبه با دیگری وَيْكَأَنَّ اللَّهَ چه مانند است بسوی خود از خطا اینکه خدا يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده می‌کرداند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که
می‌خواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود بمحض ارادهٔ حکمت وَيَقْدِرُ و تنگ می‌کرداند از برای هر که می‌خواهد بمقتضای مشیت مصلحت لَوْلَا أَنْ
مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا اگر نه آن بود که خدا منت نهاد بر ما و باز داشت از زمین امتعه نبود بر ما آنچه تمنا ما بود لَخَسَفَ بِنَا وَيْكَأَنَّهُ
هر آینه فرو برد ما را زمین و خسف بصیغهٔ معلوم خوانده یعنی خدا ما را زمین فرو برد چه می‌نماید این بصورت لا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ
رستگار نمی‌باشند ناکردنیکان یا کافران تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ آن سرای دیگر که جزاء شبنده و صفات بنور رسیده نَجْعَلُهَا ما قرار دهیم
و مهیا کردانیده ایم آن را لِلَّذِينَ برای آنانکه لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا نمی‌خواهند برتری و تکبر را فِي الْأَرْضِ در زمین بر وجه غلبه و قهر
وَلَا فَسَادًا و نه تباهی از روی ستم بر ایشان همچنانکه فرعون و قارون خواستند وَالْعَاقِبَةُ و سرانجام نیکو لِلْمُتَّقِينَ پرهیزکاران را
که از مناهی دور کنند و بطاعت خدا قیام نمایند و از امیر المؤمنین مرویست که هر که خواهد که دوست‌ترین و بهتر از دوست‌ترین صاحبش باشد و
تلک الدار الآخرة داخل است مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ هر که بیاید بخصلتی نیکو با معرفت بتوحید با طاعتی با اخلاص در دنیا فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا
پس مر او را است ثواب نیکوتر و بهتر از آن خصلت با معرفت با طاعت در آخرت که آن نعیم ابدی جنت است وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ و هر که بیاید ببدی
چون شرک و تکذیب غیر او را مدام نماید فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ پس جزا داده نشوند آنانکه عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ آنانکه کردند کارها بد را إِلَّا
مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ مگر مثل آنچه بودند در دنیا می‌کردند خلاصهٔ معنی آنست که ثواب حسنه بهتر از آن حسنه خواهد بود و پاداش سیئه بمثل
آن او را داند که حضرت رسالت در وقت هجرت بجحفه رسید شوق حرم کعبهٔ معظمه از روی مولد و باطن مبارکش ظاهر گشت جبرئیل آمد گفت
محمد خداوند ترا سلام می‌رساند و می‌گوید اشتیاق ترا از مکه که مرا ترا با فتح و اعزاز اکرام هر چه تمام‌تر بمکه در آورم و این آیه بر او نازل
ساخت إِنَّ الَّذِي فَرَضَ بدرستی آنکه فرض کرده است عَلَيْكَ الْقُرْآنَ بر تو تلاوت و تبلیغ قرآن و عمل بآن لَرَادُّكَ هر آینه باز
گرداننده است ترا إِلَى مَعَادٍ بجای بازگشت یعنی مکه و نزد بعضی مراد بمعاد آخرت است یعنی بعد از عمل بقرآن و تحمل مشقت تبلیغ رسالت و ایذاء
قوم بعد از موت بمرجعی رساند که هیچ بشری نماند از مرجع نداشته باشد چون حق تعالی حضرت رسالت را وعده نمود بمعاد امر فرمود او را باینکه قُلْ رَبِّي
ای محمد پروردگار من است أَعْلَمُ داناتر است مَنْ جَاءَ بِالْهُدَى بکسی که او در راه راست طریق مستقیم که توحید یا قرآن است چه
مستحق است ز ما از ثواب نصرت و افضال حضرت رسالت است وَمَنْ هُوَ و با آنکه او فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویدا است
با چه مستحق اند بر ما از عذاب و اذلال مشرکان نگرانند وَمَا كُنْتَ تَرْجُو و نبودی تو که امید میداشتی یعنی هرگز امید نداشتی آن
يُلْقَى إِلَيْكَ الْكِتَابُ آنکه القا کرده شود بتو و منزل گردد این کتاب که قرآن است إِلَّا رَحْمَةً لیکن القا کردیم بتو بجهت رحمت و نعمتی مِنْ
رَبِّكَ از افضال پروردگار تو همچنانکه القا این کتاب کردیم بتو رحمت امید آن نداشتی در دل تو نمیگذشت که آنکه بتو فرود آید همچنین تو باشد که
کمتر از کرامتیم بما که فتح و نصرت تکلیف باشد بتو عظیمه دنیا و آخرت و چنین است فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا پس مباش هرگز پشت و یاری دهنده
لِلْكَافِرِينَ مر کافران را که مدارا کنی و مداهنه نمائی با ایشان و اجابت ملتمس ایشان کنی در قول و فعل شنیع وَلَا يَصُدُّنَّكَ و باز ندارند ترا عَنْ آيَاتِ اللَّهِ از خواندن آیهای خدا تعالی و عمل کردن بآن بَعْدَ إِذْ أُنْزِلَتْ إِلَيْكَ پس از آنکه فرود آمده است بتو وَادْعُ
إِلَى رَبِّكَ و بخوان بسوی عبادت و پرستش پروردگار خود و توحید او وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و مباش از جمله شرک آورندگان بمساعدت
ایشان و مساهله با ایشان خطاب با حضرت است اما امت را شنید وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ و مخوان با خدا بحق خدایان دیگر را
لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ خدا سزاوار پرستش کردن و خواندن مگر او كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ همه چیز فانی و نیست شونده إِلَّا وَجْهَهُ
مگر ذات و سبحانه ما عدا او ممکنات ذاتها هالک و معدوم است با آنکه همه علمها با طلب مگر علم که بجهت وجه الله و قربة الی الله باشد تفسیر
بوجه در کلام عرب بسیار است لَهُ الْحُكْمُ و مر او را است فرمان روائی و قضا یا نافذ در جمیع مخلوقات چه احکام عقلی است بتقدیر او و بتدبیر عقول
اگر شریعت با نزال رسول وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بسوی او باز گردانیده شوید بحشر یعنی بر امکان نحشر و بسوی او باز گردانیده خواهید محققان
گفته‌اند که چون موجود حقیقی نیست مگر حق تعالی پس ما سوای او فانی باشد از حقیقت و حکم فرمان مخصوص است باو سورة العنکبوت مکی است و آیه
مکیه است بی کعب بن مالک روایت کرده که هر که سوره عنکبوت را قرائت کند حق تعالی او را بعدد هر مؤمن و منافق که بود در هفت خواهد بود حسنه
کرامت فرماید ابو بصیر از ابو عبد الله علیه السلام نقل کرده که حضرت را گفتند که هر که سوره روم و عنکبوت را قرائت کند در شب بیست و سیم ماه رمضان المبارک خدا سوگند
که او را اهل بیت باشد کلمه استثنا نمیگویم یعنی قول ان شاء الله بلکه ادعای جزم این حکم میکنم و نمیترسم که حقتعالی در این سوگند با مؤمن مؤاخذه نماید